تألیف : سید قطب
ترجمه وتوضیحات از :
سیدهادی خسروشاهی ـ زین‌العابدین قربانی

زیر بنای

صلح جهانی

- زیربنای صلح جهانی
- چاپ اول ، باتجدیدنظر واضافات
- چاپ : چاپخانه رامین
- بتاریخ خردادماه ۱۳۵۵
- ناشر : دفتر نشر فرهنگ اسلامی

بنام خدا

یادداشتی بر چاپ جدید

ترجمه کامل کتاب «السلام العالمی و الاسلام» ـ پس از تجدید نظر کلی و اصلاحات لازم و اضافه ترجمه فصل جدیدی در آخر کتاب، تقدیم دوستان ارجمند میگردد. دراینجا ضروری است به نکته‌ای اشاره کنیم: متن عربی این کتاب ۲۵ سال پیش منتشر شده و ۱۲ سال قبل هم توسط ما ترجمه گشته و روی همین اصل، ارقام موجود درآن ـ مثلا درباره امور تسلیحاتی و مخارج نظامی دنیا و آمار ازدواج و طلاق در کشورها ـ مربوط به همان سالها است و ما دراین چاپ تجدید نظری دراین زمینه‌ها بعمل نیاورده‌ایم، چرا که این ارقام و آمار، همه‌ساله در تغییر وتحول است وخوانندگان محترم هم بطور مرتب و از طریق وسائل ارتباط جمعی، در جریان این تغییرات هستند و میدانند که مثلا افزایش جنون‌آمیز بودجه تسلیحاتی دنیا تاچه حدود است و باوجود قحطی و گرسنگی روزافزون مردم آفریقا و آسیا و امریکای لاتین ـ که دهها میلیون نفر از مردم آنها در خطر مرگ و نابودی قرار دارند ـ چگونه مخارج «صلح مسلح»! شرق و غرب ـ و جهان سوم ـ همچنان سیر صعودی را پیموده و به‌سرحد ارقام نجومی رسیده است ....

وروی همین اصل از نقل آمار و ارقام جدید دراین زمینه‌ها خودداری شد وعلاقمندان میتوانندبه مطبوعات خبری مراجعه نمایند.



فصل آخر کتاب را تحت عنوان ـ «واکنون» ـ خود استاد

مقدمه

جهان در لبه پرتگاه

شامل:

مباحث جالبی درباره صلح جهانی و پیمانهای نظامی و مسابقات تسلیحاتی و آمار تلفات دوجنگ جهانی ... و مقایسه‌ای میان هدفها و نتایج جنگهای اسلام و جنگهای دیگران! و آثار یک جنگ اتمی...

وتوضیحی درباره هدفهای استعماری جنگ افروزان بین‌المللی مسیحی و امپریالیستهای تجاوزکار غربی و شرقی... وسخنی درباره این کتاب و کیفیت ترجمه آن..

از : سید هادی خسروشاهی

سیدقطب در موقع تالیف کتاب نوشته، ولی در چاپهای نخستین‌آن، بعلت فشار و اختناق موجود در نظام پیشین **مصر** ، مجبور شده آنرا از کتاب خود حذف کند، و در چاپهای بعدی، و قبل‌از آنکه به اتهام واهی و مسخره «قیام علیه امنیت داخلی» مصر!، در دوره دیکتاتوری سابق، ناجوانمردانه اعدام شود، آنرا بعنوان فصل آخر کتاب «صلح جهانی» منتشر نمود و ما آنرا از روی آخرین چاپ عربی کتاب در **قاهره** ، ترجمه نموده و برای مزید استفاده علاقمندان، برای نخستین‌بار در این چاپ می‌آوریم.



استقبال پرشور فضلا و طبقه تحصیل کرده ، نشان دهنده اصالت و عمق بررسی هائیست که مولف شهید، دراین زمینه بعمل آورده است و شاید هم به‌همین سبب، کتاب علاوه برچاپهای متعددو مکرر عربی ــ در همه کشورهای عرب زبان ــ به چندین زبان دیگر، از جمله، انگلیسی، اردو، ترکی و فارسی نیز ترجمه و بارها چاپ شده است.

درهر صورت امیدواریم که کتاب من حیث‌المجموع برای عموم مفید باشد و اگر نقصی درآن، دیده شود بدون شک از روی «عمد و اختیار» نبوده و روی همین اصل، ایرادی هم برما وارد نخواهد بود: «لایکلف‌الله‌نفساًالاوسعها، لهاماکسبت و علیها ما اکسبت، ربنا لاتواخذنا‌ان نسینا او اخطأنا ... و اغفرلنا و ارحمنا، انت‌مولانا فانصرنا علی‌القوم الکافرین» آمین.

قم ــ رمضان ۱۳۹۵ ه

سیدهادی خسروشاهی

بنام خدا

مقدمه

مسئله **جنگ و صلح** یکی از مسائلی است که با عمر انسان برابری دارد وچنانکه درضرب‌المثلی آمده، این مسئله **«مانند دنیای‌ما کهنه است»** ! ولی بااین فرق که بسیاری از مسائل کهنه دنیای‌ما، امروز دیگر مورد گفتگو و بحث و بررسی نیست، ولی این مسئله هیچوقت از **«مسئله‌روز»** بودن خارج نشده وهمیشه مورد توجه ملتها و دولتها بوده است.

پس از پایان جنگ بین‌المللی مردم که میلیونها خسارت جانی و مالی برای بشریت بارمغان آورد ـ و بدان اشاره خواهیم کرد ـ هرروز کنفرانسها و کنگره‌هائی برای مذاکره درباره صلح جهانی!، خلع سلاح عمومی، جلوگیری از جنگهای محلی و .. در **«ژنو»** و **«سازمان ملل متحد»** و **«وین»** و جاهای دیگر تشکیل شده و میشود و طبق معمول، جلسات این مذاکرات با آب و تاب فراوان، عکس و

تشریفات، و اصطکاک جامهای ویسکی وودکا بخاطر صلح بین ملتها! و ... شروع میشود .. ولی پس از چندی بدون اخذ کوچکترین نتیجه مثبت و انسانی، پایان می‌پذیرد و بلکه برشدت اختلاف و جدائی میافزاید و «**صلح**» را بطور جدی‌تری درخطرمیاندازد.

مکتبهای سیاسی و اجتماعی قرن‌ما، علیرغم همه داعیه‌های ترقی ـ خواهانه و بشر دوستانه‌ای که دارند، پس از آنکه آتش دو جنگ جهانی را روشن‌کردند ـ وخود نیز در آتش آن سوختند ـ هنوز هم راهی برای نجات ازاین بن‌بست عجیب پیدا نکرده‌اند و اکنون ممکن است که بایک اشتباه سیاسی یا نظامی، یایک بلوف و اولتیماتوم بیجا، آتش جنگ جهانی جدیدی را روشن کنند و خشک وتررا باهم بسوزانند.

رؤسای مکتبها و احزابی که سرنوشت کشورها وملتهای بزرگی را دردست دارند هرروز سخنرانی می‌کنند، شعارمیدهند ، متینگ برپا می‌سازند، **کبوتر صلح هوا میکنند!** مردم ساده‌لوح را بعنوان مبارزه علیه جنگ، در خیابانها راه می‌اندازند و دمونستراسیون ترتیب میدهند و.. اما در مرحله عمل کوچکترین قدمی در راه صلح، صلح واقعی بین ملتها، برنداشته وبرنمیدارند و کوچکترین کوشش مثبت و حسن نیت لازم را ابراز نمیکنند.

تازه باید توجه داشت که نحوه صلح طلبی کمونیستها و کاپیتالیستها باصلحی که‌ماطرفداران آن‌هستیم تفاوت اصلی‌واساسی دارد، برای اینکه آنان طرفدار صلح بین‌چند دولت بزرگ واستعماری هستند که بعنوان «**صلح**»، جهان و منابع زرخیز کشورها را بین خود تقسیم کنند و بمناطق نفوذ استعماری خود تبدیل کنند و باشکل جدید استعمار «**نئوکلنیالیسم**» باستعمار و استثمار ملتها ادامه دهند.

این مسئله تحت عنوان «**پیمان‌صلح‌بین ۵ دولت بزرگ**»ازطرف کمونیستها پیشنهاد شد و حتی «**حزب توده‌ایران**» هم‌در شماره ۶۳ نشریه داخلی سازمان جوانان خود، در چندسال پیش رسماً چنین نوشت : «نمی‌توان آشکارانشان دادکه‌جوانان، مثل تمام‌مردم شیفته آزادی جهان، می‌خواهند که پیمان اصلی بین ۵ کشور بزرگ منعقد گردد»!!.

در صورتیکه اسلام هوادار صلحی استکه بطور تجزیه ناپذیر، بین همهٔ ملتهای جهان، اعم از کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی باید عملی شود و اساس آن برپایه تساوی حقوق ملل استوارباشد....

* * *

این امور شایدعللو عوامل متعددو گوناگونی داشته باشند، ولی علة‌العلل آن‌ها کیفیت تربیت و پرورش فکری و روحی در محیطهای مادی غربی وشرقی است. بدون تعارف باید اعتراف کردکه اردوگاه غرب و شرق، بلوک کمونیست و کاپیتالیست، هردو بسوی اصالت ماده و اصالت اقتصاد پیش می‌روند و در هردو اردوگاه «**اخلاق**» و «**معنویات**» و «**مفاهیم انسانی**» از بین رفته و نابود شده‌اند و بجای همه آنها «**سود بیشتر**» و «**نفع زیادتر**» نشسته است.

باچنین طرز فکرمادی، که‌برغرب وشرق، هردوبموازات همدیگر، ولی باشکل‌ها و نحوه‌های گوناگون، حکومت میکند، نباید انتظار پیروزی صلح و پیشرفت ایده‌های صلح طلبانه انسانها را داشت. ترتیب اولیه و ابتدائی رهبران شرق و غرب، بادوری از خدا و ایمان و اخلاق و معنویات شروع میشود، و در نتیجه وجدان انسانی بمفهوم واقعی کلمه، و درون پاک و روح و روان بشر دوستانه بطور کلی مسخ‌گشته و از بین میرود و بالمآل همه کوششهای ظاهری برای صلح هم بلااثر و بدون نتیجه میماند.

از همینجاستکه‌اردوگاه کمونیسم وکاپیتالیسم،برای استعمار ملتها و بهره برداری بیشتر ازمنابع زیر زمینی ملل کوچک وضعیف در آسیا وافریقا وآمریکای لاتین، بهر اقدام ضد انسانیو نامشروعی دست میزنند، چنانکه دو جنگ جهانی گذشته نیز محصول طرزفکر بشردوستانه ! همین گروهها بود و هم اکنون هم که جنگهای محلی در بعضی ازکشورهای آفریقائی وآسیائی، ادامه دارد،از آثار فکری! همین حضرات است...

درواقع منابع ومعادن طبیعی ملتها، وبالخصوص «**نفت**» آزوطمع استثمارگران بین‌المللی را تحریک میکند وآنان دراینراه بهرجنایتی دست میرسد، جنگ جهانی بپا می‌کنند، برادر کشی در داخله

کشورها راه میاندازند، عوامل خود را برملتها مسلط میسازند «**لومومبا**» ها را ناجوانمردانه میکشند و حتی در اینراه از فداکردن «**کندی**» ها و «**هامرشولد**» ها هم خودداری نمینمایند.

«**پیرفونتن**» نویسنده فرانسوی، درباره عامل‌اصلی جنگ، چنین مینویسد: «..میتوان بدون اینکه شائبه اشتباهی در بین باشد، بجرأت اطمینان حاصل کرد که حوادث ناگوار و فوق‌العاده سنوات متمادی نزدیک بعصرما و آنچه را که در جهان بطور نا محسوس اتفاق میافتد، از **نفت** سرچشمه گرفته وموجبات اصلی جنگهای مخفی یا علنی شده است و تماماً برای تصاحب و تصرف سرچشمه های نفت است که در روی کره زمین پراکنده است» (۱) وی سپس شرح داده و سرانجام بالصراحه اعلام میدارد:

«نفت است که موجب جنگ جهانی آتیه خواهد بود»(۲)

بحران جنگ در کوبا نیز که جهان را تالبه پرتگاه جنگ سوم پیش‌برد، ناشی از «**شکر**» ومنافع مادی‌دیگر بود(۳)واگر دوراندیشی گروهی ازرجال دنیا نبود، شایدهم اکنون وضع عالم، طور دیگری بود!.

همین روحیه استعمار طلبی غربی، حتـی در نزد فلاسفه و دانشمندان آنان نیز، دیده میشود و ما برای شما شاهدی از آقای «**برتراندراسل**» می‌آوریم تا معلوم شود که «**بشردوستی**» حضرات تاچه موقع بوده و مرز واحدآن تا کجاست. از آقای راسل میپرسند:

«س ـ آیا شمامعتقدید که‌باید برای افراد محدودیت های جدیدی هم ایجاد نمود؟» در جواب چنین میگوید:

«ج ـ بلی. زیرا آزادی یک ملت ممکنست کاررا به ولنگاری و بلاهت بکشاند، سوسیالیست‌ها دلایل زیادی اقامه کرده‌اند که‌برطبق آنها، منابع طبیعی هرملت باید متعلق بهمان ملت باشد و ملی گردد، ولی امروزه ازهمان دلایل میتوان برای **بین‌المللی کردن منابع کشورها**

---

۱ ـ جنگ سرد نفت از پیرفونتن، ترجمه فارسی چاپ تهران‌ص٦.

۲ ـ جنگ سرد نفت از پیرفونتن ص ۲۹٤.

۳ ـ به کتاب «**جنگ شکر درکوبا**» نوشته ژان‌پل‌سارتر ترجمه آقای جهانگیر افکاری مراجعه شود.

استفاده کرد. دراین مورد، بهترین نمونه و مثال منابع نفتی است. این، (احمقانه) و تا اندازه‌ای غیر معقول و بی‌معنی است که ملتی کوچک، بدان دلیل که‌ذخایر نفتی بزرگی درسرزمین آن مدفون است، بخواهد آنرا برطبق میل خویش در اختیار داشته باشد»! (۱)

همین آقای راسل فیلسوف! که علیه تسلیحات و آزمایشات اتمی دمونستراسیون تشکیل داده و به پیروان خود دستور میدهد که اعتصاب نشسته ترتیب دهند، درکتاب‌خود درباره «ملتی که‌نخواست تسلیم قدرت بین‌المللی خیالی» گردد، استعمال بمب هیدرژنی را تجویز میکند و صریحاً میگوید: «..من معتقدم اگر راه‌حل دیگری وجود نداشته باشد و استعمال بمب هیدرژنی راه حل منحصر بفرد بنظرآید، آنوقت باید گفت: آری..»(۲)

آری! انگیزه دوجنگ جهانی گذشته نیز، قبل ازهر عامل دیگری همین طرز فکرها و همین تفوق طلبی و برتری‌جوئی کشورهای اروپائی بریکدیگر وکسب امتیازات وبازارهای بیشتر در مستعمرات آسیائی و آفریقائی بود و متأسفانه این عامل پست و ننگین، هنوز هم باقیست و بشکل دیگری درآمده است و همه این بحرانهای داخلی و خارجی کشورهای گوناگون ، نتیجه تصادم همین سیاست‌های استعماری ضد انسانی است.

دو جنگ جهانی

اکنون باید دید که محصول این دوجنگ جهانی ناشی از تضاد منافع پست مادی استعماری دول استعماری غربی و شرقی، چه بوده وچه نتایج و ارمغانهائی برای بشریت ببار آورده است:

جنگ‌جهانی اول که ۱۵٦۵ روز ادامه یافت خسارات جانی و مالی فراوانی داشت. طبق یک‌آمار در حدود ٦۵ میلیون نفر از افراد

---

۱ ـ از کتاب: «جهانی که من میشناسم» ص ۱۱۹ ترجمه فارسی و ص ۱۳۷ از متن انگلیسی:

Berterand Russell Speaks his—MIND

۲ ـ کتاب سابق ص ۱٤۳ ترجمه فارسی

بشر بسیج شده بودند. از این عده در حدود ۹ میلیون نفر در میدان جنگ تلف شدند، در حدود ۲۲ میلیون نفر از کار افتاده و عاجز شدند، ۷ میلیون نفر برای ابد عاجز و ناقص گشتند و بیش از ۵ میلیون نفر مفقود شدند.

البته تلفات در شهرها بیش از تلفات و زخمی‌های میدان جنگ تخمین زده‌شد مجموع هزینه واقعی اقتصادی جنگ تقریباً ٤۰۰ میلیاردلار برآورد گردید. و این مبلغ طبق حساب مؤسسه «وقف کارنگی برای صلح بین‌المللی »:
Carnegie Endowment for International Peace
برای انجام کارهای زیر کافی تواند بود:

۱ ـ تهیه خانه‌ای بارزش ۲۵۰۰ دلار، در زمینی بمساحت پنج جریب فرنگی بارزش ۵۰۰دلار، با اثاثیه‌ای معادل ۱۰۰۰دلار، برای هریک از خانواده‌های ساکن: انگلستان، ایرلند، اسکاتلند، بلژیک، روسیه، ایالت متحده، آلمان، کانادا و استرالیا.

۲ ـ تهیه کتابخانه‌ای بارزش ۵ میلیون‌دلار و دانشگاهی با هزینه ۱۰ میلیون‌دلار درهرناحیه‌ای ازاین کشورها که دارای ۲۰هزار یا بیشتر نفوس باشد.

۳ ـ بوجود آوردن سرمایه‌ایکه سود آن با نرخ ۵درصد برای استخدام ۱۲۵ هزار معلم و ۱۲۵ هزار پرستار که سالانه هزار دلار حقوق بگیرند.

٤ ـ ذخیره‌ایکه برای خریدن همه املاک و اراضی و تمام ثروت دوکشور فرانسه و انگلستان کافی باشد. (۱)

* * *

ودر **جنگ جهانی دوم** مجموع نیروهای مسلح انسانی‌که مشغول نبرد بودند (نیروهای مسلح کشورهای بیطرف از قبیل افغانستان، عربستان، سوئد، سویس و همچنین کشورهائی که به آلمان اعلان جنگ دادند ولی وارد میدان نشدند ازقبیل: ایران، عراق، مصر،

---

۱ ـ «جهان در قرن بیستم» ازلویس‌ل. اسنایدر، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ص ٤۱ . از انتشارات شرکت انتشار

ترکیه‌و .. بحساب نیامده است) در حدود ۷۰ میلیون نفر بود و در آماری خواندم که از این عده در حدود ۱۷ میلیون نفر کشته شدند و مجموع تلفات انسانی به ۳۵ میلیون نفر بالغ گردید و ۲۰ میلیون‌نفر ناقص‌الاعضا گشتند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص ! بزمین ریخت، و ۱۲ میلیون نفر از ضایعات سقط جنین و غیره بخانواده بشری آسیب وارد گردید و متجاوز از ۱۵ هزار دبیرستان و دانشگاه و ۸۰۰۰ لابراتوار منهدم و ویران گردید و درحدود ۴۰۰ میلیارد گلوله درهوا منفجر شد!...

بدبختی‌های ناشی ازاین جنگ دامنگیر همه مردم جهان، حتی مردم کشورهای بیطرف یا غیروارد درجنگ نیز گردید وبدین ترتیب خسارت‌های مادی و معنوی حاصله از این جنگ بشر متمدن! را می‌توان حدس‌زد ! ومی‌توان حساب کرد که‌بامخارج سنگین این‌جنگ چه‌کارها که میشد در جهان بسود بشریت انجام داد..

و اکنون باید دیدکه آیااین بشر جنایتکار، از خواب غفلت بیدار شده؟ و از این اعمال و جنایات درس عبرتی گرفته‌است؟.

پیمانهای منطقه‌ای:

متأسفانه پس از جنگ جهانی دوم هم امپریالیست‌های جنگ افروز شرقی و غربی دست از تحریکات جنگ طلبانه خود برنداشته و به تشکیل پیمانهای نظامی'منطقه‌ای دست زدند که ازآنجمله است:

۱ ـ سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو). این سازمان کشورهای اروپائی را با **آمریکا** مربوط میسازد، و آلمان، آمریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ترکیه و .. ازاعضاء آن هستند.

۲ ـ پیمان کمک مشترک اروپای شرقی (پیمان‌ورشو). این پیمان همه کشورهای کمونیستی و اقمار اردوگاه سوسیالیسم! و انترناسیونالیسم پرولتاریائی! را بهم می‌پیوندد و مقر فرماندهی مشترک آن **مسکو** میباشد و از جمله اعضاء آن چکسلواکی، مجارستان، لهستان، رومانی، آلمان شرقی، بلغارستان و شوروی میباشد.

۳ ـ پیمان بالکان. این پیمان یونان، ترکیه، یوگسلاوی را بهم

می‌پیوندد.

٤ ــ پیمان بروکسل یا اتحادیه‌های کشورهای اروپای غربی که مقرآن **لندن** است!

٥ـ پیمان آنزوس یا پیمان امنیت پاسیفیک که هدف‌های دفاعی اقیانوس آرام را بعهده دارد، استرالیا، فنلاند جدید و **آمریکا**، اعضاء این پیمان هستند!....

البته چنانکه می‌دانید، با عضویت بعضی ازاعضاء این پیمانها، با پیمانهای نظامی دیگر، همه این کشورها و این پیمانها، بهمدیگر می‌پیوندند و اگر آتش افروزان جنگ بخواهند ــ ببهانه حمله بیکی ازاین کشورها ــ می‌توانند آتش جنگ جهانی جدیدی راروشن کنند. علاوه براین پیمانها، پیمانهای دیگری از قبیل اتحادیه عرب! یاتعهد و ضمانت نگهداری اسرائیل ــحکومت‌ظالمانه وغاصبانه صهیونیسم در فلسطین ــ از طرف امریکا و انگلیس یا پیمان شوروی با کوبا ــ درآمریکای لاتین ــ وجود دارد که هر کدام بنوبه خود، برای تشدید وخامت اوضاع جهانی و ایجاد بحرانهای منطقه‌ای کافیست !.

البته باید در نظر داشت که در صورت لزوم!، یعنی در صورت اقتضای منافع استعماری، پیمان و تعهد !، افسانه‌ای بیش نخواهد بود، چنانکه درزمان **هیتلر** این پیمانهاو تعهدات «**ورق‌پاره**» خوانده شد و هیچ دردی را دوا نکرد و چندسال قبل پس از مصالحه زیر پرده‌ای، مسئله «**کوبا**» مثلا حل‌شد! و شوروی تعهدات خود را نادیده گرفت و به بهانه حفظ صلح، موشک‌هاو حتی هواپیماهای بمب‌افکن را هم از «کوبا» پس گرفت‌و...

اما اسلام...

حالا بی‌مناسبت نیست که ببینیم راه و روش اسلام در این مسئله چیست؟ و هدف نهائی آن از جهاد چه بوده و تعداد کشته ــ شدگان جنگهای آن چه مقدار است و رفتار سپاهیان اسلامی با توده‌های سرزمینهای فتح شده از چه قراربوده است.

بابررسی این‌مساله، کاملا می‌توانیم حقیقت و باطن مکتبهای سیاسی و اجتماعی عصرما و روش واقعی اسلام را عمیقاً درک کنیم

و اگر انسان منصفی باشیم، حق رابشناسیم و بپذیریم.

جنگهائی که در تاریخ اسلام دیده می‌شود، هیچکدام جنگ و باصطلاح عربها «**حرب**» نبوده، بلکه همه آنها «**جهاد**» بوده‌اند ...جهاد **فی‌سبیل‌الله** ... خوبست که تعریف جهاد را اززبان یک مسیحی بشنویم:

« .. معنی فقاهتی و قضائی جهاد عبارتست ازبذل جهد وصرف کوشش فرددرراه خدا یعنی **تبلیغ‌ایمان‌و نشر فکر خدا پرستی و اعلاء کلمه حق درجهاد** وچون جهاد راه مستقیم خدائی است بطرف بهشت، دراین صورت پاداش فرد، نجات است و فلاح . این تعریف براساس حکم قرآن است...»(۱)

مقصود اساسی از جهاد درراه خــدا علاوه بر نشر طرز فکر خداپرستی، اجرای کامل اصول عدالت اجتماعی واقتصادی بود. واین مسئله دراین کتاب بخوبی روشن شده و مؤلف محترم نشان داده است که چگونه و چرا توده‌های مسلمان بایــد بحکم قرآن در راه توده‌های محروم و ستم دیده و .. جهاد کنند.

دکتر مجید خدوری در کتاب خود در این باره چنین مینویسد:

« باید متذکر بود که جهاد در اسلام بمنزله ابزاری در نظر گرفته شده است که بدین‌وسیله «**دارالحرب**» را به«**دارالاسلام**» مبدل سازند و اگر روزی این منظور حاصل میشد، دارالحرب و غایت وجودی‌جهاد جز در مورد مبارزه و سرکوبی دشمنان داخلی اسلام، منتفی میگردید و جنگهای داخلی نیز بالاخره از بین میرفت.

بنابراین میتوان گفت کــه درتئوری قانونگذاری اسلام جنگ بذاته هدف نبوده‌است،بلکه برای تأسیس‌و**تأمین‌صلح** وسیله‌نهائی شناخته شده است.»(۲)

متأسفانــه گروهــی مغرض، پیشرفت سریــع اسلام در شبه جزیرةالعرب و سپس در سراسرجهان آنروز را مــرهون جنگ و خونریزی میدانند واین موضوع‌را مستشرقین اردوگاههای استعماری

---

۱ ـ جنگ و صلح در اسلام از دکتر مجید خدوری ترجمــه آقای سید غلامــرضا سعیدی ص ۸۵.

۲ ـ جنگ و صلح در اسلام، تــرجـمه آقــای سید غلامرضا سعیدی ص ۲۱٤.

غربی برخ‌مامی‌کشند در صورتیکه تاریخ بما نشان میدهد که مثلا در مجموع جنگهای پیامبر اسلام که شاید در حدود ۸۰ جنگ بود، مجموع تلفات‌انسانی از طرفین ـ مسلمانان و مشرکین و کفار ـ فقط در حدود ۱٤۰۰ نفر بوده است.

استاد «**ابوالاعلی‌مودودی**» مینویسد: « .. در تمام این جنگها عده مقتولین از طرفین، در حدود هزار و چند نفر بود و بس..» (۱) و استاد «**سیدابوالحسن ندوی**» در کتاب «ماذاخسرالعالم بانحطاط المسلمین» (۲) بنقل از تحقیقات دانشمند متتبعی که از روی متون تواریخ اسلامی آمار صحیح و دقیقی از کشته شدگان دوره پیامبر اسلام راتهیه کرده میگوید: «مجموع تلفات نفوس انسانی درجنگهای عصر رسول اکرم(ص) ازطرفین هزار و هیجده نفربوده است.» (۳)

وپرفسور «**دکتر محمد حمیدالله**» استاد دانشگاه پاریس‌هم‌در کتاب خود میگوید: «محمدصلی‌الله‌علیه وآله بر بیشتر از یک میلیون میل‌مربع حکومت میکرد، این مساحت خاک معادل تمام خاک اروپا ـ منهای روسیه ـ بود و بطور قطع در آنروزها این محوطه مسکن میلیونها جمعیت بود. درضمن تسخیراین منطقه وسیع، **یکصدوپنجاه نفر** از افراد مخالف در میدانهای جنگ از بین رفته بودند. **تلفات مسلمین رویهم‌رفته برای مدت ده‌سال ، درهرماه یکنفر شهید بود** این اندازه احترام بخون بشر در داستانهای بشری، امری است بی‌نظیر..» (٤)

در صورتیکه پیامبر اسلام رژیم اشرافی جنایت باری را از بین برد، عقیده و طرزفکر نوینی را جانشین عقاید پوسیده قبلی کرد، و رژیم و حکومت جدیدی را تشکیل داد ... که اگر در عصر ما فقط بخواهند با کودتائی حکومتی را ساقط کنند، دهها هزار نفر

---

۱ ـ برنامه انقلاب اسلامی از مودودی ترجمه سید غلامرضا سعیدی ط ۲ ص ٤۳

۲ ـ این کتاب توسط ما ترجمه شده و امید آنکه روزی منتشر گردد.

۳ ـ مدرک سابق ص ٤۳.

٤ ـ رسول اکرم در میدان جنگ ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی ص ۹.

قربانی هوسهای رجال کودتا میشوند چنانچه اخیراً در «**عراق**» و «**یمن**» و «**آلمان شرقی**» و «**شیلی**» و «**پاکستان شرقی**» و ... چنین شد!(۱).

اسلام پیش از پیشرفت خود، برای توده‌های محروم، با ایجاد نظم نوینی، عدالت اجتماعی و اقتصادی، مساوات و برابری آورد، و در سرزمینهائی که‌فتح میکرد جزخیرو برکت، نیکی وعلم وفضیلت اثر دیگری باقی نمی‌گذاشت، ولی متأسفانه استعمارگران و عمال آنها با اسلام و مسلمانان رفتارهای ناجوانمردانه داشته و دارند.. بگوشه‌ای از تاریخ گذشته توجه بفرمائید. (تاریخ قرن ما را خودتان بهتر میدانید):

«.. باوجود ارفاق و تساهلی که مسلمین در اسپانی و بعضی از ممالک مفتوحه روا میداشتند، پس از چند قرن، در اثر عناد وتعصب کشیشها و تحریک افکار ملی و نژادی، جنجال و مخالفت شدیدی علیه مسلمین در اسپانیا بوقوع پیوست و **پیشوایان دین، بقتل پیروجوان، مرد و زن مسلمان فتوی دادند** تا اینکه فیلیپ دوم بفرمان پاپ، بوضعی ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را ازسرزمین اسپانیا صادر نمود.

لیکن قبل از آنکه مسلمین موفق بفرار شوند سه‌چهارم آنها **بحکم کلیسا** درخاک و خون غلطیدند و کسانیکه جان خود را با هول و هراس از خطر مرگ نجات دادند بعدها بدستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم باعدام شدند.

بعد از فیلیپ در دوران زمامداری فردیناندشارل‌پنجم مسلمین در فشار و محدودیت فراوان زیست میکردند. در طول این مدت قریب **۳ میلیون مسلمان** از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند..»(۲).

آری، چنان بود هدف اسلام و راه و روش انسانی آن.. و چنین

۱ـ چند سال قبل امپریالیزم آمریکا و بلژیک در **کنگو** ، طبق گزارش خبرگزاریهای خودشان متجاوز از ۵ هزار نفر را در استانلی ویل ـ مرکز هواداران لومومبا ـ با مسلسل درو کردند وزیر بمبهای آتشزا منازل مردم را آتش زدند وکوچک و بزرگ راقتل عام نمودند تا عامل کثیفی بنام **چومبه** را بقدرت برسانند!!.

۲ـ به تاریخ تحولات اجتماعی ج ۲ از مرتضی راوندی و کتاب نهایةالاندلس ط ۲ـ قاهره ـ تالیف محمد عبدالله عنان صفحه ۲۹۲ تا ۲۶۰ مراجعه شود.

است نمونه‌ای از عکس‌العمل مسیحیان درقبال آنان!..

مقدمات جنگ جهانی سوم

در طول بیست سال واندی که از ختم جنگ دوم جهانی میگذرد **اردوگاه شرق و غرب باتمام قوا مشغول تقویت تجهیزات جنگی** خود و ساختن بمبهای با قدرت تخریبی هرچه بیشتر و کاملتر بوده‌اند و اکنون هر یک از این اردوگاهها بپایه‌ای از قدرت نظامی رسیده‌اند(۱) که آقای «**کندی**» در موقع بحران اخیر «**کوبا**» صریحاً درباره نتایج اعمال این قدرتها، چنین بیان داشت:

«اگر وقتی برسد که خروشچف موشکهای خود را پرتاب کند کار جهان کلا بپایان رسیده است ما هم بهرحال وسائلی داریم که با ضربات شکننده، شوروی را ویران کنیم، ولی اگر چنان روزی فرا رسد، فاتحه جهان را باید خواند، یعنی در ظرف یکروز، و فقط یکروز، در اروپا و شوروی و امریکا ۱۵۰ میلیون نفر بقتل خواهند رسید. مسئله دفاع احتمالی در برابر موشکها، درست بدان میماند که باروِلوری بگلوله رولوری دیگر شلیک کرده باشیم. البته این کاری بس مشکل است، ولی اگر هزار گلوله بطرف شما شلیک شود، دفاع ممکن نیست نه ما و نه آنها وسیله چنین دفاعی را در دست نداریم.» (۲)

متأسفانه منافع پست مادی امپریالیسم شرق و غرب، باعث شده‌که مسائلی ازقبیل مسئله: کره، فرمز، کنگو، لائوس، ویتنام جنوبی، کوبا و شاید مشکلتر از همه، «**مسئله برلین**» از بهانه‌های امکان‌وقوع یک جنگ جهانی وحشتناک بشود، و در این میان اگر شوروی و امریکا گاهی به صلح و زندگی مسالمت‌آمیز، متمایل میشوند، تازه «**چین**» **بخاطر حفظاصول مارکسیسم ـ لنینیسم!** خواستار جنگ برضد امپریالیسم غربی، ودرواقع شروع یک جنگ اتمی است! رهبران چین میخواهند ولو با نابودی صدها میلیون نفر

۱ـ در مجله اخبار هفته نشریه سفارت آمریکا در ایران شماره ٦ دوره ۷ مقاله‌ای در مقایسه بین قدرت نظامی غرب و شرق درج شده که مطالعه آن مفید است.
۲ـ کیهان هفته شماره ٦٥.

از نفوس بشری و خاکستر شدن شهرها و مملکتها، دشمن را از بین ببرند تا خود بدون معارض و رقیب، ثروتهای ملی توده‌های آسیائی و آفریقائی را بغارت ببرند و **نژادزرد** را حاکم جهان کنند چنانکه روزگاری رهبران نازی میخواستند نژاد آریائی را برجهان برتری بخشند!..

***

و علاوه، درست است که امروز قرار داد منع آزمایشات اتمی بین غرب و شرق بامضا رسیده، ولی مسائلی از قبیل مسئله برلین و کوبا گاهی سبب میشود که همین رهبران صلح‌جو! قدرت نظامی خود را برخ یکدیگر بکشند تا بلکه با تهدید و ارعاب و بلوفهای سیاسی رقیب را از میدان بدر کنند.

مثلا در غوغای چند سال پیش مسئله برلین، **خروشچف** لباس ژنرالی پوشید و در مجلس ضیافتی اعلام داشت: « شوروی انبار عظیمی از موشکهای قاره‌پیما و سلاحهای اتمی در اختیار دارد که در صورت لزوم! از آن استفاده خواهد کرد.» وی افزود: «دانشمندان شوروی هم اکنون قادر بساختن بمب وحشتناکی هستند که قدرت تخریبی آن برابر صد میلیون تن ماده تی-ان-تی T.N.T است.»

و اکنون شوروی آنچنان بمب هسته‌ای در اختیار دارد که ۵ هزار بار قوی‌تر از بمبی است که بر روی شهرهای «**ناکازاکی**» و «**هیروشیما**» از طرف **آمریکا** پرتاب شد و پس از ویرانی کامل شهر، صدهاهزار مقتول و صدها هزار مجروح و زخمی از خود بیادگار گذاشت. ولی باید توجه کنید که قدرت این بمبها فقط ۲۰ هزار تن ماده تی.ان.تی بود و حالا خود، نتیجه انفجار بمبی را که ۵ هزاربار قویتر از این بمبها است میتوانید حساب کنید!.

البته مشاور پرزیدنت کندی هم همانوقت‌در جواب آقای خروشچف اعلام داشت‌که: «دانشمندان امریکائی نیز از مدتها قبل میتوانستند چنین بمبی را بسازند ولی آزمایش آنرا در کره زمین عملی نمیدانند و اسم این بمب را «**بمب‌رستاخیز**» گذاشته‌اند!.»

آری رستاخیز! ملی برای نابودی بشریت نه برای نجات میلیونها انسانی که در سراسر روی زمین هنوز از وسایل ابتدائی

زندگی ساده محروم و بی‌بهره‌اند. و روزانه هزاران نفر از آنان از گرسنگی میمیرند تا منابع ملی آنها را استعمار گران ببرند و از آن استفاده کنند و از مازاد آن بمبی بسازند که هریکی از آنها برای نابودی کامل‌شهر یا مملکتی کافی باشد.!.

تازه روزنامه «**نیویورک هرالدتریبون**» اخیراً پرده از امکان وجود بمب دیگری بنام «**بمب‌نوترونی**» برداشت و نوشت که بمب نوترونی فقط موجودات زنده را در میدان عمل خود از بین میبرد و کوچکترین آسیبی: «**به اشیاء بی‌جان و با ارزش** مانند کارخانه‌ها و خانه‌ها و غیره نخواهد رساند و بمب نوترونی را میتوان بعنوان چاشنی! بمب هیدرژنی بکار برد»!.

ملاحظه میفرمائید که «**اشیاء بی‌جان و باارزش**» از جان صدها میلیون انسان که در جنگ آینده حتماً کشته خواهند شد، بیشتر ارزش دارد که برای حفظ آنها نقشه‌ها کشیداند ولی از حفظ جان بشر بیگناه هیچگونه صحبتی در کار نیست.. و غافل آنکه درجنگ سوم دیگر «**پیروزی**» معنی نخواهد داشت و آثار انفجارهای اتمی بشریت رانابود خواهد ساخت و تمدنی نخواهد ماند تا از کارخانه استفاده ببرند.

***

چنین است وضع جهانی که ما در آن بسر میبریم و چنین است اجمالی از کیفیت جنگ سومی که تجهیزات کامل برای شروع آن آماده و مهیا است!. در مورد بودجه‌های نظامی شرق و غرب و مخارجی که برای تسلیحات جنگی میکنند، اشاره بیکی دو آمار بی‌مناسبت نیست. مثلا در مجله «**تحقیقات اقتصادی**» آقای «مجید راهنما» مینویسد:

«طبق حسابی که شده است در نیمه اول قرن بیستم دنیا بیش از **چهار هزار میلیارد دلار** خرج تسلیحات و جنگ کرده است که با همین پول امکان داشت طی همان پنجاه سال بتمامی افراد روی زمین مجاناً غذا داد و برای پانصد میلیون خانوار یعنی دو ثلث جمعیت جهان خانه‌های راحت ساخت.».

«در دنیای ما دوثلث مردم هنوزبا مشکل گرسنگی یاکم غذائی روبروهستند (۱) و هنوز بیسوادند (۲) درچنین دنیائی سالیانه صدو بیست میلیارد دلار خرج مصارف نظامی میشود یعنی هرشبانه روزی در حدود سیصدو پنجاه میلیون دلار و بپول ایران در حدود دوهزارو هشتصد میلیون‌تومان (۲٫۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰)خرج مصارف جنگی و تخریبی میشود. این رقم معادل‌دو ثلث عایدی ملی کشورهای درحال رشد است»!.

در همچو شرایطی است که مردم آفریقا و حتی آسیا زندگی نکبت باری دارند. توجه بفرمائید خود آقای کندی مینویسد(۳):

« بسیاری ازساکنین بومی آفریقائی، زندگی نکبت باری دارند، هیچیک از ملتهای آفریقائی از منابع آفریقا بهره‌مند و سعادتمند نگردیده و عشیره‌ها بکلی مستمند و محتاج باقی مانده‌اند، و در آمد نسبی سالانه هر آفریقائی باوجود هکتارها معادن الماس، مرغزارهای سرسبز و معادن سرشار **اورانیوم**، معمولا کمتر از پنجاه

۱ــ آقای کندی در «کنگره جهانی غذا» در واشنگتن اعلام میدارد که جنگ علیه گرسنگی در حقیقت جنگ آزادی انسان است. در فضا و زمین هیچ جنگی بهتر از این جنگ نیست زیرا صلح وپیشرفت را نمیتوان در دنیائی که نیمی ازمردمش سیر و نیمی گرسنه‌اند تأمین کرد، ولی...

ولی هفته‌نامه «نیوزویک» بلافاصله اعلام میدارد که «هرروز از این هفته ۱۰۰۰۰ نفر از کم غذائی یا بد غذائی در سراسر جهان بهلاکت میرسند و در هندوستان بتنهائی تا ده سال دیگر ۱۰ میلیون کودک از بدغذائی خواهند مرد و اکنون بیش‌از یکسوم از ۳ میلیارد جمعیت جهان پیوسته از گرسنگی رنج میبرند.

و از طرفی طبق محاسبه بعضی‌از کارشناسان مقدار غذائی که روزانه در امریکا دور ریخته میشود کافیست که جمعیت ۶۵۰ میلیونی چین را تا چندروز سیر کند(کیهان شماره ۵۹٦٦ مورخه ۲۳ خرداد ٤۲).

۲ــ به عقیده کارشناس یونسکو با خرج هزار و هشتصد میلیون دلار میتوان حداقل پنجاه درصد از بی‌سوادان دنیا را با سواد آشنا ساخت (از سالنمدان هفتصد میلیون نفر از خواندن و نوشتن اطلاعی ندارند).

قیمت یک هواپیمای «اف ــ ۱۰٤» جنگنده ساخت آمریکا ۱٫٤۰۰٫۰۰۰ دلار است و بدین ترتیب با بهای ۱۳۰ هواپیما از نوع «اف ــ ۱۰٤» میتوان دنیا را با سواد کرد باید پرسید که آقای کندی یا خروشچف واقعاً حاضرند که از بهای ۱۳۰ هواپیما صرفنظر کنند؟

۳ــ استراتژی صلح نوشته جان کندی چاپ اول ۱۱۵ و ۱۱٦

دلار است. درمناطق استوائی افریقائی ازهر ده‌طفل متولد شده هفت نفر آن‌ها باولین سالروز تولد خود نمیرسند، عمر نسبی که امروز مورد انتظار آمریکائیهاست هفتاد سال است و حال آنکه در برخی از نواحی آفریقا بیست‌و هشت سال است»!.

باید از سردمداران ابر قدرتهای شرق وغرب علت را پرسید و عملا در راه حل این مشکل اقدامی کرد....

در اینجا یک سئوال پیش می‌آید که جواب بدان ضروری است و آن اینکه با شرائط مساعدی که اخیراً بین دوبلوک غرب و شرق پیش آمده و حتی مذاکراتی برای صلح بعمل می‌آید و قرار دادی نیز بمنظور منع آزمایشهای اتمی بامضاء رسید، آیا خلع سلاح عمومی عملی است یانه؟.

جواب این سؤال‌را رئیس یکی‌از مهمترین تشکیلات اقتصادی و صنعتی امریکا چنین میگوید: «اگر انسان بخواهد واقع بین باشد باید گفت که خلع سلاح هیچگونه مزیتی برای امریکا در برنخواهد داشت، زیرا از سال ۱۹٤۲ به بعد بزرگترین عامل رونق اقتصادی و تنظیم کننده وضع اقتصادی امریکااولا برنامه‌های بزرگ تسلیحاتی بوده و ثانیاً همین امر در برابر پیشرفت اقتصادی شوروی ترمز مؤثری است چه آنها را وادار میکند که بسهم خود ولی بمیزانی بمراتب بیشتر بمصارف تسلیحاتی بپردازند»(۱).

آری! مادامیکه بردنیای ما چنین طرز فکرهای غیرعاقلانه‌ای حکومت کند، امکان خلع سلاح راهم نباید تصورکرد، مگر آنکه دستی از غیب برون آید و طرز فکرها را عوض نماید!.

***

در یک چنین دنیائی باید دید که نظریه‌اسلام درباره صلح جهانی چیست؟ همه این کتاب در جواب این سئوال است و امیدواریم که پس از مطالعه کامل و دقیق آن، جواب این پرسش را یافته باشید.

این کتاب که ترجمه «**السلام‌العالمی والاسلام**» میباشد یکی دیگر از تالیفات ارجدار استاد سید قطب نویسنده و دانشمند بزرگ

۱ـ خواندنیهاـ شماره ۸۸ سال ۲۳ ص ۸ (مرداد ٤۲).

اسلامی است (۱) و ما وعده ترجمه آنرا در مقدمه ترجمه کتاب دیگر ایشان بنام «**عدالت اجتماعی در اسلام**» داده بودیم و اینک بیاری خداو بهمکاری یکی از دوستان و برادران دانشمندم، نویسنده و خطیب ارجمند جناب آقای «**زین‌العابدین قربانی**» این وعده جامه عمل بخود پوشید و این کتاب پرارزش باضافه پاورقیهای مفید در دسترس شما قرار گرفت.

البته اگر خوانندگان محترم نشر این قبیل کتابها را که نشان دهنده یک مکتب فکری عمیق و ارجداری برای نجات بشریت است، برای اصلاح اجتماع و آگاهی نسل جوان از حقایق و اصول طرز فکری که گشایش عقده‌ها و ابهامهای عصر جدید، فقط و فقط بدست آنست، مفید ولازم میدانند، با نشرآنها بین دوستان و آشنایان خود باما تشریک مساعی و همکاری کنند.

از خداوند بزرگ مسئلت داریم که ما را در این راه مدد بخشد و نیت ما را خالص گرداند و دلهای ما را بنور خود روشن سازد.

قم: حوزه علمیه ـ **سیدهادی خسروشاهی**

تابستان ۱۳۴۲ ش. ـ ۱۳۸۳ هـ.

۱ـ شرح حال مؤلف محترم را در مقدمه کتاب «ما چه میگوئیم» آورده‌ایم، رجوع شود.

سید قطب

صلح جهانی و نظریه‌ی اسلام

بسم‌الله الرحمن الرحیم

«ان شر الدواب عندالله الذین کفروا فهم یؤمنون، الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی‌کل مرة و هم لایتقون، فاما تثقفنهم فی‌الحرب فشردبهم من خلفهم لعلهم یذکرون. و اما تخافن من قوم خیانة فانبذلیهم علی سواءان‌الله لایحب‌الخائنین ولایحسبن الذین‌کفرواسبقوا انهم‌لایعجزون. و اعدوالهم ما استطعتم و من قوة و من رباط‌الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم‌الله یعلمهم و ما تنفقوا من شیء فی‌سبیل‌اله یوف الیکم و انتم لاتظلمون. وان جنحواللسلم فاجنح‌لها و توکل‌علی‌الله انه هوالسمیع‌العلیم»

(انفال ٥٥ ـ ٦١)

ترجمه آیات:

«بدترین جانوران در نظر خـــدا آنکسانند که بکفر خو کرده‌اند، آنهـا ایمان بیـــار نیستند، همان کسان که از آنهـا پیمـــان گرفته‌ای وهر دفعه‌پیمان خویش‌را میشکنند و از خدا نمی‌ترسند.

اگر درجنگـــی با آنهـا روبـرو شدی، بوسیله ایشان کسانی راکه در پی آنهـــا هستند، پراکنده ساز، شاید عبرت گیرنـــد، اگر از گروهی ترس‌خیانتی داری، منصفانه به‌آنها اعلام کن که خدا خیانت کـاران را دوست نمیدارد.

آنها کفر ورزیدند، مبادا گمان کنند کــه جلوند. آنها هیچگاه نمیتوانند عاجز سازند. هرچه توانستید، نیرو و اسبان بسته برای ایشان آماده کنید که با آنها، دشمن خدا و دشمن خودتان راودیگرانرا که شما نمی ـ شناسید ولی خدا می‌شناسد، بترسانید.

هرچه درراه خدا خرج‌کنید بشما برگشت میکند و ستم نخواهید دید. اگر بصلح مایل شدند، تو نیز بدان مایل باش و بخدا توکل کن که او شنوا و دانا است».

(سوره انفال، آیه ٥٥ ـ ٦١)

عقیده و زندگی

عمر هر فردی محدود، روزگار اقامت وی در روی زمین کـوتـاه است!. او نسبت باین جهان عظیمی که در آن زندگی میکند، مانند ذره سرگردانی است که دارای هیچگونه قــرار و ثبات و ارزشـی نیست!. عمر او نسبت بطول بی‌پایان زمان که از ازل تا به‌ابد امتداد دارد، مانند یکچشم برهم زدن یا بمثابه یک جرقه برق است!.

ولی همین فردفانی، همین ذره سرگردان بیمقدار، همین موجود مهمل !... میتواند در عرض یک لحظه خود را به نیروی ازلی و ابدی به پیوندد،اینجهان پهناور و عظیم را باهمه عرض و طولی کـه دارد، تسخیر نماید، و بوسیله روابط ناگسستنی که بین او واعماق جهـان وجود دارد، خود را با آن مربوط سازد.

آری او میتواند اینمعنی را درک کند که از همین نیروهـــای عظیم سرچشمه گرفته و بسوی آنها باز خواهد گشت. او قادر است کارهای بسیاری بکند، حوادث مهمی پدید آورد، در هر چیزی تـأثیـر کرده یا تحت تأثیر هر چیزی قرار گیرد ... او میتواند، هستی را در گذشته» استقرار را درحاضر ، امتداد را در آینده ، حس کند!، او میتوانداز این نیروی عظیمی که هیچگاه سکون و کندی و ضعف در آن راه ندارد، مدد گرفته و کسب نیرو کند.

بنابر این، او حتماً قادر خواهد بود که با مشکلات و حـــوادث زندگی و کارها، بمقدار توانائی خود بلکه بیشتر، روبرو شود، زیرا او دیگر موجودی مهمل ویا فردی ناتوان نیست، بلکه وجودی وابسته به قدرت بی‌پایان و نیروی همیشگی و جهان آفرینش است.

ایجاد این احساس همین وظیفه عقیده دینی بوده و از همـــان آثاریست که طرز فکر دینی در روح و هستی انسان بجا میگذارد.

راز توانائی عقیده در روح، و توانائی روح بوسیله عقیـــده و

همچنین سر اینهمه کارهای خارق‌العاده و حیرت آوریکه، «**عقیده**» در زمین پدید آورده و همواره نیز پدید خواهد آورد ـ کارهای خارق‌العاده‌ایکه چهره تاریخ و زندگی را هر روز عوض ساخته و میسازد ـ همین است!.

همین عقیده است که افراد و جماعات را وامیدارد که عمر فانی محدود خود را در راه زندگی بزرگ همیشگی، زندگی فنا ناپذیر، قربانی کنند، و افراد بظاهر و ناتوان، **در مقابل قدرتهای: زور و ثروت و مال، و نیروهای: آهن و آتش،** ایستادگی کرده و تمام و تمام آنها را شکست داده و نابود سازند.

البته چنین کار بزرگ و مهمی هرگز از چنین فرد بظاهر حقیر و ناتوان ساخته نبوده و نیست، بلکه آن نیروی بزرگی که هرگز سکون و ضعف و ناتوانی در آنراه ندارد و سرچشمه تمام ارواح وانفس است، او را مدد کرده که دست بچنین اقدامات حیرت آوری بزند.

هیچ عقیده دیگری غیر از عقیده دینی، نمیتواند یکفرد ناتوان و فناپذیر را این چنین به نیروی ازلی و ابدی به پیوند، و یا چنین قوت قلبی عنایت کند که همه چیز را، از جاه و مال گرفته‌تا قوای درهم فشرده زور گویان و نیروی آهن و آتش، در مقابل دیدگانش حقیر و ناچیز جلوه دهد و او را وادار سازد که در مقابل محرومیتها، آزار و اذیتها، شکنجه‌ها و ناراحتی‌ها صبر کرده، با دشمنان فکر و عقیده مبارزه نماید و بطرف مرگیکه حیات آفرین است و فنائیکه هستی جاوید بخش است وقربانی شدنیکه موفقیت وپیروزی درپیش دارد، گام بردارد.

از اینجا اهمیت و ارزش عقیده دینی در زندگی افراد و جماعات بطور مساوی معلوم میشود. و از اینجا است که ما برای روبرو شدن با مشکلات اجتماعی، ملی و جهانی خود، اصرار میورزیم که از راه حلهائی که‌از طرف فکر دینی‌ما سرچشمه میگیرد، بهره برداری کنیم.

این عقیده یک نیروی شگفت آوریست که در اختیار ما است و یک قوه ریشه‌دار و عمیقی است که‌در کیان واستقلال ما اثر بسزائی دارد.

آری هیچگاه در نبردهای مهم زندگی، کسی جز احمق و نادان، خود را از تحت سلطه و نفوذ این نیرو خارج نمیسازد.

***

ما همواره، چه درداخل وچه در خارج، مواجه بانیروهای خونین و دامنه‌دار و همچنین قدرتهای هولناک و فشرده‌ای هستیم که اگر ما باشیم و ما!، مقابله با آنها مقدور نبوده و از میدان توانائی ما خارج است. پس وقتیکه عقیده ما، بکمک قوای حقیقی و واقعی و همچنین با نشان دادن راه‌حلهای اساسی و اصیل، ما رادر این نبردهای بزرگ یاری کرده و وارد کارزار سازد، کدام وجدان و عقل سالم است که بتواند از این نیرو چشم‌پوشی کرده و از زیربارش! شانه خالی کند، و تنها دلیل و بهانه‌اش این باشد که این نیرو از عقیده دینی سرچشمه گرفته است؟! گرچه بعضی اجتماعات، نسبت برفع بعضی از مشکلات، در پاره‌ای از زمانها، از ما جلو افتاده‌اند، لیکن ارزش عقیده‌ای که ما مردم را به‌آن دعوت میکنیم، تنها برای گشودن گره از روی بعضی مشکلات زودگذر نیست، بلکه ارزش آن باینست که صرفنظر ازاینجهت، نیروئی راکه ضامن بوقوع پیوستن و تحقق خارجی آن‌باشد در انسان ایجاد مینماید، نیروی فطری عمیق و ریشه‌داری که انسان را بطرف هدف پیش میبرد.

این نیرو، آنچنان با اهمیت است که هیچکدام از افکار فلسفی، روشهای اجتماعی ونظریه‌های اقتصادی، نخواهند توانست جای آنرا اشغال کنند زیرا این عقیده دینی بمراتب از افکار فلسفی و روشهای اجتماعی و نظریه‌های اقتصادی در روح بشریت عمیق‌تر وریشه‌دارتر است. برای اینکه آن یکنوع گرسنگی فطری و طبیعی ـ مانند گرسنگی و تشنگی و ضروریات دیگر ـ است که هیچ چیز جز ایمان نمیتواند جلو آنرا گرفته وسیرش بنماید!.

چقدر اشتباه میکنند، کسانیکه از خمودی این نیرو که بشکل ضعف و اختفاء درمی‌آید، گول میخورند و خیال می‌کنند که بطور کلی مرده و از بین رفته است!! و میپندارند که می‌توانند جای خالی او را در نفوس افراد و جماعات، با مذاهب فلسفی یا نظریه‌های

اقتصادی یا افکار اجتماعی پرکنند؟!

وچه زود است که خطا و اشتباه آنان برای خود آنهـا روشن میشود.. آن هنگامی که همین عقیده بظاهر خمود و ساکت از جائیکه هیچ گمان نمیکردند ، سر در آورد و منشأ و مبدأ کارهای حیرت‌آور و خارق‌العاده‌ای در زندگی فرد یا جامعه بشود..؟

همین عقیده‌ای که چند لحظه پیش، ساکت و خاموش بنـــظر میرسد که هیچگونه امید و انتظاری از آن نمیرفت، جز یک حـالت فترت و سستی توداری نبود که مردم جاهل آنرا مرده میپنداشتند، اما مردم دانا و دوراندیش میدانستند که آنحالت تنها یکی از اطوار و جلوه‌های نفس انسانی است که از اینگونه نشیب و فرازها، زیاد دارد!

اینهمه کارهای خارق‌العاده‌ای را که عقیده دینی در زندگی افراد و اجتماعات پدید آورده و می‌آورد، هرگز نمیتوان گفت که بر مبنای خرافات و افسانه‌های بغرنجی استوار است و یا متکی بر بافته‌ها و رنگهای گوناگون خیال است، بلکه بطور مسلم باید معتقد بود کـه عقیده دینی متکی و قائم بر قواعد ثابت و سببهای خلل ناپذیـــر است.

عقیده دینی یکطرز فکر کلی و وسیعی است که انسان را بنیروی آشکار و نهان جهان میپیوندد و بروح انسان اطمینان‌و آرامش‌میدهد، و قدرتی باو اعطاء میکند که میتواند با نیروهای باطل و بی‌اساس روبرو شده، با نیروی یقین بپیروزی و اطمینان بخدا شروع بمبارزه نماید.

عقیده دینی نحوه ارتبـــاط انسان را نسبت بمحیط زیست او تفسیر کرده، و هدف و راه و روش زندگی را برایش توضیح داده و روشن میسازد، و تمام نیروها و قدرتهای وی را جمع کرده و در راه معینی بابرنامه منظمی بکار میاندازد.

بنابرین، نیروی عقیده دینی، نیروئی است که تمام نیروهـا و قدرتها را در مدار یک محور، متمرکز ساخته‌و همه آنها را در مسیر واحد و هدف روشنی باتمام نیرو و اطمینان و یقین، بکار میاندازد.

***

شخصیت انسانیت که در همه یکسان است، یک وحدت بهم پیوسته‌ای بوده و نیازمند بیک عقیده‌ای است که هر کاری از آن سرچشمه گرفته، در ادراکات و روش‌های زندگی الهام بخش‌او باشد، و در روبرو شدن باجهان وزندگی راهنمای اوبوده، تمام نیازمندیهای کوچک و بزرگ، بسوی آن بازگشت نماید!.

اهمیت این عقیده درزندگی هر فردی، دراینست که تمام راه‌های زندگی و فعالیت‌های آن، باین نقطه مرکزی پیوسته است، در این صورت نه شخصیتش از بین رفته و هدر میرود، و نه‌اضطراب و حیرت و سرگردانی‌باو دست میدهد. وهرقدر این نقطه مرکزی قوی‌تر و پیوستگی روابط آن که در گوشه و کنار زندگی فردو فعالیتش، پراکنده است، محکم‌تر گردید، شخصیتش بیشتر و قوی‌تر خواهد شد، زیرا در این صورت قوایش متمرکز و گامهایش راه برتر است، چون طریق و هدفش واحد است.

بدون شک عقیده‌ای که تمام مسائل و موضوعات زندگی و فعالیت‌های انسانی را فرا گرفته باشد، از طرز فکریکه بعضی از فعالیت‌های زندگی را شامل و از بعضی دیگر قاصر باشد، بهتر و کاملتر خواهد بود.

هرچه فعالیت‌های انسانی، مستند بعقیده واحدی باشد، بهتر و شایسته‌تر از این است که در رنگهای مختلف فعالیتهای زندگی، بعقاید گوناگونی رجوع کرده و عقاید پراکنده‌ای براو حکومت کند، زیرا وحدت عقیده موجب وحدت شخصیت است، بدون‌آنکه بررنگهای مختلف فعالیت‌های متعدد زندگیش ظلمی روا شده یا آنکه دائره فعالیت زندگیش تنگ یا محدود گشته و یا آنکه موجب از بین رفتن و تجزیه شدن شخصیت و اضطراب ابدی گردد!.

البته آن عقیده معنوی و روحی که بهیچوجه فطری بامور اجتماعی و روابط اقتصادی و نظام جهانی ندارد، از نظر نتیجه، مانند همان نظریه اجتماعی است که هیچگونه توجهی بامور روحی و روابط بین‌المللی ندارد. و یا مانند آن افکار علمی وفنی است که هیچگونه علاقه و ارتباطی بامور اجتماعی یا اعتقادی یا نظام جهانی و بین‌المللی ندارد. تمام این عقیده‌ها و مکتبها امور متغیر و نا قصی هستند که بهیچوجه نمیتوانند برای انسان و زندگی، برنامه کاملی

را تنظیم دهند، و نه جوانب مختلف شخصیت انسانی را آنطور که شایسته است بهم پیوند داده و متصل سازند.

فرد مانند جماعت، نیاز مندی شدیدی بطرز فکر زنده‌ای دارد که تمام رنگهای فعالیت زندگی را فرا گرفته باشد، و در آن، **عقیده**، برتمام چیزهائیکه شخص با آنها برخورد دارد، مسلط باشد، تا اورا وادار کند که از تمام آنها در راه ایجاد و بناو گرفتن نتیجه استفاده نماید.

در دورانهائی که فرد یا جماعت باینگونه عقیده‌ها راه می‌یابد و به‌آن جواب مثبت کاملی داده و در واقعیت زندگی آنرا بمرحله عمل در می‌آورد، فترتهائی است که افراد بشر در آن فترت‌ها، کارهائی نظیر معجزه انجام میدهند و تفسیر آن، جز در پرتو وحدتیکه نیروها را در یکجا متمرکز ساخته و از پراکندگی وپارگی مصون داشته، همه را در راه یکهدف، مانند موج‌های سهمگین وسیلهای بنیان‌کن وادار بپیشروی ساخته، مشکل بلکه غیر ممکن است.

***

طرز فکر جامع‌الاطراف اسلامی، تنها نمونه‌ایست که بشریت آنرا در طول تاریخ خود در این باره سراغ دارد. این عقیده، طرز فکر جامعی است که شامل تمام کوششهای انسان، در تمام دوران زندگی وی میباشدو در هیچ یک از مهمات زندگی قصوری نداشته و راه‌حل مشکلات و برآوردن نیازمندیهای وی را، در بردارد.

این عقیده، هیچگاه آنچه راکه مربوط به «**قیصر**» است (۱) برای او وانگذاشته و آنچه را که مربوط به «**خدا**» است باو اختصاص نداده، بلکه «**قیصر**» وآنچه که مربوط باوست در عقیده اسلامی ازآن «**خدا**» بحساب آمده و برای «**قیصر**» حقی قرار داده نشده، که برای افراد ملت و رعیتش! چنان حقی قرار داده نشده باشد!

طرز فکر اسلامی اینطور نیست که تنها روح انسان را در نظر گرفته عقل و جسدش را مهمل بگذارد. یا آنکه **امور مادی مردم را**

۱ــ اشاره به آیه‌ایست که درکتاب مقدس مسیحیان آمده و صریحاً میگوید کار قیصر (پادشاه) را به قیصر و کار خدا را به خدا وا گذارید!

مورد نظر قرار داده، نیازمندیهای معنوی و دینی آنها را نادیده بگیرد(۱). و یا آنکه تولیت اندرون و وجدان وی را بعهده گرفته، از روشهای عملی زندگی او صرفنظر نماید، و یا آنکه نیازمندیهای افراد را در نظر گرفته، از نیازمندی‌های جامعه چشم پوشی نماید، و یا آنکه زندگی شخصی مردم را مورد توجه قرار داده، جنبه‌های اجتماعی و اداره امور مربوط به اجتماع و روابط کشوری و حکومتی آنها را نادیده گرفته باشد، هرگز، این عقیده، یکطرز فکر بتمام معنی کامل و جامع‌الاطرافی است که رشته‌های آن در زندگی انسانیت مانند شرائین و اعصاب در پیکر وجود افراد بشر زنده، امتداد یافته است.

***

ما در بلاد خود و در سراسر جهان اسلام، با مشکلات و موانع زیادی بر میخوریم که در داخله مملکت اسلامی بشکل مشکلات اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی، و در خارج، بشکل مشکلات نژادی و ناسیونالیستی یا بین‌المللی میباشد.

آری! ما بااین مشکلات روبرو میشویم در حالیکه خود راباخته، قدرت و نیروی ذخیره‌ای خود را نشناخته، هیچگونه هدف و راهی

۱ـ دشمنان اسلام و گروهی از مستشرقین مغرض، در اروپا و امریکا در شرایط و محیطهای مختلفی: گاهی اسلام را «دین‌مادی محض» و گاهی یک «سیستم قانونی غیرواجد روشهای‌اخلاقی و روحی» معرفی میکنند!!.(رجوع شود به‌کتاب: «روح‌الدین‌ـ الاسلامی» تألیف: «عفیف عبدالفتاح طباره» ط ۱ صفحه ۱۱۲ وکتاب:«التبشیروـ الاستعمار» تألیف: «دکتر فروخ و دکتر خالدی» ط ۲ بیروت صفحه ۴۲).
ولی آنهائیکه مختصر آشنائی با «اسلام» دارند میدانند که «اسلام» دارای جامع الاطراف‌ترین مکتب‌های ارشادی و معنوی موجود جهان، و عالی‌ترین رژیم حکومتی و سیستم اقتصادی میباشد که اگر اصول آن اجرا شود بدون شک زندگی مادی و معنوی،دنیوی و اخروی همه مردم تأمین‌میشود. برای مزید توضیح به‌کتاب: «عدالت اجتماعی در اسلام» مراجعه شود.

برای خود نمیدانیم(۱).

ما، در چنین موقعیتی بیش از همه چیز نیازمند بیکعقیده و طرز فکری هستیم که قوای پراکنده ما را جمع کند، و نیازمند بیک پرچمی میباشیم که در زیر سایه آن، در صفوف منشکلی بایستیم، و محتاج بیک طرز فکری هستیم که زندگی و مشکلات خود را با آن تطبیق و توجیه کنیم، و استحقاق نیروئی را داریم که بتوانیم بوسیله آن با دشمنان داخلی و خارجی خود مبارزه نمائیم.

۱- در اینکه ما شرقیها و مسلمانها، خودباخته غربیم، شکی نیست و دراین باره کتابی بنام: «**غرب زدگی**» از: «**جلال آل‌احمد**» چاپ شده‌که سطوری ازآنرا بعنوان‌نمونه نقل نموده و مطالعه همه آنکتاب را توصیه مینمائیم:

«... شیخ شهید ، نوری، نه بعنوان مخالف «**مشروطه**» که خود در اوایل امر مدافع آن بود، بلکه بعنوان مدافع «**مشروعه**» بایدبالای دار برود...آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب زده ما، ملکم‌خان مسیحی و طالب اوف قفقازی! بودند، و بهرصورت از آنروز بود که‌نقش غرب زدگی را همچون داغی برپیشانی ما زدند.
و من نعش آن بزرگوار را بر سردار همچون پرچمی میدانم که بعلامت استیلای غرب زدگی، پس از دویست سال کشمکش، بربام سرای این مملکت افراشته شد.

و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه بقومی ازخودبیگانه‌ایم، در لباس و خانه‌مان، درخوراکمان ، درادبمان، درمطبوعاتمان ، وخطرناکترازهمه ، درفرهنگمان. فرنگی مآب‌می‌پروریم و فرنگی‌مآب فکر میکنیم وراه‌حل مشکل‌رافرنگی‌مآبانه‌می‌جوئیم . . .
اینست معنی آنچه دنباله‌روی درسیاست واجتماع واقتصاد می‌نامیم. دنباله‌روی از غرب و از کمپانی‌ها و از دولت‌های غربی.اینست حداعلای تظاهرغرب زدگی‌درزمانه‌ما.
باین طریق است که صنعت غرب ما را غارت میکند و بما حکم میراند وسرنوشت مارا در دست دارد. و پیدا است که وقتی اختیار اقتصاد و سیاست مملکت را بدست کمپانی‌های خارجی دادی، او میداند که بتوچه بفروشد، و دستکم اینرا میداند که چه چیز را نفروشد. والبته برای او که میخواهد فروشنده دایمی کالاهای ساخته خود باشد. بهتر اینست که تو هرگز نتوانی ازوی بی‌نیاز باشی. این دادوستد یکطرفه حتی درمسائل فرهنگی نیز جاریست، حتی درادب وسخن. بردارید وصفحات انگشت شماره‌مطبوعات سنگین‌وادبی‌راورق بزنید ... همه‌خبرازنوبل» استوواز «فرانسواز ـ ساگان» و جایزه‌های فرنگ و آخرین نمایشنامه «برادوی» و تازه‌ترین فیلم «هولیود». «رنگین‌نامه‌ها» هم که حسابشان روشن است.

اکنون مائیم و تشبه بقومی بیگانه و به سنتی ناشناس و بفرهنگی که نه در آب و هوای زمین ما ریشه دارد ونه بطریق اولی شاخ و برگی میکند... در زندگی روزانه، و در سیاست و در فرهنگ...» (غرب زدگی صفحات ۳۵ـ۴۳)

خیانتی که ما بر عقیده مهم اسلامی خود کرده و گمان بدی که ـ یا از روی جهالت و یا از روی غرض ـ نسبت به آن پیدا نموده‌ایم، اینست که: عقیده اسلامی نمیتواند مارا برای زندگی کردن‌در اینعصر آماده سازد!وقادر نیست! مشکلات‌عمومی‌زندگی، مخصوصاً مشکلات اجتماعی و بین‌المللی ما را رفع نماید!...

اما راجع بمشکلات اجتماعی، کتابهائی در این زمینه نوشته شده و کاملا اینمعنی در آنها روشن گردیده که: چگونه اسلام قادر است زندگی اجتماعی مردم را تأمین نماید؟ و در آن کتابها مهمترین اشکالاتیکه طرفداران عدالت اجتماعی، نسبت باسلام کرده‌اند، پاسخ گفته شده و بخوبی به‌آنها نشان داده شده که: اسلام قادر است عدالتی کاملتر و جامع‌الاطراف ترازسایر عدالتهای مرامها و مکتبهای اجتماعی بوجود آورد(۱).

و اما راجع بمشکل جهانی و بین‌المللی، بطور کافی در باره‌اش مطالعه نشده و آنطوریکه لازم بود این مسأله توضیح داده نشده است.

امروز در مقابل ما مسأله بسیار مشکلی که همه بشریت با آن روبرو هستند، قرار دارد، و ما نیز ضمناً با آن روبرو هستیم، و آن مسأله «**صلح جهانی**» است.

آیا اسلام درباره آن نظری دارد؟ آیا راه‌حلی برای آن پیش‌بینی کرده است؟..... تمام این کتاب پاسخ تفصیلی از این سؤال است!...

۱ـ در این باره کتابهای زیادی به عربی نوشته شده که جامعترین وکاملترین آنها: «العدالة‌الاجتماعیه فی‌الاسلام» (عدالت اجتماعی در اسلام) تالیف خود «استاد سید قطب» است. و خوشبختانه ترجمه فارسی این کتاب در ۵۱۲ صفحه از طرف ما چاپ و منتشر شده است.

ماهیت صلح در اسلام

ماهیت صلح در اسلام

مسئله صلـــح در اسلام، مسئله اصیل و ریشه داریست کـــه ارتباط و پیوند ناگسستنی و محکمی با طبیعت اسلام و نظـــریـــه عمومی و کلی آن، درباره جهان و زندگی و انسان، دارد.

همین طرز فکریکه تمام نظامهای اسلام، به‌آن برمیگردد و تمام تشریعات و خطاباتش با آن تماس دارد، و جمیع قوانین و سنن و مراسمش متوجه آن قسمت است، و آنچنان دقیق است کـــه حتـــی بذهن افرادیکـــه عمر خود را برای بحث و تحقیق این دین، صرف کرده‌اند، خطور نمینماید!، جزآنکه از راه تجزیه و تحلیل، در یک بیداری و صبر و احاطه کامل، بریشه‌های دور و عمیق آن رسیده، و وسعت و شعب آنرا بررسی نمایند.

اکنون موضوع بحث ما در این کتاب، مسأله طرز فکر کلـــی اسلام، درباره جهان و زندگی و انسان نیست، همچنانکه در کتاب: **عدالت اجتماعی در اسلام،** هم موضوع بحث ما نبوده است. ولـــی گفتگو در باره هـــر موضوعی از موضوعات مهم اسلام، بی‌نیاز از اشاره باین طرز فکر کلی و وسیع نیست، زیرا یک رابطـــه محکم و همبستگی کاملی، بین اجزاء و نظرات اسلام وجود دارد کـــه رشته اتصالش را با تمام افکار جزئی و مسائل فرعی می‌پیوندد..

بنابراین، این دین، هیچگاه مشکلات زندگی انسانرا بنـــحو پراکنده‌و جدا از هم عـــلاج نمیکند، و اینطـــور هـــم نیست کـــه هرموضوعی را بدون در نظر گرفتن ارتباط بااصول دیگر، مورد توجه قرار دهد، بلکه روش این دین، اینست که همه مشکلات و موضوعات را برگشت بیکنقطه مرکزی داده، باروابط آشکار ویا بسیار کوچک؟ تمام آنها را با یک محور جامع و خاصی متصل کرده و در اطرافـآن محور بگردش در می‌آورد، واز همین جاست که از مسائل وموضوعات

این دین، یک وحدت کلی و جامعی درست میشود که بازگشت همه آنمسائل و موضوعات، بـه آن وحدت خواهد بود. و آنمرجع واحد عبارت از طرز فکر کلی اسلام، راجع بجهان و زندگی و انسان است.

طبیعت صلح در اسلام، نحوه خاصی است که بی‌نیاز از اشاره باین فکر کلی نیست، زیرا این مسئله مستقیماً از این طرز فکر کلی سرچشمه میگیرد، و بسوی آن نیز برمیگردد.

پس ما، در اینجا قبل از بحث از طبیعت صلح در اسلام، اجمالا درباره آن‌بحث میکنیم؟ چنانکه‌در کتاب «عدالت‌اجتماعی‌در اسلام»(۱) قبل از گفتار از «طبیعت عدالت اجتماعی در اسلام» به آن طرز فکر کلی اسلام اشاره کرده‌ایم.

***

اسلام عبارت از: دین همبستگی و وحدت و یگانگی بزرگ در این جهان عظیم و پهناور است: وحدت بین تمام جزئیات عالم ازاتم گرفته تا بالاترین مراحل زندگی مرکب و بهم آمیخته، وحدت بین جمیع مفردات و انواع آن، از جمادات بیجان گرفته، تا نباتات نامی و حیوانات جنبنده! و انسان ناطق، وحدت بین جنبش‌ها و نعالیتهایش، از گردش دوری افلاک وکواکب گرفته، تا جنبش افکار و ارواح، وحدت بین تو جهات و قصد هایش استجابت افلاک مرناموس طبیعی عالم، تا پذیرش ارواح مر معارف و دانش را!، وحدت بین تمام نیروهایش، از نیازمندی حسد بضروریات و لوازم حیاتی، تانداهای روی بشوقها و علاقه‌ها و تمایلاتش...!

و سپس اسلام، بین تمام جانداران و تمام نژادها و جمیع نسلها و بین ابتدا و انتها، و بین زمین و آسمان، و بین آخرت و دنیای‌ما، وحدت و هم بستگی قائل است، و گام نخست را از **توحید و یگانگی خدا** که مبدأ حیات و زندگی است و جمیع موجودات بسوی او متوجهند، برداشته است:

اخلاص ۲ـ بگو: خدا یکی است، او بی‌نیاز است، نمی‌زاید و

۱ـ در آن کتاب استاد سید قطب تحت عنوان «طبیعت عدالت اجتماعی در اسلام» درباره نظریه اسلام، راجع به‌جهان و زندگی و انسان، بحث جالبی دارد.

زائیده هم نیست، و همسر و همتاهم ندارد.

. اسلام از اینراه تمام اسباب و عوامل تفرقه و اختلاف را از مبدأ جهان آفرینش قطع کرده، و جمیع عوامل فساد و تصادم را از برنامه ذات عالم و ناموس جهان رفع نموده است.

وحدت و یکتائی آفریدگار جهان، تعدد تصمیم و نظام را از ناموس عالم نفی میکند و به تبع آن، عوامل نزاع و تصادم، نیز از بین خواهدرفت.

و اینمعنی درست مصداق همانچیزیست که قرآن میفرماید:

انبیاء ۲۲ اگر در زمین و آسمان، خدایانی غیرازخدا بودند، هرآینه آنها فاسد میشدند.

مؤمنون ۹۱ و نیز مصداق این عبارت است که میفرماید: خداوند برای خود کسی را فرزند، اتخاذ نکرده و خدای دیگری هم با او شریک نیست وگرنه هر خدائی میل‌بمخلوقات خود کرده، برخی بر دیگری علو میورزیدند.

از اراده همین خدای یگانه، جهان بطریق واحدی، هستی گرفت و انتظام پذیرفت:

یس ۸۲ امر خدا طوریست که اگر چیزی را اراده کند و بگوید: باش، خواهد شد.

هیچگونه واسطه‌ای بین اراده او که پدید آورنده جهان است و عالم آفرینش، و هم چنین هیچگونه تعدد جهت و طریق در هستی پذیری تمام این جهان از خدای یگانه، وجود نداشته و ندارد.

تنها راهیکه موجودات از آنراه، از جانب خدا، هستی گرفته‌اند، عبارت از اراده‌ایست که قرآن از آن بکلمه «**کن.باش**» تعبیر مینماید. وتوجه همین اراده تنها کافیست که موجودات این عالم ازناحیه خدا، هستی‌پذیرند: «**کن‌فیکون**» و از همین راه، هرگونه واسطه، دوئیت و یا تعدد علت درپیدایش جهان، نفی گردیده و ازهمان لحظه نخست، هرگونه عامل وسبب تصادم، تأخیر وتفاوت، نیزازعالم سلب شده، و جریان عالم در طریق هستی و وجود، به آسانی و سادگی و پیوستگی مقرر گردیده است.

این پیوستگی و نظم که در ظاهر اینجهان، ملحوظ شده، در باطن نظام این عالم و زندگی و جانداران نیز ملحوظ شده است:

تبارک ۳-۴ خدائیکه هفت آسمان را بطور طبقه بندی خلق کرده، و هیچگونه تفاوتی در آفرینش آفریدگار نمی‌بینی، پس نگاه کن و ببین که آیا فطور و ضعف و سستی در آفرینش می‌بینی؟ بار دیگر نگاه‌کن، آخرالامر دیده شما خسته شده و حسرت زده باز میگردد.

و اختیار همه‌چیز در دست همین خدای یکتا است. و تمام جهان آفرینش بطور کلی از وحدتش گرفته تا افرادش، در دنیا و آخرت، در کارها و پیوندها، در حیات و مرگ، همه بسوی او متوجهند. همچنانکه پیدایش همه از ناحیه او بوده، بازگشت شان نیز بسوی او میباشد:

تبارک ۱-۲ مبارک است خدائیکه قدرت مطلقه در دست اوست و او بر همه چیز توانا است، خدائیکه موت و حیات را برای آن آفرید که شما را امتحان کند، که کدام یک شما، از نظر عمل نیکوتر و شایسته‌ترید.

اسراء ٤٤ آسمانهای هفتگانه و زمین و آنچه که‌در آنها است خدای را تسبیح میکنند، چیزی نیست که تسبیح او نکند. لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

ذاریات ٥٦ هیچ جن و انسی را نیافریدم، مگر آنکه عبادتم کنند، از آنها رزقی نمیخواهم و از آنها اراده آنکه اطعامم کنند ندارم.

اسلام از اینراه، فکر گم بودن هدف و غایت، یا تعدد نظر، یا تصادم اغراض را از عالم آفرینش و حیات و زندگی جانداران نفی کرده همه آنها را از یکطریق روشن و بهم پیوسته، وادار به پیشروی میکند، تا از آن راه، همه، خود را بغایت خویش که در عین حال غایت و هدف نهائی همه موجودات است، برسانند.

اینجهانیکه اجزائش از هم پراکنده و دور، اشکالش متنوع و گوناگون، حجمهایش مختلف است، برگشت همه آن باصل واحد و طبیعت واحدی است، گرچه درابتداء امر هم، با هم مجتمع بوده و سپس از هم جدا شده ابعاد مختلفی پذیرفته‌اند:

انبیاء ۳۰ مگر آنهائیکه کافرند، نمیدانند آسمانها و زمین، با هم پیوسته بودند، ما آنها را از هم باز کردیم؟ بالاخره تمام

اینجهـــان و موجودات در بـــرابر ناموس واحـــدی کـــه حرکات آنها را منظم میکند و از تصادم و نابـــودی بازشان میدارد، و کاملا براجرام و افلاک آنها مسلط است، و مجاری حرکات و سیر و گردش آنها را منظم ساخته است، خاضع و مطیع هستند.

یس ۳۸ــ۴۰ خورشید بطرف قرار گاهش، در گردش است، اینکار از ناحیه خدای نیرومند توانا است، برای ماه منزلهائی تعیین کرده‌ایم، تا بار دیگر چون شاخه لاغر خشک شده خـــرما گردد، نه خورشید میتواند بماه برسد و نه شب بر روز مقدم شود، و همه در فلک شناورند.

اسلام از اینراه، صفت از هم جدائی و پراکندگی را از اجـــزاء آفرینش نفی کرده، صفت یگانگـــی و بهم پیوستگـــی را در طبیعت تکوین و در نهاد ناموس خلقت و در نظام حـــرکت و سیر، بنـــحو تساوی، ثابت می‌نماید.

تصادف؟...

پیدایش حیات در اینجهان، از روی تصادف نیست، بلکه روی نقشه و هدفی است. و در نحوه آفرینش و ناموس خلقت اینجهـــان، لوازم پیدایش حیات و زندگی و بر آوردن احتیاجات و نیازمندیهای آن و موجودات زنده و هم چنین حفظ و حراست آنهـــا از نیستی و هلاکت، کاملا رعایت شده است.

باین زمین بنگرید:

فصلت ۱۰ روی زمین لنگرها قرار دادو درآن برکت نهاد و خوردنیها در آن مقرر فرمود.

نحل ۱۵ لنگرها در زمین افکند تا شما را نلرزاند.

الرحمن ۱۰ــ۱۲ زمین را برای آدمیان قرار داد که در آن نخلهـــای غلاف دار و دانه‌های کاهدار وریحان هست.

تبارک ۱۵ اوست که برای شما زمین را رام کرد تا در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید.

در آفرینش این آسمان هم، مقتضیات حیات و زندگی رعـــایت شده است:

فصلت ۱۲ ما آسمان دنیا را با چراغهائی زینت داده، و آنرا محفوظ نگهداشته‌ایم.

حج ٦٥ و آسمان را نگه میدارد که باذن وی بزمین نیافتد. و این بادهاکه بین زمین وآسمان جریان‌دارند برای خدمت حیات و جانداران آفریده شده‌اند:

روم٤٨ خدا است که بادها را میفرستد که ابرها را برانگیزد، و آنطور که میخواهد آنرا در آسمان میگستراند، آنگاه از خلال آنها باران را می‌بینی که میبارد و هنگامیکه آنرا بهرکس از بندگان خود که خواست، بارانید آنها خوشحال میشوند.(۱)

و بدینوسیله تعاون و هم بستگی را در سراسر طبیعت عالم و حیات مقرر ساخته، و نظریه تصادم و اصطکاک و تعارض رااز جهان دور کرده است. و هم چنین پیدایش جهان را، روی نقشه و هدفی ثابت کرده. وفرضیه پیدایش عالم را روی تصادف کورکورانه، که برهیچگونه نظامی استوار نیست، غیرعاقلانه شمرده است.

و زندگی پرحرکت که درسراسر این زمین وجود دارد، همه از اصل واحدی سرچشمه گرفته واین عنصر واحد را همه دارا هستند. و آن عنصر واحد عبارتست از «آب» که اساس زندگی و زندگان است:

انبیاء ۳۰ وقرار دادیم ازآب همه چیز را زنده .

موجودات زنده‌ایکه دارای مرتبه عالیتری هستند، نیز در خاصیت دیگری‌که عبارت‌از خاصیت بهم‌پیوستگی و ازدواج است، با هم شریکند.

یس ۳٦ منزه است خدائیکه همه جفت‌هارا ازآنچیزهائیکه از زمین میرویند واز خود آنها واز چیزهائیکه نمیدانندآفریده است.

شوری ۱۱ آفریننده آسمانها و زمین که قرارداد از خود شما جفت‌ها و همچنین از چهار پایان.

و همچنین در همبستگی اجتماعی واحدی با هم شریکند.

انعام ۳۸ هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با بالهایش

۱ــ مفاد این آیه شریفه قابل توجه است، متأسفیم که‌درپاورقی نمیتوان مسائلی را مطرح ساخت که علم امروز، تازه توانسته است دراینباره کشف نماید... مطالعه این آیات برای کسانیکه هنوز معتقدند باران ازخلال ابرها نمی‌بارد و در اینباره افسانه‌هائی می‌بافند، جالب است! لوکانوایفتهون.

پرواز میکند، نیست مگر مانند شما گروههائی.

وحدت بزرگ

و از اینراه در روی زمین، بین تمام جانداران همبستگی بر قرار خواهد بود، وهمه آنها خانواده واحدی که از اصل واحدی سر چشمه گرفته‌اند بشمار خواهند رفت، و قرابت وخویشاوندی میان موجودات عالیرتبه‌ایکه در خصیصه واحدی باهمدیگر شریکند، برقـرار خواهد گردید.

انسان که بالاترین نمونه‌های زندگی است، وجود و هستیش از «**ماده اولیه جهان**» تشکیل گردیده، و ارتباطش با این مـاده بسیار عمیق و ریشه‌دار است:

مؤمنون ۱۲ براستی که انسان را از مایه‌ای از گل آفریدیم.

و افراد این انسان، بعد از این مرتبه، در اصل واحد دیگری نیز باهم مشترک و نسبت به‌آن نیز باهم مساوی هستند: «**انتم‌بنو آدم و آدم من تراب** ـ همـه شما فرزند آدمیـد و آدم از خـاک است»(۱).

تمام افراد بشر از فرد واحدی که از همان نیز همسرش خـلق شده، آفریده شدند، و از ایندو همه مردم بوجود آمدند:

نساء ۱ ایمردم از پروردگارتـان که شمـا را از یک تن آفریـده و همسرش را نیز از او آفریده است، و از آندو، مردان بسیار و زنان پدید آورده است بپرهیزید.

و همه آنها برای این آفریده شدند که با همدیگر آشنا شده و با هم الفت داشته باشند، نه آنکه از هم جدا شده و دور شوند:

حجرات ۱۳ ایمردم ما شما را از نر و ماده آفریدیم و برای آنکـه با هم آشنا شوید، شما را ملتها و قبیله‌های مختلف قـرار دادیم.

و از اینراه تمام عوامل نزاع مادی و نژادی را با تثبیت وحـدت انسانیت در حقیقت وریشه و پیدایشش، و بیان هدف از تفـرق گروهها و قبیله‌ها و تصریح باینکه برای آشنائی و همزیستی است،

۱ـ روایت نبوی .

نه برای دشمنی و دوری از همدیگر، از بین برده است.
خداوند یکتا برای همین مردمیکه از هر جهت متحدند، رسالت واحدی فرستاده، تا معتقدین به‌آن، امت واحدی باشند:

شوری ۱۳ از امور دین آنچه را که بنوح سفارش کرده بودیم و آنچه را که بتو وحی کرده‌ایم وآنچه‌را که بابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، برای شما نیز قرار داده شد که این دین را بپادارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

بقره ۱۳۶ بگوئید: بخدا و آنچه بسوی ما و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط فرستاده شده، و همچنین آنچه که بموسی و عیسی و پیمبران دیگر از ناحیه خدا نشان داده شده، ایمان آورده‌ایم ومیان هیچکدام آنها فرق نگذاشته و تسلیم او هستیم.

مؤمنون ۵۱ـ۵۲ ای پیمبران از چیزهای پاکیزه بخورید، و کارهای شایسته انجام دهید، که من به‌آنچه شما انجام دهید دانا هستم این آئین شما است، آئین یگانه، و من پروردگار شما هستم پس از من بترسید.

و بدینوسیله تمام عواملی را که موجب نزاعهای دینی میشود از بین میبرد، و روشن میکند که تمام دین‌ها از ناحیه خدا است، و دینیکه از ناحیه خدا است یکی است که مردم را دعوت به تسلیم برای خدای یگانه بی‌شریک مینماید، واین دین‌مردم‌را دعوت میکند که نسبت باین خدای واحد طوری باور داشته باشند که آثار باور آنها، نسبت باو، در جمیع امور مربوط بدنیا و آخرتشان آشکار و هویدا باشد.

***

سپس اسلام گامهای دیگری در برقراری طرز فکر «وحدت بزرگ» برمیدارد و آنرا به تمام سراسر ذات و خواسته‌های جسمی و فعالیت و انگیزه‌های روحی می‌پیوندد.. بلکه آنرا در تمام زوایای حیات انسان وبهرجانبی از جوانب زندگیش وارد میسازد.
ولی اینها مباحثی است که ما در اینجا نیازی نداریم که همه

آنها را بطور مشروح مورد بررسی قرار دهیم. همین مقدار، بعنوان مقدمه برای بیان «طبیعت صلح در اسلام» کافی است.

***

از این همبستگی که در طبیعت جهان آفرینش و در نامـــوس زندگی و دراصل انسان... وجود دارد، طبیعت صلح دراسلام، نیرو میگیرد، و بنابراین، طبیعت صلح دراسلام بیک اصل ریشه‌دار و عمیقی مستند میگردد، و مسأله صلح در اسلام یک قاعده همیشگـــی و موضوع جنگ یک حالت استثنائی میشود که فقط بیرون رفتن از این همبستگی، از راه تجاوز و ستم، یا فساد و هرج‌ومرج، لزوم آنرا اقتضا میکند.

بنابراین، در مواردی هم که جنگ بطور موقت و استثنائـــی پیش می‌آید، فقط بمنظور باز گرداندن مردم بحالت وحدت و اعـــاده همبستگی اجتماعی است.

برای توضیح مطلب باید گفت: اسلام در نخستین گامی کــــه برمیدارد، بزرگترین علل و اسبابی را که موجب پدید آمدن جنگ در روی کره زمین میشود، نفی میکند، و جنگهائی را که روی مبانی و هدفهای ثابتی پایه ریزی نشده است کاملا طرد مینماید.

اسلام جنگهائی را که از راه تعصب نژادی پدید می‌آید، محکوم میکند، زیرا عصبیت نژادی در اسلام، هرگز معنی ندارد.

وازنظراسلام، تمام مردم ازاصل واحدی هستند. وهمه آنها از یک پدرو مادر آفریده شده واین نژادها وقبیله ها که قرار داده شده، تنها بمنظور شناسائی یکدیگر است.

اسلام جنگهائی را که ازراه تعصبات خشک دینی ـ به‌آنمعنای تنگی که «صلیبیها» و غیر صلیبیها از آن فهمیده‌اند!ـ **بوجود می‌آید، دور از راه حقیقت میشناسد**. زیرا در اسلام جائی برای تعصب دینی خشک بمعنی دشمن داشتن و منکر شدن اصالت ادیان دیگر، بدون آنکه از مبادی و حقائق آنها جستجو و تحقیق بعمل آید، وجــــود ندارد.

اسلام میگوید: دین خدا یکی است و تمام مؤمنین امت واحدی

هستند که همه آنان متدین باسلام ـ یعنی تسلیم کلی برای خدا و در برابر خدا ـ هستند، و بندگی تنها برای او است. و درعین حال صریحاً اعلام میکند:

بقره ۲۵٦ «اکراه و جبری در دین نیست»

و به‌پیامبر خود دستور صریح میدهد که هنگامیکه میخواهد صاحبان عقائد دیگررا دعوت کند، از حقگوئی و تنویر افکار آنان پا فراتر ننهد:

آل عمران ۲۰ «به اهل کتاب و بی‌کتابان بگو: آیا اسلام آورده‌اید؟ اگر اسلام آورده‌اند پس هدایت یافته‌اند واگرپشت کرده‌اند پس اقلا از ناحیه تو حجت برآنها تمام شده باشد».

البته مادامیکه بخداکافرنباشند وحرام خدارا حلال‌نشمارند:

توبه ۲۹ «با آن جماعت از اهل کتابیکه ایمان بخدا و روز قیامت ندارند، و حرام خدا و پیغمبرش را حرام نمیشمارند و پیرو دین حق نیستند، کارزار کنید تا با دست خود در حالیکه حقیر شمرده میشوند، جزیه دهند».

اسلام جنگهائی را که طمع ها و منافع مادی پدید می‌آورد، ازقبیل جنگهائیکه صرفاً برای استعمار و استثمار و پیدا کردن بازار! و مواد خام وبچنگ آوردن زمینها و مکانها و برده ساختن مردم، بوجودمی‌آید، **بهیچوجه صحیح نمیداند.** ودراسلام ازاینگونه جنگها خبری نیست، زیرا همانطوریکه قبلا گفته شد اسلام تمام مردم را یک وحدت بهم پیوسته یاور هم میداند ، بلکه حیات و زندگی را بطور کلی از یک خانواده که پیوند خویشاوندی آنها بهم نزدیک است. بحساب می‌آورد. بلکه اسلام دراین حکم از مرحله جانداران تجاوز میکند، و تمام جهان آفرینش را یک وحدت بهم پیوسته‌ایکه هیچگونه تنازعی در هدفهایش نیست، بشمار می‌آورد.

اسلام دستور تعاون به نیکی وپرهیز کاری میدهد و از گناه و دشمنی نهی میکند، اسلام هرگونه غارتگری و چپاول و غصب را حرام میشمارد، و چرخ زندگی افراد بشر را برمبنای عدالت مطلقه میگرداند، و هیچگونه امتیاز نژادی و دینی را در بهرمندی کامل از عدالت همه جانبه‌ی خدا، صحیح و مجاز نمیداند.

هم چنین جنگهائیکه از راه جاه و شهرت طلبی پادشاهان و قهرمانان، یا علاقه به تحصیل غنائم و فرآورده های جنگی، پدید می‌آید، از نظر اسلام قابل قبول و پذیرش نیست.

مردی خدمت پیغمبر (ص) مشرف شد و عرض کرد: «میان کسانیکه بعضی از آنها برای بدست آوردن غنائم، بعضی برای شهرت، بعضی برای ریا میجنگند، کدامیک در راه خدا میجنگند؟ پیغمبر فرمود: «**آنکه میجنگد که نام خدا ازهمه چیز برتر و بالاتر باشد، اوست که در راه خدا مبارزه میکند**»(۱).

***

جنگ در راه خدا، برای عدالت اجتماعی:

در اینجا لازم است تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و به آن اعتراف میکند و لازم میداند، مورد گفتگو و بیان قرار دهیم:

پیامبر فرمود: «آنکه برای اعلای کلمه خدا مبارزه میکند، در طریق خدا است» آن کلمه خدائیکه اگر کسی در راه آن مبارزه کند مبارزه‌اش در راه خدا بشمار می‌آید، کدام است؟

مقصود از «**کلمه خدا**» که ازآن تعبیر به اراده خدا میشود و برای ما افراد بشر آشکار است، عبارت از آن حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیریکه برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده، موافقت دارد.

سابقاًگفتیم: همبستگی در طبیعت جهان آفرینش، و همکاری در زندگی افراد بشر، دوقانونی هستند که خداوند آنها را برای ادامه زندگی میخواهد. آن‌نظم متناسبی که‌در ساختمان جهان آفرینش بکار برده شده و مانع از فساد و ازهم‌گسیختگی عالم است، و بزندگی نیروئی بخشیده که همواره بطرف ترقی و تکامل پیش میرود، و تعاون و همکاریرا که موجب بر قراری خیر عمومی برای جمیع افراد بشر در طول تاریخ است، برقرار میسازد:

مائده ۲ نسبت به نیکوکاری و پرهیزکاری معاونت داشته باشید و هیچگاه نسبت بگناه و دشمنی یار و همکار نباشید.

۱ـ حدیث نبوی.

اسلام برای هدایت تمام اینمردم آمده است، بنابراین ازآثار واقعیت «**کلمه‌خدا**» و اراده خدا، اینست که این خیر عمومی را که اسلام آورده، بجمیع مردم برساند و از هرگونه عواملی که بین مردم و آن، حائل شود، جلوگیری نماید.

از اینجهت، چنانچه کسی بخواهد سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت بمردم شود، و بانیرو و قدرت بین آن و مردم حائل گردد، چنین کسی دشمن خدا و متجاوز بکلمه خدا و اراده عمومی اوست، و بایستی از راه دعوت و تبلیغ این خار سر راه را برداشت و دوباره «**کلمه خدا**» را تحقق بخشید.

البته منظور این نیست که اسلام را بزور به آنها بقبولانیم و بر آنها واجب کنیم، بلکه منظور اینست که به آنها آزادی فکر و وسعت اطلاعات که موجب هدایت ورسیدن بخیر عمومی است، داده شود، تا در نتیجه آنها سم هدایت شوند، و گرنه اسلام هیچکس را مجبور نمیکند که در مقابل او سر تسلیم فرود آورد و جبراً به‌آن معتقد شود، بلکه کسانیرا که در سر راهش قرار دارند و مردم را از طریق حق منحرف میکنند، مانند خار از سر راه دور میکند:

انفال ۳۹ با آنها کارزار کنید تا فتنه نماند و دین‌یکسره خاص خدا شود.

این همان جنگی است که اسلام آنرا جائز شمرده و مردم را به‌آن ترغیب کرده است، و خداوند پیغمبرش را امر کرده که مؤمنین را نسبت به‌آن ترغیب و تحریص کند، وخود نیز مردان رزمنده‌ای را که در معرکه‌های این‌چنین جنگی، جان فشانی میکنند دوست میدارد و به‌آنها وعده درجات عالیه بهشت را داده است.

اسلام برای این آمده که عدالت را در سراسر روی زمین بگستراند، و عدالت بمعنیٰ واقعی کلمه را بتمام معنی وجهات: عدالت اجتماعی، عدالت قانون گذاری و عدالت بین‌المللی، در میان جامعه بشریت برپا دارد.

بنابراین، هرگاه کسی راه ظلم وستم را پیش‌گیرد و ازدادگری و عدالت دوری گزینند، او با «**کلمه خدا**» و اراده او مخالف است، و بر مسلمانها لازم است که با چنین شخصی برای اعلای کلمه توحید، بجنگند، و آنهائیرا که علیه دیانت سرستیز برداشته‌اند بسوی حق

بازگردانند. و این حکم حتی شامل حال مسلمانهائی میشود که راه جنایت وجور را پیش‌گرفته‌اند، یعنی بردیگر مسلمانها واجب است که علیه آنها شمشیر بکشند تا باردیگر آنها را تحت لوای عـــدالت مطلقه اسلام درآورند.

پس، عدالت مطلقه‌و جلوگیری از ظلم و بیداد گـــری، همـــان «**کلمه خدا**» است که لازم است در هرحال و در هرجا، از همه چـیز برترو بالاتر باشد:

حجرات ۹ اگر دودسته از مؤمنان کـارزار کنند، میانشان را صلح دهیداگـر **یکیشان بـر دیگری تجاوز کند، باآنکه تجـاوز میکند، جنگ کنید تا بفرمان خدا باز آید،** اگر بطرف خـدا بازگشت، میانشان را بعدالت اصلاح دهید، و انصاف کنید که خدا انصاف گران را دوست میدارد.

وقتیکه اسلام مسلمانهارا امرکندکه بامسلمانهای دیگریکه راه ظلم و ستم راپیش گرفته‌اند، برای از بین بردن ظلم و بـرقــراری عدالت، مبارزه کنند، بی‌شک به‌آنها امر خواهد کرد کــه برای دفع هرگونه ظلم: ظلم برخودشان، ظلم برهر مظلومی که قادر نیست ستم را از خود دفع کند، مبارزه کنند، بشرط اینکه خودشان بهیچوجـه مرتکب بیدادگری نشوند. ولو نسبت به بیداد گرانیکـــه میخواهند آنها را از ستمگری بازدارند:

بقره ۱۹ در راه خدا با کسانیکه با شما مبارزه میکنند، نبرد کنید، ولی راه ستم وجور را پیش نگیرید که خدا ستمگـــران را دوست نمیدارد.

نساء ۷۵ چرا در راه خدا برای نجات‌آن بیچارگان، از مردان و زنان و کودکان که گویند: پروردگارا مارا از این دهکده ستمگران بیرون ببر، و برای ما از نزد خویش دوستی بیاور و برای ما از نزد خویش یاوری بیاور، کارزار نمیکنید؟»

تنهابرای این نوع هدفهای انسانی بزرگ است کــه اسلام شمشیر کشیدن را جائز میداند، و امر جهاد را بـــزرگ میشمرد، و بسربازان مجاهد، عالیترین درجات شهادت و پاداش را نوید میدهد:

توبه ۱۱۱ خداوند از مؤمنین جانها ومالهایشان را در عوض اینکه برایشان بهشت است، خریده، تا در راه خدا مبارزه کنند، بکشند و کشته شوند، وعده خدا است که در تورات وانجیل و قرآن فرموده.

آل عمران ۱۶۹-۱۷۱ کسانی راکه در راه‌خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه آنها زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی میبرند، به‌آنچه خدابه آنها ازکرم خود داده خوشدلند، و ازسرنوشت کسانیکه از پی‌میرسند، و هنوز بایشان نپیوسته‌اند شادمانند که نه بیمی دارند و نه غمگین میشوند. به نعمت و کرم خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمیکند شادمانند..

تنها برای همین هدفهای عالی است که اسلام بمسلمانها دستور میدهد که گروههای نظامی را فراهم سازند، و برای نبرد با دشمن نیرو تهیه کنند، و هیچوقت سست نشوند که آنها را بصلح بی‌قید و شرط دعوت نکنند:

انفال ۶۰ هرچه توانستید، قوه و اسبان بسته ، برای جنگ با آنها آماده کنید، که بدانوسیله دشمن خودتان ودشمن خدا را بترسانید.

محمد ۳۵ سست مشوید و کافران را بصلح مخوانید که شما برترید و خدا با شما است و هرگز خدا اعمالتان را کتمان نکند.

تجهیز قوا

علاوه براین، فراهم کردن عده، و افزایش نیرو و سلاحهای جنگی، خود مقصود بالذات نیز هست و ازنظر منطق اسلام، یکی از ضروریات و لوازم زندگی اجتماعی بشمار میرود...

بطور مسلم، اسلام آخرین رسالت آسمانی است که بزمین آمده، و جامع هرنوع عقیده لازمی است که خدا برای بشر خواسته است. و اسلام همان دینی است که تمام قواعد اساسی را که پیغمبران دیگر آورده بودند، دارا است:

آل عمران ۱۹ دین نزد خدا تنها اسلام است.

بنابراین، هر پیغمبری، برای این آمده که مردم رابه بندگی و

تسلیم برای خدای واحد بی‌همتا، دعوت کند. و بعد ازهمه آنها محمد (ص) این دین (اسلام) را آورد:

مائده ٤٨ درحالیکه تصدیق کننده و نگهبان مطالبی است که در کتابهای گذشته بوده است.

بنابراین، این‌آخرین رسالت بمنزله وصی‌رسالتهای گذشته، نسبت بروح و حیات تمام جامعه انسانیت است، و بایستی برای وصی ، نیرو و قدرتی باشد که تا بتواند وصایتش را عملی سازد. البته منظور این نیست که به‌جبر و ایجاد هراس متوسل شود ، بلکه ازراه احترام وهیبت لازم‌است برای‌این مقصودبکوشد.اینکه‌ما میگوئیم بایستی اسلام دارای نیرو و قدرت باشد، برای اینست که اگر برای حفظ مردم حدود ومرزی وجود نداشته باشد، خواه ناخواه ازطریق حق منحرف خواهند شد وراه ضلالت‌را پیش‌خواهندگرفت. از اینجهت، برای تأمین عدالت اجتماعی، لازم است یک منبع نیرو وقدرتی‌وجود داشته‌باشد.تا دقیقاًحساب کارهای مردم‌راداشته باشد، ولوآنکه هرگز قدرت خود رادرباره آنها اعمال نکند،زیرا مکتب هدایتی گوشه‌نشین، وجودش مهمل، وچیز خوب ناتوان، دورافتاده و بی‌ثمر خواهد بود.

روی اینجهات، فراهم ساختن نیرو لازم است، تا در روی کره زمین قدرتی وجود داشته‌باشد وهرگاه مردمی ازطریق حق منحرف شدند آنهارا براه راست بازگرداند واز ستم ستمگرانیکه در طریق جور ودشمنی طغیان میکنند، جلوگیری نماید. امنیت وصلح وآرامش را برای مردم حفظ کند ونام خدارا ازاستخفاف وسستی،دوربدارد.

ولی، هنگامیکه آزادی بمعنی واقعی کلمه، تحقق پذیرفت، و کسی بازور از توسعه و نفوذ کلمه خدا جلوگیری نکرد، و مردمی را که دین صحیحی برای خود اتخاذ نموده‌اند، مورد اهانت و اذیت قرار نداد، هنگامیکه عدالت مطلقه درجامعه حکمروا گردید، هیچ‌کس بر دیگری ظلم نکرد، و کسی حق استثمار نداشت، زمانیکه امنیت اجتماعی برای ضعفاء وناتوانانیکه قادرنیستند از حقوق خود دفاع کنند، برقرار گردید، وازستمگری ستمکار جلوگیری بعمل آمد، و او هم بصلح و همزیستی متمایل گردید، و بالاخره وقتیکه چنین زمانی پیش آمد و همه این مطالب تحقق پیدا کرد، در اینصورت، اسلامیکه

دارای نیروی احتیاطی است ـ و در صورت بروز عوارض ناگوار آماده نبرد است ـ جنگ را تحریم میکند و مردم را بیدرنگ بطرف صلح میخواند:

انفال ٦١ اگر آنها میل بصلح پیدا کردند، شما نیز به آن متمایل شوید وبخدا توکل کنید.

نساء ۹۰ اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح بشما دادند، خدا برای شما نسبت به‌آنان راهی قرار نداده است.

عواملی که مجوز جنگ هستند!

این بود اجمالی از طرز فکر اسلام، راجع بصلح. و از آنچه که تاکنون گفته شد، اینمعنی بخوبی روشن گردید که اسلام، صلح را بعنوان یک قاعده و اصل همیشگی میداند، و جنگ را یک مسأله استثنائی، که بمنظور برقراری سعادت تمام افراد بشر ، نه یک امت و یک نژاد و یکفرد، تجویز مینماید.

موجبات کلی و عمومی که باعث میشود اسلام بطور استثناء جنگ را تجویز کند عبارتستاز:

۱ ـ تحقق بخشیدن به رستگاری وخیر بشریت... نه خیر یک ملت، یک نژاد، یک فرد!

۲ ـ واقعیت بخشیدن به نمونه‌های عالی اخلاقی انسانیت که منظورغائی از خلقت حیات و زندگی است.

۳ ـ امنیت برای مردم و نجات بخشیدن آنها از: فشار، ترس، ستم و زیان.

٤ ـ برقرار ساختن عدالت مطلقه در سراسر روی زمین.
و تهنا دراینوقت است که نام خدا از همه چیز برترو بالاتر میشود.

واقعیت تاریخ اسلام و رویدادهای تاریخی، این مبادی نظری را بخوبی روشن میکند.

محمد (ص) برگزیده خدا، مأمور گردید که رسالت خود را بتمام مردم برساند:

سبا ۲۸ ما ترا جز بعنوان بشارت دهنده و ترساننده برای جمیع مردم، گسیل نداشته‌ایم.

و دعوت مردم را بسوی خدا علنی سازد، و در اینکار هیچگونه منتی روی کسی، نگذاشته و از کسی درخواست اجر و مزد ننماید.

مدثر ۱ـ۷ ای جامه بخویش پیچیده، برخیز و بترسان، و پروردگارت را بزرگ شمر و لباس خویش را پاکیزه‌دار و از گناهان دوری کن. ومنت منه که فزونی یابی، بخاطر پروردگارت صبورباش.

و باو امر کرده، که هنگام دعوت وتبلیغ، راه مجادله بنحو نیکوتر، اقناع با حجت و برهان را پیش گیرد. و بدون هیچگونه خشونت و سخت دلی، در امر بمعروف و نهی از منکر کوشا باشد:

نحل ۱۲۵ با فرزانگی و پند دادن نیکو، براه پروردگارت دعوت کن و با مخالفان بطریقی که نیکوتر است مجادله‌نما.

ق ۴۵ و تو بر آنها مسلط نیستی، پس هر که را، از اعلام خطر ما میترسد، باین قرآن پند ده.

و همواره دعوت اسلامی بر این اساس استوار بوده، و هیچگاه محمد (ص) نسبت بمردم، راه بغی و ظلم را نمی پیمود، تنها خواسته‌اش از مردم این بود که گفتارش را بشنوند، که اگر دلهایشان نرم و متمایل بخدا گردید، ایمان بیاورند. و چنانچه دلهایشان را قساوت فرا گرفت و گمراهی برآن چیره گردید، کارشان موکول بخدا باشد.

اما مردم، آنطوریکه محمد (ص) با آنها سازش میکرد، باوی سازش‌نداشتند وراه دعوت صلحجویانه‌اش‌را باز وآزادنمیگذاشتند، و آزادی پیروانش را محترم نمیشمردند، به‌آنها اذیتها میکردند و آنها را از خانه و وطنشان بیرون مینمودند و هرجا که آنها را می‌یافتند، بقتل میرسانیدند. بدون داشتن هیچگونه منطق قانع کننده‌ای مانع دعوت و تبلیغ آنها میشدند و نمیگذاشتند منطق آنها بگوش همگان برسد. در اینوقت بود که اسلام توسل بقوه قهریه را برای دفاع از مبدأ اساسی پیشرفتش، که عبارت ازآزادی دعوت و عقیده است، جائز شمرد:

حج ۴۰ کسانیکه کارزار میکنند چونکه باینها ستم شده، اجازه کارزار دارند، و خدا بنصرت دادنشان توانا است، **همان کسان که از دیارشان بدون سبب جز اینکه میگفتند پروردگار**

ما خدای یکتا است، بیرون شدند، اگر خدا بعضی مردم را به بعض دیگر دفع نمیکرد دیرها وکلیساها وکنشتها ومسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد میشود، ویران میشد، خدا کسانی راکه یاری او کنند، یاری میکند که وی توانا و نیرومند است.

پیمان صلح

پیغمبر اسلام، با هر کسی که باو پیشنهاد صلح میداد، پیمان صلح برقرار میکرد. وهر کسی با او پیمانی می‌بست با اونمیجنگید، جز آنانکه عهدشان را می‌شکستند، و علیه مسلمین با دشمنان آنها همکاری میکردند.

ازاین قبیل است جنگ با «**بنی‌قریضه**». یهودبنی قریضه بعد ازآنکه با احزاب مختلف کفار، درجنگ «**خندق**» علیه مسلمین وارد کارزار شدند و با آنها همکاری کردند، پیغمبر اسلام برای تنفیذ امر خدا مأمور گردید که با این عهد شکنان بجنگد:

انفال ۵۵ ـ ۵۷ بدترین جانوران در نظر خدا آنکسانند که بکفر خوکرده‌اند، آنها ایمان بیار نیستند، همان کسان که از آنها پیمان گرفته‌ای و باز هر دفعه پیمان خویش میشکنند و نمیترسند، اگر در کارزاری با آنها روبرو شدی، بوسیله ایشان کسانی را که در پی آنها هستند پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند.

پیمان صلحیکه پیغمبر اسلام در «**حدیبیه**» **با کفار قریش برقرار** ساخت، شرط چهارمش‌این بود: «کسیکه داخل پیمان قریش گردید، از قریش، و آنکه داخل پیمان محمد (ص) شد، از محمد است».

روی همین جهت بود که قبیله «**بنی‌بکر**» با قریش، و قبیله «**خزاعه**» با محمد (ص)، هم قسم و هم پیمان شدند.

قبیله خزاعه نظر باینکه در زمان جاهلیت، هم سوگند با «**عبدالمطلب**» جد پیغمبر (ص) بودند، تصمیم گرفتند پیمان خود را با آنحضرت تجدید کنند. عهد و میثاقیکه آنها با عبدالمطلب داشتند متضمن مواد زیر بود: «عبدالمطلب و فرزندانش و مردان خزاعه یارو یاور همدیگرند». «بر عبدالمطلب لازم است که آنها را یاری کنند، و

برخزاعه نیز لازم است که نسبت بعبدالمطلب و فرزندانش، علیه جمیع عربها در هر نقطه‌ای که هستند: خواه در شرق یا در غرب، زمین هموار یا ناهموار، یار و مددکار باشند».

پیغمبر اسلام نیز عین همین معاهده را قبول کرد، ولی دو شرط به‌آن افزود، که این یاری و نصرت درکجا و در چه مواردی باید باشد، تا با مبادی اساسی اسلام مخالفت نداشته و قابل سازش باشد!.

و آندو شرط اینست: «**چنانچه خزاعه مرتکب ظلم و ستم شدند یاریشان نکند**» و «چنانچه مظلوم و ستمدیده شدند حتماً آنها را یاری و مدد کند».

البته این پیمان در وقتی بسته شد که قبیله خزاعه هنوز اسلام نیاورده بود، ولی محمد (ص) بنام اسلام با آنها پیمان بست که چنانچه مظلوم و ستمدیده شدند، ازیاری و کمک او بهره‌مند شوند زیرا همان‌طوریکه سابقاً گفته شد، اسلام ظلم وستم را بهرنحویکه **باشد، دشمن میدارد و میکوشد آنرا خواه از ملت خود و خواه از معتقدین بادیان دیگر، دفع کند.**

پیغمبر درباره «**حلف‌الفضول**» که در زمان جاهلیت مرسوم بود، اینطور فرموده: «درخانه «**عبدالله‌بن جدعان**» شاهد و ناظر سوگندی بودم که هیچوقت حاضر نیستم آنرا با شترهای سرخ مو معاوضه کنم چنانچه‌کسی در اسلام مرا به‌آن بخواند، اجابتش خواهم کرد»(۱).

مگر در این سوگندیکه محمد (ص) دوست ندارد درعوضش حتی شترهای خوب و بانشان را بگیرد و آنرا نقض کند، چیست؟ آن سوگندیست که «**بنی‌هاشم**» و فرزندان «**عبدالمطلب**» و «**اسدبن عبدالعزی**» و «**زهرةبن‌کلاب**» و «**تیم‌بن مرة**» گرد هم جمع شده و با هم سوگند یاد کردند که: «**ستم ها را از سر مردم دور کنند، حق مظلوم را از ظالم بستانند**» .پیغمبر در آنوقت ۱۵ ساله بود یعنی ۲۵ سال قبل از نبوت آنحضرت این سوگند واقع شده بود.

۱ــ ابن‌هشام درسیره خویش این روایت را از ابن‌اسحاق نقل کرده‌است .

اسلام وشمشیر !

هیچگاه منظور اسلام از جنگ این نبوده که مردم را بطور جبر و اکراه بدستوراتش معتقد وعامل سازد، واین معنی‌حقیقتی استکه نه از نظر مبادی علمی و نه از لحاظ حقیقت تاریخی، نمیتوان منکر آن شد، ولی متأسفانه از بعضی‌از افرادیکه حقیقت دعوت اسلامی‌را نفهمیده‌اند، اشتباهات و لغزشهائی سرزده و چیزهائی را باسلام نسبت داده‌اند که روح اسلام بکلی از آنها بیزار و برکنار است.

این عده پنداشته‌اند که اسلام، با زور شمشیر پیشرفت کرده! وجنگ بعنوان یک حربه قوی ویکوسیله نیرومند برای پیشرفت اسلام بکار رفته و مسأله جنگ و کشتار در طبیعت دعوت اسلامی خوابیده است! وحال آنکه با مختصر دقت و مطالعه‌ای ، در آئین اسلام، کذب و بی‌اساس بودن این نسبتها و افتراها، معلوم خواهد گردید.

« سر . ت . و . ارنولد » در کتابش: **الدعوةالی‌الاسلام»** ترجمه: «دکتر حسن ابراهیم حسن» و همکارانش(۱) در صفحه ۵۱، این طور مینویسد: «از این نمونه هائیکه تاکنون ذکر کردیم که همه از گذشت و سهل گیری مسلمانهائیکه در قرن اول هجری بر عربهای مسیحی پیروز شده و تسلط داشتند، حکایت میکرد و همچنان در نسلهای بعدی جریان داشته است، میتوانیم بطور قطع واخلاص این معنی را ادعا کنیم: **این قبائل مسیحی که در مقابل اسلام گردن نهاده و معتقد به‌آن شده‌اند، این کار را روی اختیار و اراده آزاد انجام داده‌اند، هیچ گونه جبر و اکراهی در میان نبوده است.** و عربهای مسیحی مذهب که هم اکنون در میان مسلمین زندگی میکنند، شاهد این تسامح و سهل گیری هستند».

و در صفحه ٤٨همین کتاب نیز اینطور مینویسد: «از پیوندهای دوستی که همواره میان عربهای مسلمان و مسیحی برقرار بوده و هست، ممکن است قضاوت کنیم که **زور و نیرو، هیچگاه در گرویدن مردم باسلام مؤثر نبوده است.**

۱ـ همکاران وی دکتر عبدالمجید عابدین و اسماعیل نحراوی است، و این کتاب که در «**قاهره**» چاپ دوم هم خورده است، از بهترین کتابها در موضوع خود میباشد.

محمد (ص) شخصاً پیمانهائی با بعضی از قبائل مسیحی بست و بعهده گرفت که از آنها حمایت کند، و به‌آنها در اقامه شعائر دینی آزادی بخشید، حتی حقوق و احترامی را که رجال کلیساها داشته‌اند محترم شمرد.

و همچنین، پیمانهائی نظیر این، بین‌پیروان وجانشینان پیغمبر (ص) با بعضی از هموطنانشان که طبق آئین قدیمی خود بت میپرستیدند، موجود بوده است».

از گفتار این نویسنده و امثالش (۱) نادرستی این تهمت وافترا روشن میگردد، و اینمعنی بدست می‌آید که اسلام جنگ را بعنوان مجبور ساختن مردم باینکه تنها باو بگروند جائز نمی‌شمرد، یا برای استعمار و استثمار و ذلیل ساختن دیگران، بکار نمیبرد، بلکه منظور از جنگ در اسلام، تنها برای اعلای کلمه خدا درروی زمین، بخاطر رساندن خیریست که اسلام از طریق رضا وقانع ساختن مردم، برای آنها آورده است... و هم چنین بمنظور تأمین عدالت و امنیت و صلح بوده است.

صلح از نظر اسلام

گفتارما درباره طبیعت صلح دراسلام، تمام نخواهد بود مگر اینکه اشاره‌ای هم به قلمرویرا که اسلام در آن قلمرو بفعالیت می‌پردازد، بنمائیم.

اسلام، با نظر وسیع و جامع‌الاطرافی که نسبت بحیات و زندگی دارد، صلح و سازش را در دائره محدودی از شئون زندگی محدود نمیسازد، بلکه صلح بتمام معنی وهمه‌جانبه‌ای را در جمیع شئون زندگی تحقق میبخشد، و یک پیوند ناگسستنی بین آن و ایدئولوژی کلی و مخصوصی که نسبت بجهان و زندگی و انسان دارد، برقرار میسازد.

بنابر این «صلحی» که اسلام میخواهد، نسبت به آنمعنائیکه

۱ـ برای نمونه رجوع شود به کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» تألیف جان‌دیون. وکتاب: «پیشرفت اسلام» که هردو توسط آقای سعیدی ترجمه گشته و از طرف‌شرکت انتشار، منتشر شده است.

اکنون در میان دولتها متعارف است، فرق داشته و صلح اسلامی دارای معنی عمیق‌تر و وسیعتری خواهد بود. و آنمعنی عبارت است از: همزیستی و صلح و سازشیکه «**نام‌خدا**» را که عبارت از **عدالت اجتماعی‌و امنیت عمومی برای مردم** است، روی کره زمین بر قرار سازد، نه صرف خودداری از جنگ، بهر قیمتی که تمام شود... حتی، درحالیکه اهریمن ظلم و فساد، بال و پرش را روی مردم گسترده باشد!!..

البته هنگامیکه اسلام میخواهد صلح عمومی و همه جانبه‌ای را طبق مبادی عالیه خود، از راه برقرار ساختن نام خدا در جهان، تحقق بخشد، هیچگاه آنرا در دائره صلح بین‌المللی محدود نکرده و از آنجا آغاز نمینماید، بلکه میتوان گفت که اینمرحله، آخرین مراحل صلح اسلامی است، نه مرحله ابتدائی آن، و صلح بین‌المللی، آخرین حلقه ایست که حلقات زیادی به آن سبقت دارد.

اسلام پیش از همه چیز، صلح و آرامش را از ضمیر و باطن انسان شروع میکند، سپس در محیط خانواده و بعد در محیط اجتماع و بعد از همه اینها در میدان بین‌المللی، میان ملتها...

اسلام: صلح و آرامش را در ارتباط شخص به پروردگارش، شخص نسبت بخودش، فرد نسبت باجتماع، طائفه‌ای نسبت بطوائف دیگر، مردم نسبت بحکومت، برقرار میسازد. و بعد از اینهمه گامها که در راه صلح برداشته، آنوقت بعنوان بر قراری آخرین مراحل صلح، قواعد و اصول صلح بین‌المللی و جهانی را وضع و تحکیم مینماید.

اسلام برای تحقق بخشیدن باین هدف نهائی، از راه طولانی و دور و درازی شروع میکند: از آرامش درون و صلح باطن عبور کرده بسوی سازش و آرامش خانه، صلح اجتماع و صلح جهانی، پیش میرود...

بنابراین ما هم در بحثهای آینده، از گامهائیکه اسلام، در راه صلح همه جانبه برداشته است، پیروی مینمائیم و قدم به قدم پیش میرویم.

آرامش درون و وجدان

آرامش درون و وجدان!

در آن جهانی که وجدان افراد، از آرامش وصلح بهره‌مند نباشد، هرگز آرامش برقرار نخواهد گردید... اینست طرز تفکـــر و منطق اسلام.

یعنی: هنگامیکه اسلام تصمیم گرفت که صلح جهانی و آرامش بین‌المللی را، روی اساس محکمـــی استوار سازد، آنرا از آرامش وجدان و درون افراد شروع میکند.

فرد از نظر اسلامی، دارای ارزش اساسی خـــاصی است، در حقیقت او نخستین آجریست که در بنای جامعه بکار رفته است. و نخستین بذریکـــه در دلش میروید، بذر «**عقیده**» است، و کم‌کم این عقیده مکنون، دررفتار و کردار او بشکل حقیقت بارزی تجلی میکند، بلکه یکباره او ترجمه زنده این عقیده و مجسمه آن خواهد گردید.

اسلام در وجدان افراد، بذر صلح‌و آرامش را می‌پاشد، آرامش و صلح مثبتی که زندگی را روی بسعادت میبرد، نه صلح منفی وضد انسانی را که بهر چیزی و بهر ظلمی راضی میشود، و مبادی عالـــی را در راه عافیت و سلامت ظاهری زیر پا ها لگد کوب مینماید!.

اسلام خـــواستار چنان صلحی است که از همبستگی و اتحاد سرچشمه میگیرد، و از آزادی و نظام مخصوصی ترکیب یافته، و از آزادی نیرو و قدرت ریشه‌دار و صالحی ناشی شده، و برپایه تهذیب و کنترل جهش‌ها و انگیزه‌ها، نه اختناق و خمود و نادیده گـــرفتن آنها، استوار گردیده است. اسلام طرفدار آن صلحـــی است کـــه شخصیت فرد و انگیزه‌ها و خواسته‌هـــایش را محتـــرم شمارد، و

درهمان حال شخصیت و واقعیت اجتماع و مصالح و هدفهای آن وهم چنین ارزش انسانی و نیازمندیها و خواسته های بشری و واقعیت دین و اخلاق....و بالاخره تمام آنچه را که گفته شد، در یکنظام و هم بستگی خاصی محترم بداند.

منطق و عقیده

اسلام از نخستین گام خود، میان منطق انسانی و عقیده دینی، صلح و سازش برقرار میسازد.

اسلام عقیده ساده وروشنی است که هیچگونه پیچیدگـــی و اشکال درآن راه ندارد.

خدا .. چیزی مانند او نیست، او آفریدگار همه چیز است، و **محمد** انسانی مانند دیگر انسانها است، مگرآنکه باو وحـی شده، مردم را بسوی بندگی این خدای یکتای بی شریک، هدایت نماید.

خدا در عین یکتائی سه و در عین سه‌تائی یکی نیست!(۱). نه فرزند دارد و نـــه فرزند کسی است... و چنین نیست که محمـــد صلی‌الله علیه و آله هم بشر و هم خدا، در زمین پیمبر و در آسمان خدا باشد.

اسلام دین لغز و معما نیست که از روشنائی فرار کند و منطق انسانی را در حیرت، و وجدان فرد را در اضطراب و پریشانی قرار دهد، زیرا اگر چنین باشد، فرد یا بایستی مؤمن بـــاشد و از منطق

۱ـ مسیحیان، در اینباره افسانه‌هائـی دارند.کتاب: « خـدای‌مسیحیان » نوشته «اسقف ستیفن نیلز» ترجمه مسعود رجبنیا، در فصل ششم ص ۹۹ چنین مینویسد، «وحدت در تثلیث وبالعکس... این اصل ایمانی‌را هیچ‌جا با بیانی بهتر وساده‌تر از آنچه که،در کتاب سؤال و جواب فرقه انگلیکان، آمده است نمیتوان یافت. بیان آن چنین است: اولا ایمان بخدای پدر را که مرا وهمه جهانرا ساخت، فرامیگیرم.ثانیاً، ایمان بخدای پسررا که مرا وهمه جهانیان را نجات داد، فرا میگیرم. ثالثاً. ایمان بخدای روح‌القدس را که مرا و همه مردم بر گزیده خدا را متبرک و مقدس ساخت، فرا میگیرم...»

اسقف بزرگوار در همان صفحه کتاب صریحاً میگوید: «**خدا سه شخصیت است در یک خدای واحد که عبارت باشند از: پدر و پسر و روح‌القدس**»! یعنی، یک باضافه یک باضافه یک، مساوی است باسه... ویک!! یعنی تضاد وتناقض!... در اینباره، شاید همین اشاره برای خوانندگان روشن‌بین ما کافی باشد (بکتاب: **توضیح‌درباره انجیل و مسیح**، رجوع شود).

خود دست بردارد، و یا پای بند منطق باشد، در نتیجه کارش بکفر و الحادگراید، ویاآنکه بین منطق و ایمان سرگردان بوده ، در حال اضطراب و پریشانی بسر برد و عقیده و ایمانش روی بنیاد اساسی استوار نباشد.

از نظر اسلام، این تصور مشکل نیست که بشری خود را بـه نیروی بزرگـ آفرینش بپیوندد.

در روح آدمی قدرتیکه اورا باین نیروی بزرگـ بپیوندد وجود دارد، وچه بسا افراد عادی و معمولی در تجارب روز مره خـود این حالت را درکـ میکنند ولی ارواح آنها نمیتواند این حالت را جز در لحظات کوتاهی حفظ نماید، اما ارواحی مانند: روح **محمد (ص)** و **عیسی** و **ابراهیم** و... مانعی نداردکه دراثر پیوند واتصال باین نیروی بزرگـ، حقائق را دریابند وازآن استمداد نمایند.

وقتیکه اشکال تصور وحی با این کیفیتی که بیان شد، بـــا اشکالات تصور لاهوتیت وناسوتیت در اقانیم، و تصور سه خدا در یکی، و تصور پائین آمدن خدا از آسمان بزمین، و بشکل پسر در آمدن او، برای آنکه رنجها وگرفتاریها را تحمل کند تا بشریت را از خطاهائیکه آدم مرتکب شده نجات دهد!!.... ـ و اوهام و افسانه های دیگری که کلیسا و مجامع دینی مسیحی آنها را ساخته است ـ و بالاخره وقتیکه اشکال وحـی با اینهمه اشکالات زیادی کـه در مسیحیت فعلی موجود است، مقایسه گردد، معلوم میشود کـه این اشکال بسیار بسیار ناچیز است.

از اینگونه افسانه ها و اساطیر در دین مسیحیت وارد گردید، درحالیکه روح مسیحیت واقعـی ازآن بیزار بـوده است. مسیحیت اولی، همان دین واحد حقیقی است که خداوند تمام پیمبرانش را بـا آن دین فرستاد، و آن همان دین توحیدی است که برای خدا شریکـ قرار نمیدهد و انسانیت را از قید بندگی غیر خدا نجات میبخشد.

ولی هنگامیکه رومیان در دین مسیحیت وارد شدند، نظر به‌آنکه خدایان و بتهای متعددیرا میپرستیدند، نـــتوانستند از عادتهـــای نکوهیده خود دست کشیده، بخدای واحد بی شریکـ، مؤمن شوند. و از اینجا بود که اینگونـه افسانه‌ها پدید آمد و کم‌کم این افسانه‌ها جای واقعی دین مسیح را گرفت و کلیسا نیز آنهـــا را بـرسمیت

شناخت. و هرکسی هم‌که نسبت به‌مسیحیت کذائی رسمی، معتقد نگردید، مطرود و منفور شناخته شده و پاداش او محرومیت مطلق و اعدام گردید!

وقتیکه مسیحیت گرفتار چنین وضعی شد، دانشمندان و فرهنگیان مسیحی، در یک اضطراب فکری و روحی دائمی گرفتار شدند، زیرا آنها یا می‌بایست پیرو منطق و دانش باشند، در نتیجه، دانش و علم، آنها را از زمره مؤمنین خارج، و در تیپ کفار و ملحدین داخل سازد، و یاباید عقلهای خود را کنار بگذارند، تابتوانند اینگونه عقیده های افسانه‌ای را که کلیسا از آنها حمایت میکرد، حفظ نمایند، و یامی‌بایست خود را همیشه بدست ناراحتی روحی، بسپارند و دائماً میان ایندوچیز: نیازمندی شدید نسبت بعقیده، و پیروی از منطق خرد، که دشمن اینگونه افسانه‌ها است، سرگردان مانده و در حال حیرت بسر برند.



... در اسلام نیز انتظار میرفت آنچه که‌در مسیحیت پیدا شده، پدید آید، زیرا علاقه بشر بافسانه و خرافات، از عواملی بود که امکان داشت، پرده‌ای از خرافات و موهومات، روی سادگی و روشنی اسلام بکشد و در آن‌پدید آرد و روی حقیقی آنرا بپوشاند. مثلا نزدیک بود که در باره محمد بن‌عبدالله (ص) و برگزیدگان ازاهل بیتش، افسانه‌هائی ساخته شود (۱) و بالاخره انتظار آن

۱ـ مثلا میگویند درصدر اسلام ، « **ابن‌سبا** » پیداشد وگفت : «علی‌کشته نشده و همیشه زنده است و در ابرها سکونت دارد، و رعد، صدای او، وبرق، تازیانه اوست ویک جزء الهی در اوست»! و همچنین گفت: «علی خدا است! علی نمرده وبشهادت نرسیده وابن ملجم شیطانی را بصورت علی تصورکرده و کشته !» و برق نور او است. وسبئی‌ها وقتی صدای رعد را میشنوندمیگویند: علیک‌السلام‌یاامیرالمؤمنین»! (رجوع شود به «تاریخ طبری» ج ۳ صفحه ۳۷۸ و دائرةالمعارف» تالیف فرید وجدی ج ٦ ط مصر ص ۱٦۳ و «مقالات‌الاسلامیین» مقدمه ج ۱ ص ۱۱ و «پرتو اسلام» تألیف احمد امین ج ۱ صفحه ۳۱۰ و«الانوارالنعمانیة» ج۲ ط جدید صفحه ۲۳٤) .

و البته این عقاید، کوچکترین ربطی با اسلام و شیعه ندارد و علاوه بر این،

←

میرفت که بانحاء مختلف، خرافات و موهومات عجیبی در دین اسلام که طبعاً با آنها مخالف است، پدید آید و عامه مردم نیز آنها را تلقی بقبول کنند و آنوقت اثری از حقائق ساده دین باقی نماند!

ولی بنای واقعی و اصول محکم اسلام بهر صورت که بود سالم مانده، و چون طبیعتاً اسلام ساده و روشن بوده، اینگونه خرافات و افسانه‌ها بهیچوجه نتوانسته در متن اسلام داخل گردد، بلکه اگر هم در اسلام افسانه‌ای پدید آمده تنها در حاشیه آن قرار گرفته است!.

در مسیحیت، کلیسا زهبری این افسانه‌ها را بعهده گرفت، و آنها را پرورش داد، زیرا این افسانه‌ها نفوذ و قدرت کلیسا را نسبت بمردم، زیادتر میکرد، پیچیدگی عقیده و اشتمال آن بمطالب غامض و مشکل، تنها برای این بود که کلیسا بتواند در زندگی مردم نقش بهتری را بازی کند وگرنه چنانچه عقیده مسیحیت، آنطوریکه شایسته است روشن و همه کس فهم بود، دیگر رجال کلیسا چه‌کاره بودند؟ و مردم وقتیکه میتوانستند دینشان را به تنهائی بفهمند و شعائرمذهبی خودرا خودشان انجام دهند وبدون واسطه باخدایشان رابطه بندگی بر قرار سازند، دیگر چه احتیاجی به آنها داشتند؟

آری! بایستی این پیچیدگی و رؤیاها و افسانه‌ها درمسیحیت وجود داشته باشد، تا مردم برای حل رموز ومشکلات مذهبی خود بکلیسا پناه ببرند، و کلیسا هم بقول خودش، اسرار و رموز عقیده را برای آنان بیان نماید و در نتیجه قدرت و سلطنت کلیسا کاملا باقی بماند و مردم نتوانند در زندگی دینی و حیات معنوی خود، گامی بدون کاهن و کشیش بردارند!.

→ کسانیکه درباره پیشوایان دینی «غلو» کرده‌اند از نظر شیعه وفقهای شیعه کافرو مرتد شناخته میشوند.

مرحوم «شیخ‌مفید» که از بزرگترین علماء شیعه بود، در کتاب خود «غلات» را چنین تعریف میکند: «غلات از متظاهرین باسلام آنهائی هستند که بامیرالمؤمنین و ائمه اطهار، نسبت الوهیت و نبوت داده ودر فضائل دین و دنیا، آنها را طوری وصف کردند که ازحد تجاوز نموده‌اند... وائمه علیهم‌السلام حکم کفر و ارتداد آنهارا صادر کردند.» (شرح عقایدالصدوق اوتصحیح‌الاعتقاد ط ۲ تبریز ص۶۳). برای مزیدتوضیح در این مسئله، بتوضیحات ما درباره «عبدالله‌بن‌سبا» در سالانه دوم «مکتب تشیع» صفحه ۱۹۴ تا ۲۲۶مراجعه شود.

اما در اسلام، نه کلیسا است و نه هیئت: «**اکلیروس**»! که مردم بدون آن نتوانند شعائر دینی خود را انجام دهند، وفرد نتواند پیوند بندگی خود را باخدا جز از این راه بر قرار سازد.

اسلام نه تنها خودش را آماده کرده است که فکر بشر را از افسانه واوهام نجات بخشد، بلکه هم چنین میکوشد که افکار را از فشار معجزات خارق عادت و طبیعت نیز خلاص کند. روی همین جهت است که اسلام هیچگاه نخواسته فکر بشر را مجبور کند که نسبت باعمال خارق طبیعت اذعان نماید (۱). بلکه تنها راهی را

۱- معجزه وکارهای غیر طبیعی از نظر قرآن واسلام ، مسئله قابل تحققی بوده ، و از پیامبر اسلام هم کارهای اعجاز آمیز زیادی، همانند انبیاء دیگر، دیده شده که تاریخ آنها را برای ما نقل میکند.

اینکه استاد سید قطب، میگوید تکیه‌گاه اسلام کارهای غیرعادی نبود، مطلب درستی است، ولی مفهوم آن انکار معجزه نیست.

اصولا، با صرف نظر از همه روایات و رویدادهای تاریخی که در این باره در تاریخ اسلام ضبط شده است، خود قرآن مجید ضمن نقل سر گذشتهای گذشتگان و انبیاء دیگر، مانند: نوح، هود، صالح،ابراهیم، موسی، عیسی علیهم‌السلام، صحبت از حوادث و اعمالی را بمیان می‌آورد که برخلاف جریان عادی طبیعت بوده و باصطلاح ما، خارق عادت بوده و معجزه بشمار می‌آید.

استاد علامه آقای طباطبائی در جلد اول تفسیر «**المیزان**» بحث مفصلی در این باره دارد و در ضمن آن مینویسد: «.. علم نمی‌تواند خارق عادت را انکار یا پرده پوشی کند ، چون این موضوع ازمنطقه نفوذ علم، یعنی ظواهرمحسوسه علت ومعلول طبیعی، بیرون است ...

هم اکنون مرتاضان دست بامور عجیب و خارق عادتهائی میزنند که علل طبیعی معمولی از تعلیل‌آن عاجزند. این امور باندازه‌ای فراوان استکه افراد زیادی باچشم خود دیده‌اند. براثر همین امور است که دانشمندان فرضیه‌ای بوجود آورده‌اند که: «ریاضتهای مشکل، یک نوع قدرت روحی درانسان‌ایجاد میکند که باآن می‌تواند امواج مرموز الکتریسیته نیرومندی را که دراختیار دارد، درجهات مختلفی بکار اندازد و بالنتیجه خارق عاداتی را بوجود آورد.»

«این فرضیه چنانچه صحت و عمومیت داشته باشد، باعث میشود که فرضیه تازه‌ای برای تعلیل تمام حوادث گوناگونی که سابقاً بوسیله فرضیه «**قوه و حرکت**» تعلیل میشدند، بوجود آوریم و کلیه حوادث مادی را به‌آن بازگردانیم...». (توضیح بیشتر را در جلد اول ترجمه فارسی تفسیرالمیزان صفحه ۹٤ مطالعه فرمائید. در آخر همین کتاب، استاد علامه رساله خاصی درباره «توضیح بحث اعجاز» نوشته‌اند. مطالعه آن برای کسانیکه در این مسئله شبهاتی‌دارند لازم است).

که برای ادراک دینی مردم قرار داده، روشنی و سادگی و حقانیت این دین است.

هنگامیکه بطور تصادف، در وفات ابراهیم فرزند محمد (ص) خورشید منکسف وگرفته شد، مردم درحالیکه برای این حادثه،ناله و شیون سرداده بودند، میگفتند: «**خورشید برای مرگ ابراهیم** گرفته شده...» محمد (ص) فوراً جلو این افسانه را گرفت تا روی این عقیده روشن را پرده ضخیمی از افسانه نپوشاند، و اعلان فرمود که: **خورشید برای مرگ انسانی گرفته نمیشود.** و بااین احتیاط قطعی وصداقت خالص، مردمرا از تسلیم شدن به‌خواسته‌هائی که در دل هایشان نسبت‌به‌افسانه‌های‌بظاهر پیچیده‌دارند، باز داشته‌است. و بهیچوجه ازآن برای پیشرفت‌دین‌خود استفاده‌نفرمود ، زیرا افسانه پرستی و خرافات با واقعیت دین اسلام سازگار نیست، و با این حقانیت و روشنی که در اسلام وجود دارد، اسلام صلح و سازش را در بین منطق و عقیده او برقرار میسازد، و دیگر شخص مسلمان آنگونه اضطراب و ناراحتیهای فکری را که، مسیحیت تحریف شده و ساخته کلیسا، برای افراد بوجود می‌آورد، نخواهد داشت، و آنگونه عقایدیکه حقیقت را با افسانه، حق را با باطل مخلوط وممزوج کرده و نورانیت و روشنی در آن دیده نمیشود، در اسلام موجود نخواهد بود، و آن مسیحیت و نظائر آنست که بایستی در یکفضای آلوده از**بخور و دود و اذکار و اوراد** دیده شود،زیرا آنهاهستندکه‌از روشنائی و نور فرار میکنند... و اسلام هرگز چنین نیست.

آری طوائف مختلف بشری هنگامیکه خود را دربرابر جهان پهناور و طبیعت شگرف می‌بینند، یک احساس شدید و اسرار آمیزی ــ در اینکه خدای خود را نزدیک خود بیابند و در آن گرفتاریها و آرزوهائیکه دارند، اورا مؤثر و ذی‌نظر بدانند ــ درخود می‌یابند.

در اینجا است که افسانه‌های ساخته کلیسا برای اینکه باینگونه غرائز و خواسته‌ها پاسخ گوید، وارد میدان میشود. خدا را از مقام عالی و رفیع خدائی تنزل میدهد تا برای آمرزش و جبران خطای آدم، تحمل آلام و شکنجه‌ها نماید!، و یا آنکه یکتا فرزند خود (عیسی) را میفرستند تا از راه تحمل آلام و شکنجه‌ها، مظهر رحمت

برای بشر باشد!... و همینطور بقیه معماهائیکه عقل ومنطق صحیح انسانی را متحیر، و وجدان آدمی را مضطرب و ناراحت میسازد!.

اما اسلام این تمایل غریزی را پاسخ میگوید، لیکن در حدودی که با شئون پروردگاری خدا و یکتائی او، سازگار باشد.

اسلام میگوید: خدا نسبت به بنده‌اش نزدیک است و دعایش را مستجاب میکند، هیچگاه از رعایت حال او غافل نبوده، او را فراموش نمیکند:

بقره ۱۸۶ و اگر بندگانم مرا از تو پرسند، من نزدیک هستم و چون‌صاحب دعا مرا بخواند، دعای اورا اجابت میکنم، مرا اجابت کنند و بمن مؤمن باشند، شاید بکمال هدایت رسند.

غافر ۶۰ پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

مجادله ۷ رازگوئی سه نفری نیست مگر اینکه خدا چهارمین آنها است و نه پنج نفری، جز آنکه وی ششمین آنها است و نه کمتر از این و نه بیشتری هست، جزاینکه هرکجا باشند خدا نزد آنها و با آنها است.

ق۶۱ وما نسبت باو از رگ گردن نزدیکتریم .

انسان پیوند محکم خود را با خدا، و احساس رحمت و رعایت و استجابت در خواستهای خود را از خدا، این چنین می‌یابد و دیگر بهیچ وجه نیازی بافسانه‌های حیرت‌آور و غیر قابل قبول ندارد.

تمایلات و نیازمندیها

اسلام، همچنین بین نیازمندیهای همیشگی فرد، و تمایلات روحی محرک، صلح و سازش برقرار میکند، ولی بر قراری این سازش، هیچگاه تنها بمنظور خواسته‌ها و انگیزه‌های ضروری، و یا روی حساب تمایلات روحی بطور جداگانه نیست، زیرا طرز فکر اسلام که عبارت از وحدت و همبستگی تمام موجودات عالم است، شامل افراد انسان و عوامل پیشرفت زندگی او نیز میباشد.

در این همبستگی و نظام مخصوص، رعایت تعادل این نیازمندیها و تمایلات، لازم است، و در حقیقت تعادل ایندو قسمت را نیز از مصادیق همبستگی کلی جهان، میتوان بشمار آورد.

بنابراین، اسلام هیچگاه، هیچکدام از این دو نیروئی را که

انسان را بطرف هدف و زندگی پیش میبرند، ضایع نمیکند، جز آنکه با این همبستگی عمومی معارض بوده، جلو پیشرفت کامل زندگی را بگیرند.

ازاینجاستکه اسلام ازآن لحظه اول، به‌ضرورت نیازمندیهای اصیل ریشه‌دار زندگی که در طبیعت انسان وجود دارد، اعتراف میکند، و آنرا با میل به ترقی و پیشرفت (البته در صورتیکه اعتدال درآنها رعایت شود) که این میل نیز درطبیعت آدمی اصیل وریشه‌دار است، معارض نمیدانند.

در آن وقتیکه اسلام مردم را بپاکیزگی روح و آزادی از قیود شهوات، دعوت میکند منظورش این نیست که از انگیزه‌های زندگی او جلوگیری کند و نیروهای زنده او را از بین ببرد. بلکه میخواهد آدمی را طوری تربیت کند که مالک نفس خود گردد و بهیچوجه بنده شهوات خود نشده و مانند حیوان تابع امیال خود نباشد.

تنها اراده است که راه انسان را از حیوان در پیروی از لذات جدا میسازد:

محود ۱۲ آنهائیکه کافرند لذت میبرند و میخورند، همچنانکه چهار پایان میخورند.

وقتیکه آدمی زمام نفس خود را در دست گرفت، بر او لازم است که حقوق جسمانی خود را نیز بشناسد، و از پاکیزگیهای زندگی بهره‌مند شود، وآنچه را که خدا برایش حلال کرده برخود حرام نسازد. و حلالهای خدا شامل تمام لذات و مظاهر زندگی است که مزاج انسان سالم و معتدل، طالب آنها است.

تمام مظاهر طبیعی زندگی ازنظر اسلام زشت ونا پسند نیست، و چنین نیست که گام گذاشتن در این مسیر با سقوط قطعی مساوی بوده و پاکان، از آن بکلی برکنار باشند، بلکه میتوان گفت که تمایل و رغبت باین امور که با مسیر حیات و زندگی وفق میدهد، مطابق با مشیت خدا در آفرینش زندگی است، و هرچه را که اراده خدا به‌آن تعلق گیرد برای اینست که بکمال مطلوب خود نائل آید، نه آنکه تنها در راه تکامل وارد شود وبمقصود نرسد. واین خط سیرتکاملی تنها وسیله پیشرفت است و با اندیشه پیشرفت، کوچکترین تضادی ندارد.

روی اینجهت است که اسلام، عوامل محرکه زندگی را که در مزاج انسانیث موجود است، با تمایلات روحی ریشه‌دار فطری، در یک نظم خاصی درمی‌آورد و ازاین‌دو، وحدتیرا که افراط وتفریط و جنگ و تصادم‌داخلی در آن راه نداشته باشد بوجود می‌آورد.

در اسلام، دعوت به کامیابی از زندگی، دوشادوش با ترقی و تعالی سیر میکند، و از میان آنها یک صورت معتدلیکه از فحشاء و زشتی و محرومیت دور باشد بوجود می‌آید.

اعراف ای پسران آدم، در هرعبادتگاهی جامه خویش به تن
۳۱ ـ ۳۳ کنید، بخورید وبنوشید و اسراف مکنید که خدا اسراف کاران را دوست ندارد، بگو: کی جامه‌ای را که خدا برای بندگان خویش پدید آورده با روزیهای پاکیزه، حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در زندگی دنیا متعلق بکسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت خاص ایشان. بدین‌سان آیه‌ها را برای مردمی که دانا هستند شرح میدهیم، بگو: پروردگار من همه‌کارهای زشت را ـ آنچه عیان است و آنچه نهان است ـ حرام کرده. وگناه وسرکشی بناحق‌را و اینکه چیزهائی را که دلیلی درباره آن نازل نشده شریک خدا پندارید واینکه راجع بخدا چیزهائی که نمیدانید گوئید، همه را حرام کرده است.

فواحش از «**فحش**» گرفته شده و فحش بمعنی تجاوز از حد اعتدال است و آن بمثابه تجاوز و ظلم بدون حق و بمثابه شرک بخدا است... همه اینها مفسد فطرت و منافی با عدالت و مخالف با ناموس زندگی منظم و همبسته است.

روی این حساب، نیروهای بشری، در حدود مخصوص بخود، در بنای زندگی و پیشرفت حیاتی، بفعالیت میپردازد، و همواره افراد بشر، نیمی از نیروی خود را در برقراری زندگی، و نیم دیگر آنرا در جوابگوئی تمایلات روحی و معنوی خود، که دائماً او را بجانب خویش میخواند، بکار خواهدبرد.

و همچنین روی این حساب استکه پیوستگی میان محافظت براصل زندگی و ترقی و پیشرفت آن پایه ریزی میشود... و این همبستگی باعتبار عقیده و روش فعالیت افراد، شامل وجدان و محیط

اجتماع نیز خواهد شد. و در اینصورت است که فرد، در خود، یک صلح و آرامش داخلـــی نسبت بوجدانش، و یک صلـح و سازش خارجی، نسبت بهمنوعانش، احساس میکند.

و باز روی همین حساب است کــــه اسلام، عوامل و اسباب «عقده‌های روانی» را که «**فروید**» (۱) و اتباع او، مذهب خود را روی آن استوار کرده‌اند، علاج میکند. همان عقده‌هائیکه فروید و پیروان‌او پنداشته‌اند، بزرگترین ضربت کشنده ایست که جامعه در اثر قیدها و تعالیم مخصوص خویش، برفرد وارد ساخته و در صورت رقابت با محیط و جامعه، وجدان اخلاقی و خــــداشناسی برای فـــرد پدید می‌آید!

ولی اینگونه عقده های روانی در قلمرو عقیده اسلامی وجـــود نخواهد داشت، زیرا اسلام ازهمان گام نخست، میلها و نیازمندیهای افراد را محترم میشمارد، و هیچگونه ناپاکی و پستی درآن نمی‌بیند، وراههای مشروع برای مصرف ساختن آن‌قرار داده تاهرفردی با داشتن امنیت و آرامش و اعتقاد به پاکی و نظافت (کـــه مهم همین است) در صورتیکه منجر بانحلال شخصیت او نشده و نمونه عمـل حیوانی در محیط اجتماع بحساب نیاید، از آن بهره‌مند گردد.

اسلام این تمایلات طبیعـــی را بطور دقیق مـــورد دقت قـــرار داده و دیده که زن در بعضی از موارد، میلهـــای مخصوصی نسبت بمظاهر زندگی و زینت دارد که غیز از امیال مردها است، از اینهجت گاهی بعضی چیزها را برای زنان حلال کرده که همان چیزها را برای مردان حرام کرده است، مثلا برای خاطر رعایت فطرت زنانگی او که میل به تجمل و زینت دارد، انگشتر طلا و لباس حـــریر را برای او حلال قرار داد، ولی همین‌ها رابرای مرد حرام و اسراف زیانبار اعلام فرموده است.

وهمین‌امور **در صورتیکـــه عنوان خـــودآرائـــی و جلب مـــردان**

۱ــ بحث درباره عقاید «فروید» نیازمند کتاب مستقلی است. بـــرای کسانـــی کـــه میخواهند دراینبارهٔ اطلاعاتی داشته باشند، به‌جلد اول و دوم کتاب: «**گفتارفلسفی**» درباره «**کودک** ازنظر وراثت و تربیت»، و نشریه دوم ما از سری انتشارات: «در راه انقلاب فکری اسلامی» تحت عنوان: «فروید و فرویدیسم» از استاد «محمد قطب» مراجعه نمایند.

اجنبی بخود بگیرد، برای زنان نیز حرام خواهد بود، زیرا در این صورت مسأله از دائره مظاهر زندگی خوب خارج و داخل در دائره زندگی حیوانی خواهد گردید و این تنها نقطه‌ایستکه راه انسان از حیوان جدا میشود .

بنابراین در قلمرویکه قوانین اسلام حاکم باشد، عواملیکه منجر بعقده‌های روانی گردد، منحصر بموارد استثنائی و افراد مریض خواهد بود، و درافراد سالم و مزاجهای معتدل بهیچوجه اثری از آن دیده نخواهد شد، بلکه در آنها توزان و همبستگی هویدا و عوامل اضطراب و نگرانی نا پیدا است و بالنتیجه یک فرد مسلمان، از نعمت آرامش و صلح حقیقی بر خوردار است.

گناه و توبه

اسلام تنها در این حد که فرد، نیازمندیها و تمایلاتی دارد و در حدود و میزان معینی میتواند از آنها بهره‌مند شود، توقف نمیکند.. بلکه علاوه براینها گامهای دیگری نیز، با بصیرت تمام، بجلو برمیدارد..

اسلام معتقد است که افراد بشر دارای انگیزه‌ها و عوامل تحریک کننده‌ای برای خطا و گناه هستند، ولی خطا و نسیان، از نظر اسلام، از مؤاخذه و باز خواست بخشیده شده‌اند: « خطا و نسیان ازامت من برداشته شده » (۱)ولی‌درقبال‌گناه‌وکجروی،راه توبه و بازگشت همیشه برروی بندگان باز است، هرکس بخواهد میتواند از آنراه برود و برای پاکیزه‌گی‌خود، طلب بخشش بنماید. و هیچ کسی او را از رحمت خدا دور نمیسازد و میان او و خدا، بنده و پروردگارش، هیچ در بسته و هیچ پرده و مانعی نیست.

اگر کسی راه خطا رفت و مرتکب گناهی شد، درها و راهها به روی وی بسته نمیشود، ووی یکفرد از بین رفته و مطرود و ملعون!

۱- این روایت از طریق اهل سنت نقل شده. در شیعه نیز روایت کاملتری دراین زمینه آمده ودر «خصال صدوق» نقل‌شدمکه: «عن‌رسول‌الله رفع عن‌امتی‌تسعة اشیاء ، الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و مالایطیقون و مالایعلمون و ما اضطروا الیه...» این خبر در مسئله «اصالة‌البرائة» مورد استناد و اتکاء علمای «علم اصول» است.

نیست و تاریکی محض دورروی‌رانمی پوشاند!... آنجانور است و اینجا راه؟ و در پشت سر آنهم دست مهربان و حمـــایت کننده‌ای: دست توبه و بازگشت جدی، کـــه پاکـــی و بخشش و رحمت بـــاو می‌بخشد و بر روح و رحمت او را غوطه‌ور میسازد:

زمر ۵۳ بگو: ای بندگان من که برخود زیاده روی کـــرده‌اند، از رحمت خدا نومید نشوید که خدا گناهان را یکسره می‌بخشد، او آمرزگار و رحیم است».

در اسلام، خدا گناهکار را برای ابد طرد نمیکند، بطوریکـــه گناه او جز با خودکشی، شکنجـــه خود، یا زندگـــی روح وی در جسدهـــای ناپاکـ نسلهای آینده!، قابل گذشت و بخشش نباشد. و همچنین‌کناره گناه او ، این نیست‌که خداوند ـ پاکیزه‌ومنزه باد ـ از آسمان نازل‌شود تا شکنجه به‌بیند و به‌عنوان‌کفاره‌گناه بشر ، مصلوب گردد(۱). در صورتیکه او خدای همه افـــراد بشر است و میتواند بدون مصلوب شدن و شکنجه دیدن، آنان را پاکـ گرداند.

وهمچنین پذیرش توبه، نیازمند قسیس وکاهن‌وکرسی اعترافـ نیست، و چنین هم نیست که گناه برای ابد دربـــالای سر انسان بچرخد و راه فرار و چاره‌ای هم نباشد!

هر انسانی میتواند مستقیماً متوجه خدا شود و بسوی او بـــاز گردد بشرط آنکه در گناه خود اصرار نورزد و از انجام آن پشیمان باشد، در اینصورت خداوند در رحمت را میگشاید. و او را در زمره بندگان خود می‌پذیرد و رحمت و بخشش او، شامل حال وی میشود.

راه توبه و بازگشت بسوی خدا، همیشه و در همه حالات باز است و از رحمت و گشایش خدا، یاس و ناامیدی نیست، هـــرکس که خواست میتواند در خانه او را بزند و بدون اجـــازه بسوی او برود:

یوسفـ ۸۷ « ازرحمت وگشایش خداوند مأیوس نشویدکه‌جزگروه کافران از گشایش خدا نومید نمیشوند».

***

۱ ـ اینها همه از افسانه‌های یهودیت و مسیحیت تحریف شده است و هرگز واقعیت ندارد.

اسلام در این موضوع تا آنجا پیش میرود که انسان در نظر ابتدائی و سطحی، خیال میکند که اصول اسلام میخواهد مردم نخست گناه کنند و پس از آن توبه کنند!.. در حدیث است که «هربشری خطاکاراست و بهترین خطاکاران، توبه‌کنندگان» و باز آمده است که:

« سوگندبخدائیکه جانم دردست اوست،اگرشماگناه نکنید خداوند شما را میبرد! وبجای شما کسانیرا می‌آورد که گناه و سپس استغفار نموده و طلب بخشش نمایند و خدا آنانرا ببخشد!»(۱)

ولی اگر نیک بنگریم می‌بینیم که اسلام گناه را نیکو جلوه نمیدهد، بلکه راه توبه و بازگشت را ساده و آسان میداند. و جان و دل خطاکاران را بنور امید و عفو روشن میسازد و روحهای گناهکاران را بدینوسیله از نگرانی و ناراحتی درونی نجات میدهد و بحران و کشمکش داخلی را از بین میبرد.

البته این امر را هنگامی انجام میدهد که روان افراد را بیدار میکند واز آنان بیداری ومراقبت رامیخواهد و تعلیم میدهدکه مواظب نفس خود باشند وآنان را ازشهوات ولذات حرام و غیر مشروع، و امتحان زن و ثروت و مال و اولاد میترساند، و شر و بدی را بصورت شیطانی تصویر میکند که همت آنانرا بوسوسه میاندازد و در کمین آنان است:

آل عمران دوست داشتن خواستنیها از زنان و فرزندان و
۱۴ ــ ۱۷ بسته‌های فراهم شده طلا و نقره و اسبان داغدار ورمه و کشت، برای مردم آرایش یافته، این کالای زندگی دنیاست و بازگشتگاه نیک پیش خداست. بگو: آیا شما را ببهتر ازاینها خبر دهم؟ برای کسانیکه پرهیزکار بوده‌اند، نزد پروردگارشان بهشتهاست که جویها در آن روانست و در آن جاودانند با همسران پاکیزه و خشنودی خدا، و خدا بینای بندگان است. کسانیکه میگویند: پروردگارا، ما ایمان داریم گناهان ما را بیامرز و از عذاب جهنم مصونمان دار: صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاقگران و آمرزش طلبان در سحرگاهان!.

۱ــ حدیثی است که «مسلم» آنرا نقل کرده است.

اعراف وای آدم! تو و همسرت دراین بهشت آرام گیرید
۱۹-۲٤ واز هرجا خواستید بخورید ، و بااین درخت نزدیک
مشوید که از ستمگران میشوید. شیطان وسوسه‌شان کرد، تا عورتهایشان را که پنهان بود برآنها نمودار کند و گفت: پروردگارتان از این درخت منع نکرد، مگر از بیم اینکه دو فرشته شوید یا از زندگان جاوید باشید. وبرای آنها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. به فریبی سقوطشان داد و چون از آن درخت بخوردند عورتشان در نظرشان نمودار شد و بنا کردند از برگهای بهشت بخود بچسبانند و پروردگارشان به‌آنها بانگ زد : مگر من از این درخت منعتان نکردم بشما نگفتم که‌شیطان دشمن آشکار شماست؟. گفتند پروردگارا! ما بخویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحممان نکنی از زیانکاران خواهیم بود. گفت چنین که دشمن همدیگرید پائین روید و شما را درزمین، تازمانی، قرارگاه و برخورداریست.

***

ولی اسلام ، مبارزه بین انسان و شیطان را طوری جلوه نمیدهد که مردم همیشه دریک ناراحتی باطنی بمانند یا بدین وسیله شخصیت و نیرو و فکر آنان نابود شده و ازبین برود،بلکه میخواهد بدین واسطه آن را به‌بیداری دعوت کند و میخواهد که عوامل و انگیزه‌های شیطانی گناه و فساد را نشان دهد تا بشر، و اولا آدم ، تسلیم شهوتها وگمراهیها نشود :

اعراف ۲۷ ای پسران آدم! شیطان شما را فریب ندهد، چنانکه پدر و مادرتان را که لباسشان را از تنشان کنده بود تا عورتشان را درنظرشان نمودار کند، ازبهشت بیرون کرد او باسپاهش از آنجا که شما نمی‌بینید شما را می‌بینند، ما شیطان را دوستان کسانی که ایمان ندارند قرار داده‌ایم.

و درعین حال، روشن میکند که گناه بشر،چیزی بمثابه‌شمشیر

برهنه آویزان شده در بالای سر افراد نیست و کفاره‌های عجیب و غریبی هم ازآنان نمیخواهد که خدارا ازصورت خدائی بیرون آورده وبشکل «پسرخدا» درآورد! بلکه مسئله، ساده‌تر ازاین چیزها است:

بقره۲۷ وآدم از پروردگار خـود سخننای فرا گـرفت و خـدا اورا ببخشید که وی بخشنده و رحیم است.

البته همه این سهل شماری‌ها و آسان‌گیری‌ها، و همه ایـن درهای باز تـوبه و رحمت برای کسانیست کـه در گناه اصرار نورزند، وگرنه درهای رحمت نیز بسته خواهد شد.

بقره۸۱ آری! هرکه‌کار بدی‌کند و گناهش براو چیره شود آنها ازمردمان جهنمی هستندکه درآن جاودانند .

برای اینکه گناه زیاد و بی‌باکی و بی‌مبالاتی، قلب را میکشد و روشنائی روان را خاموش میسازد و از اینجاست که درها بسته میشود و مسئله عذاب و کیفر دردناک بمیان می‌آید، و درواقع این فرصتها وامکانات، از دست‌کسی خارج میشودکه استحقاق رحمت حق را بااصرار در گناه از دست میدهد و درواقع خود آنرانمیخواهد و در پی آن نمیرود.

***

اما گناهکاران توبه‌کار ... اسلام بروح آنان نیرو می‌بخشد و دل و جان آنان را آرامش و اطمینان میدهد و بیش از بیداری و برگشت بسوی حق و عدم تکرار گناه، چیزی هم از آنان نمیخواهد و البته بیداری و برگشت هم هرگز شخصیت انسان را از بیـــن نمیبرد وموجب تشویش و نگرانی درونی هم نمیشود.

اسلام در رویدادهاوواقعیت‌های تاریخـی‌خود، مردانی رادیده و شناخته است که بیداری درونی آنان بحد نهایت دقت ومواظبت رسیده ولی روحهای آنان همچنان در راه تکامل و ترقی بوده است وآنـان همه از مردان عمل ، پراتیک ، سازنده وامیدوار بوده‌اند ـ چنانکه یکـمرد پراتیک وسازنده‌وامیدواربزندگی، میتواند بوده باشد ـ و در رأس اینها گروهی از اصحاب نخستین پیامبر، قرار دارند که اسلام آنان را از بت پرستی و کفر نجات داد و زنـده

کرد، و سپس همه آنان ازیاران پیامبر شدند. اینان‌نمونه‌های‌کاملی از بیداری درونی و وجدانی و اطمینان و آرامش امیدوارکننده در ادراک و احساس و تجمع و وحدت شخصیت و راه و روش درمتن زندگی، هستند.

تکلیف و نیرو

بطورکلی اسلام میخواهد که فرد را به‌بیش‌از آنچه در نیروی خود دارد، در کارها و اعمال و رفتارش مکلف نسازد. برای اینکه تکلیف مافوق نیرو و قدرت، اعم از مثبت و منفی، جز سه واکنش زیر، نتیجه دیگری نمیتواند داشته باشد:

۱ـ **فشار و ناراحتی**، محرومیت وعقده درونی، کوبیده شدن شخصیت انسانی در زیر فشار روحی، بازداشتن زندگی ازپیشرفت و ترقی و تکامل لازم.

۲ـ **نفرت و انزجار**، وقیام برضد اوامر و نواهی و فرمان‌نبردن از دستورات، ودشمنی ریشه‌داری که واکنش حتمی فشار زیاده از حد است و منجر به زیاده‌روی و بی‌مبالاتی در گناه و اباحه در کارها، میشود.

۳ـ **اضطراب وتشویش**، و نگرانی دائمی، و احساس ابدی بر گناهکاری و کوتاهی در کار، حتی در کارهائیکه گناه و قصور و تقصیری دربین نبوده باشد. واین یک شکنجه دائمی غیرقابل تحملی است.

و ازاینجاست که اسلام میخواهد همه تعالیم وتکالیف وی، در چهارچوبه قدرت و نیروی هرفردی باشد، و در هنگامیکه چیزی را نفیاً یا اثباتاً تشریح میکند، طبیعت بشری را باتمام امکانات و شرایطی که دارد درنظر میگیرد وسپس باو اجازه میدهد که اگر خواست و توانست ـ بدون تحمیل کوچکترین زحمت و فشار و مشقتی ـ بیش‌از مقدار لازم و ضروری را هم بجا بیاورد و بدین وسیله اورا از شکست و سقوط باز میدارد و از چموشی و سرکشی نیز نگهمیدارد و از نگرانی و تشویش هم درمی‌آورد.

قرآن مجید دراین باره میفرماید:

بقره۲۸٦ خداهیچکس‌را، جزباندازه‌قدرت وتوانش مکلف نمیسازد .

حج ۷۸ «دراین دین برای شما سختی ننهاد».

و پیامبر بزرگ میفرماید: «**این دین سهل و آسان بوده سخت و مشکل نیست...**»

و همچنین پیامبر اکرم از سختگیری و فشار در تفسیر و توجیه دین و در قیام به تکالیف و دستورات آن، نهی میکند و میفرماید: «برخود سخت گیری نکنیدکه برشما سخت تمام‌میشود». و یا میفرماید: «این دین محکم و استوار است، درآن با مدارا رفتار کنید». و سخت گیری برخود را به مسافری که توشه خود را تمام میکند و بمقصد هم نمیرسد، تشبیه میکند: «کسی‌که تند روی‌کند!، نه راهی طی میکند ونه مرکب سالمی برخود باقی میگذارد».

درآنچه گذشت مثالهائی براین میانه روی و حفظ اعتدال و مراعات نیرو و قدرت، و بالخصوص در موضوع ترتیب و تنظیم تمایلات و نیازمندیها و اعتراف به انگیزه‌های گناه و خطا، گفته شد و بی‌مناسبت نیست که گوشه دیگری را نیز مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بنا بعللی، انگیزه‌های خشم و غضب و عوامل پیدایش آنها، چیزی نیست که بتوان آنها را باوسائلی ازبین برد و نفس بشررا راحت ساخت!، خشم و غضب گاهی از احساس شخصیت!، گاهی از تضاد و تصادم منافع، و گاهی از اختلاف عقیده و ادراک بوجود می‌آید.

البته اسلام همیشه به‌گذشت و بخشش و مدارا و خوشروئی دعوت میکند، ولی هرگز ازنظر دور نمیدارد که احساس غضب و خشم هم از احساسات طبیعت بشری است، و از اینجاست که از بشر نمیخواهد که آنرا از خود براند و نابود کند! و همچنین آنرا بخودی خود جرم و گناهی نمیشمارد، بلکه همیشه به کظم غیظ و فروبردن خشم میخواند...

البته نه برای اینکه در دلها بماند و عقده‌هائی شود و یا بصورت کینه‌ای در قلبها جایگزین گردد، بلکه برای اینکه این خودداری، راهی برای تکامل و ترقی عقل و جان انسانی شود و برای این منظور، روح بشر را تشویق و ترغیب و تحسین ــ نه با

امر و تکلیف جبری ــ تربیت و پرورش میدهد.

شوری ٤٣ هرکه صبر کند و درگذرد، این از کارهای نیکو ومطلوب است.

آل‌عمران۱۳٤ نگهداران و فرو برندگان خشم و بخشندگان مردم.

واین‌چنین میان «**صبر**» و «**بخشش**» وبین «**کظم**» و «**عفو**» را باهمدیگر جمع میکند، برای اینکه اگر «**صبر وکظم**» توأم با «**بخشش وعفو**» نباشند، منجر به‌کینه وحقد و عقده درونی میشود و اسلام از حقد و کینه در دلها، بیزار است، بنابراین همیشه به گذشت و عفو میخواند، تاجان و دل مردم را از آلودگی به‌آثارخشم وغضب پیش‌از آنکه موجب کینه و نفرت گردد، پاک سازد.

اسلام **دعا ونیایش** دوست داشتنی ایمان آورندگان را، چنین قرار داده است:

حشر ۱۰ پروردگارا، مارا با برادرانمان که پیشی گرفته‌اند بیامرز و دردل ما ، پروردگارا، نسبت بکسانیکه ایمان آورده‌اند کینه مگذار...

اعراف ٤٣ و **اهل بهشت** را هنگامیکه باعلو و برتری توصیف میکند، چنین معرفی مینماید:ــ کینه‌ای را که در سینه‌هایشان بوده، بیرون کرده‌ایم...

فرقان ٦٣ و از «**بندگان خدا**» چنین سخن میگوید:ــ بندگان خاص خدای رحمان آنکسانند که برزمین باوقار و سنگین راه میروند و چون جهالت پیشگان خطابشان کنند، سخنی ملایمت‌آمیز و سلام میگویند یعنی باخطاب خشک و خنک و ناپاک نادانان، باگذشت و اغماض مقابله میکنند.

اسلام پیدایش خصومت و دشمنی بین دوفرد و جدائی آنان را ناگوار و ناروا میداند ولی این‌را هم ارزیابی میکند که احساس خشم را نمیتوان ازبین برد و لذا آنرا بمجرد پیدایش، جرم وگناه نمیشمارد، و همانند مسیحیت نمیگوید: «هرکسی که به ناحق بر

برادر خود خشمناک شود، سزاوار حکم خواهد شد»(۱)

و اگر برای صلح و سازش و همزیستی میخواند، فرصتی را بوجود می‌آورد که درآن، آتش غضب و شعله خشم خاموش شده و روان انسانی به آرامش و وقار و متانت برگشته باشد. به‌هردو فرد نزاع کننده قبل‌ازآنکه صلح و آشتی را الزامی بداند، سه روز مهلت و فرصت میدهد که خشم خود را فرو نشانند و بنفس خود آرامش بخشند: «برهیچ مسلمانی سزاوار و جایز نیست که از برادر خود بیش‌از سه روز دوری گزیند و از همدیگر، وقتی بهم میرسند، روبرگردانند، البته بهترین آنان کسی است که بصلح و سلام پیشقدم باشد».

***

اسلام بی‌تابی و ناراحتی جزئی‌راکه بواسطه‌آن نفس انسان به سستی میگراید، بد وناروا میشمارد و مردم را بسوی ایمان بخدا میخواند، برای اینکه صبر و خودداری، مقیاس نیرو ومقیاس ایمانست. و پیامبر میفرماید: «**کسی که همانند دوران جاهلیت بر خود سیلی زند و یقه خودرا پاره کند ازما نیست**» ولی اسلام‌هرگز حزن و اندوه و اشک ریزی را جرم نمی‌شمارد، و نفس‌را برسکوت جامد وخشک، که مافوق قدرت و توانائی است ـ و شاید منجر به قساوت قلب و سنگ دلی گردد ـ مجبور نمیسازد.

این محمد ص پیامبر خدا است که چشمانش بخاطر مرگ پسرش «**ابراهیم**» اشک میریزد و درحالیکه او در بستر مرگ آرمیده است، اورا صدا میزند: «ای ابراهیم! چشم اشکبار است و دل مالامال از حزن و اندوه، ولی چیزی جز آنچه رضای خدا است،

۱ـ در انجیل متی ـ فارسی چاپ بیروت ص ۲۲ـ مینویسد: «هرکس بیجا و بیهوده ـ بر برادر خود غضب کند مستوجب حکم خواهد بود و هرکس به‌برادر خود بگوید، «رقا» باز مستوجب حکم خواهد بود و اگر بگوید: ای احمق مستحق آتش دوزخ خواهد بود...»

«رقا» یک لفظ سریانی است و افاده تحقیر میکند. رجوع شود به: کتاب «قاموس کتاب مقدس» تالیف مستر هاکس چاپ بیروت ص ۴۱۹.

نمیگوئیم و نمیخواهیم، مادر فراق و جدائی تو، ای ابـراهیـم! اندوهناکیم...».

صبری که اسلام میخواهد، استقامتی است بخاطر خدا و در راه خدا و برای ذکر خدا ، وبرگشت دادن غمها و غصه‌ها بسـوی خدا است:

بقره ۱۵۵ـ۱۵۷ شمارا به‌شمه‌ای ازترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفـوس و محصولات امتحـــان خـــواهیـم کـــرد و صابران رانویدده، آنهاکه چون مصیبتی برآنان برسد گویند: ما متعلق بخدائیم و بسوی‌اوبازمیگردیم، درود ورحمت پروردگارشان برآنهابادکه هدایت‌یافته‌گانند ...

و همچنین... وهمچنین... اسلام برهیچ کسی، بیش‌از طاقت و نیرویش تکلیف نمیکند، و لذا است که فرد، از زیر بارآن در نمیرود و زیرآن خورد و نابود هم نمیشود، و هرگز هم بین تکلیف و نیرو، متزلزل و حیران نمیماند، بلکه براحتی آنرا انجام میدهد و باطاعت و پیروی، قـوت قلب مییابد، و بـاانجام دادن آن دل و جانش روشن گشته و آرامش خاطر مییابد.

توکل برخدا

اسلام، باایجاد روح **توکل برخدا** و اطمینان بـه‌نزدیکی او و ایمان به‌رحمت و توجه و حمایت وی، در نفس انسانی آرامش و صلح و عزم و اراده، بوجود می‌آورد، واین از خصلت‌های اساسـی عقاید دینی است که اسلام درآن، باسایر ادیان آسمانی شریـک است. ولی در اسلام امتیازی هست که در ادیان دیگر نیست و آن اینکه: ارتباط خدا و بنده دراسلام، مستقیم و بدون واسطه وبدون دخالت کاهن و قسیس است و به‌اراده هیچ مخلوقی، نه در زمین و نه در آسمان، بستگی ندارد.

در سایه این ارتباط و پیوند مستقیم، هرفردی احساس میکند که او به‌یـک نیروئی که مافوق آن نیروئی نیست، اتکاء دارد، و این نیرو همیشه حاضر و آماده است، و درصدد آنست که بـاو یاری کند و نیرو بخشد، ولی بشرط آنکه: خود را خالص اوگرداند و کسی را در نیرو و ادراکات خود شریـک نسازد و برای کسی

جز او، حسابی در درون خود باز نکند:

غافر٦۰ پروردگارتان‌گفته : مرا بخوانید تا اجابتتان کنم.

بقره١٨٦ واگر بندگانم مرا از تو بپرسند ، من‌نزدیک‌هستم و
چون صاحب دعا، مرا بخواند دعای او را اجابت میکنم،
مرا اجابت کنند بمن مؤمن باشند شاید بکمال برسند.

و در سایه همین نیرو و قدرت، همه قدرتهای ظـاهری زمین، شکست میخورنـد و ازبین میروند و جـلال و جبروت و شـوکت بی‌جای بشری یکسره سقوط میکند... وکاملا روشن میشود که همه نیرومندان و ثروتمندان و صاحبان جاه و جلال و نفوذ و قـدرت، موجودات کوچک وضعیفی هستندکه هرگز نمیتوانند برای‌احدی، کوچکترین سود یا ضرری را برسانند:

توبه٥١ بگو: بما، جزآنچه خدا برایمان مقرر کرده نمیرسد که او
مولای ماست و مؤمنان باید بخدا توکل کنند.

همه نیروهای زمین بایک «**مگس**» نمیتوانند مبارزه کنند:

حج ۷۳ و اگر مگس چیزی ازآنها برباید، بازگرفتن ازآن نتوانند ،
طالب و مطلوب، ناتوانند.

ودرسایه همین نیرو ، هرفردی به : روزی، مقام و موقعیت ، به‌زندگی و سلامتی خـود، اطمینان می‌یابد، و هیچ قدرت و هیـچ احدی نمیتواند در روزی یا هرچیز دیگری از امور دنیا واموراآخرت وی، تصرف و دخالتی بکند و او از همه قدرتها برتر و نیرومندتر است و با هر نیرو و مقامی که سر بلند کند میتواند مقابله کند. زیرا او،از این‌منبع نیروی بزرگ وازلی‌وابدی،کمک‌وپاری‌میگیرد... **نیروئی که هرگز از بین رفتنی نیست و در سراسر عالم هستی میتواند همه گونه دخالت و تصرفی را بنماید و جباران و زورمندان و حکومتها را ازبین ببرد:**

آل‌عمران بگو: ای خدای صاحب ملک، ملک بهر که خواهی میدهی
٦٢ و ملک از هرکه خواهی میستانی، هرکه را خواهی عزیز
میکنی، همه خوبیها بدست تواست کـه تو برهمه چیـز
توانائی.

آل‌عمران اگر خداوند شما را نصرت دهـد، هیچکس برشما چیـره
١٦۰ شدنی نیست واگر شما رارهاکند، کیست‌که پس‌از وی

نصرتتان دهد پس مؤمنان بخدا توکل کنند .

قاطر ۱۰ هرکه عزت خواهد ، عزت یکسره خاص خدا است .

منافقون ۸ عزت خاص خدا و پیغمبر او ومؤمنان است .

فاطر ۳ ای‌مردم! نعمت‌دادن خدارابشمایادکنید، مگر آفریننده‌ای جزخدا هست‌که از آسمان وزمین روزیتان دهد ؟ خدائی جز، او نیست پس‌کجا سرگردان میشوید؟

اگر همه نیروهای زمینی، دست بدست هم دهندکه باوآسیبی برسانند، درصورتیکه خدا نخواهد، هرگز نمیتوانند آنرا عملی سازند، و اگر خدا خواست که براو صدمه‌ای برسد، بخاطر حکمت و فلسفه عالیه‌ای است که خدا میداند، و درواقع خیر و برکتی‌است که از مصلحت فرد بالاتر است و بلکه مصلحت فرد نیز در آنست که وی نمیداند، ولی خدای عالم و دانا برتمام امور و اوضاع ، برآن واقف است.

بقره ۲۱۶ شاید چیزی‌را مکروه دارید که برای شما خوبست وشاید چیزی را دوست دارید که برای شما بد است، خدا میداند و شما نمیدانید.

و هرفردی باید خود را تسلیم خدا کند و رضای خدا را هدف خود قرار دهد و برای بزرگداشت نام خدا و اجرای عدالت اجتماعی جهاد و مبارزه کند تا خواست خدا را درسراسر روی زمین برقرار سازد وهرگز تسلیم‌کسی نشود و سست‌نگردد واگر دراین راه‌چیزی از دست او رفت برآن متأسف نگردد و هرچه که در این راه بپردازد، از بین نمیرود و پیش خداوند برای وی محفوظ است.

آل‌عمران کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار بلکه
۱۶۹ زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی میبرند.

محمد ۳۵ « ... خداباشماست وهرگز اعمال شما راکتمان نکند ».
وپس‌ازهمه اینها، خدانگهدار و نگهبان او بوده و براو انعام واکرام‌کننده است :

اسراء ۷۰ فرزندان‌آدم راکرامت‌دادیم ودرخشکی ودریاحملشان‌کردیم واز چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و بربسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم ، برتری کامل .

و او بربندگانش مهربان و بخشنده است، اگر گناه کرد توبه

و بازگشتنش را می‌پذیرد و اورا می‌بخشد، یا درقبال هربدی وسیئه‌ای، از او حساب میکشد، و اگر گمراه شد، اورا هدایت و ارشاد میکند، و اگر احسان و نیکی کرد، پاداش وی را چند برابر کند. و عذاب وعقاب شدید او، فقط درحق کسانی استکه درگمراهی و گناه ، اصرار ورزند:

غافر۳ بخشنده‌گناهان و پذیرنده توبه‌ها و سنگین مجازات و صاحب نعمتها ...

انعام۱۶۰ هرکس نیکی‌ای بیاورد، ده برابر آن دارد وهرکس‌بدی‌ای بیاورد، جز برابر آن، سزایش ندهند و ستمشان نکنند.

و بوسیله همین امور است که نفس انسانی، جان و دل فرد، اطمینان و آرامش و ایمان می‌یابد، حوادث و وقایع روز، اورا تکان نمیدهد، و دلهره‌ها وترسها اورا ازبین نمیبرد،ازهیچ چیزی ناراحت و نگران نمیشود، واز هیچ نیروئی نمیهراسد:

رعد ۲۸ همان کسان که ایمان دارند و دلهایشان بیاد کردن خدا آرام میگیرد، بدانید که دلها بیاد خدا آرام میگیرد.

تضمینها و تأمینها

البته اسلام، طبق خواست نظریه کلی وی درباره زندگی و انگیزه‌ها و عوامل آن، و همچنین تمایلات و نیازمندیها و مادیات و معنویات آن، انسان را فقط بعهده عقیده روحی در درون، واگذار نمیکند، بلکه اورا برای تحقق بخشیدن به اسباب و وسائل آن در عالم واقع و تحقق خارجی، کمک میکند، زیرا دنیای خارج وتحقق و واقعیت در اسلام، جزترجمه عملی‌عالم درون و وجدان، چیزدیگری نیست.

از اینجاست که اسلام تنها درحد و مرز ازدیاد تضمینها، با ایجاد توکل فرد برخدا، نمی‌ایستد، بلکه برای کفالت زندگی عملی وی نیز تضمینهای اطمینان بخشی را وضع میکند که هرفردی در سایه آن جز آرامش و عدالت و رفع نیازمندیها، چیزی احساس نمیکند.

اسلام درقبال هرگونه تجاوزی به هرفردی، تامین میدهد: تجاوز فردی بفرد دیگر، یا تجاوز حاکمی برفرد!... و درواقع فرد

را دربرابر حوادث **بیمه** میکند و از اینجاست که «**فرد**» در «**اجتماع اسلامی**» احساس میکندکه درمحیط سالمی زندگی میکندودراجتماعی بسرمیبرد که جان و مال وعرض وی در امان است: «احدی از شما ایمان نیاورده، مگر آنکه، آنچه را برای خود میخواهد برای برادر خود هم بخواهد».

«همه مسلمان برمسلمان حرام است: خون وعرض ومال او»... «سوگند بخدا، ایمان نیاورده (سه‌بار این سوگند را تکرار فرمود)، گفتند: چه کسی ایمان نیاورده یا رسول‌الله؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از شر و زحمت او در امان نباشد».

«**حاکم‌هم جزدرچهارچوب قانون ، براو هیچگونه تفوق و برتری و سلطه‌ای ندارد. البته قانونی‌که خدائی است و فرد و حاکم، هردو ازآن اطاعت و پیروی میکنند**. قانونی که از هوی و هوس حاکم یا طبقه و گروه بخصوصی الهام نمیگیرد، قانونی که فقط بخاطر مصلحت حاکم یا طبقه خاصی بوجود نیامده است، بلکه آنرا خدای همه و مالک همه، برای همه و بنفع همه وضع کرده است اطاعت ازاین قانون اطاعت از خدا است، نه‌اطاعت‌بنده‌ای از بندگان خدا، و تضمینها و تأمینهای آن برای همه‌است ، برای اینکه آن، برای‌همه وضع شده است .

و این از امتیازات تأسیس حکومت، برپایه دین و قانون دینی است.

و آزادی کامل و همه‌جانبه‌ای از شر عبودیت و بندگی زمینی و مادی، جز در سایه این قانون امکان پذیر نیست، و تا روزیکه گروهی از بشر۔ هرگروهی که میخواهد باشد۔ برای دیگران وضع قانون میکنند، مساوات مطلقه، عدالت اجتماعی، مراعات مصلحت و سود همه، عملی نخواهد شد، بلکه طبقه حاکمه همیشه احساس خواهدکردکه آنان، چون قانونگذارند، برتر وبالاتر ازهمه هستند!. و علاوه، قانون هم همیشه بسود همان طبقه خاص وضع خواهد شد و منافع همه تضمین و تأمین نخواهد گشت...

اصولا فقط در یکصورت میتوان فرد را تابع و پای‌بند قانون ساخت و آن هنگامیست که فرد، آزادی و سود و سربلندی خود را احساس کند، و همه قانونها و برنامه‌ها از قانون خدا الهام وکمک

بگیرند... خدائی که حاکمی جز او نیست و سلطانی جز او نتوان یافت و برای او در پیروزی طبقه‌ای، یا شکست طبقه دیگـــری ، هیچگونه سودی نتوان شمرد، بدون شک فقط در اینصورت است که فرد به‌عدالت مطلقه‌اطمینان یافته وآرامش می‌یابد و دراینجاست که هیئت حاکمه ، از مقام جلال و جبروت ناشی از تسلط و نفوذ قانونگزاری، پائین می‌آید و می‌بینند که او مالک و صاحب هیـچ چیزی نیست و بایستی فقط مجری قوانین خدائی باشد که براو ، و بردیگران، بطور مساوی و یکسان، آمده است. **واین همان آزادی کامل و استقلال واقعی انسان است.**

***

اسلام بوسیله قانون خود همه تضمینها و تأمینها را برای‌فرد بوجود می‌آورد : زندگی و مـال و عرض اورا نگهداری میکند و او درقبال آن فقط مرهون منت خـداست. **اسلام درمقابـل مسخره و استهزاء ، تفتیش و تجسس ، غیبت و بدگوئی ، و پیروی ازگمان و ظن، از او حمایت میکند.**

حجرات۱۱ شما که ایمان دارید، گروهی،گروه دیگر را مسخره‌نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی،زنان دیگر را، که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را بلقب خطاب مکنیدکه عصیان کردن از پس ایمان، نشانه بدیست و هرکه توبه نکند ، آنها ستمگرانند.

حجرات۱۲ ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، ازبسیاری گمانهابپرهیزید که بعضی گمانها گناه است، **کنجکاوی وتجسس** (احوال مردم) مکنید و غیبت همدیگر مگوئید مگر کسی از شمـا دوست دارد گوشت مردار برادر خود را بخورد؟. آنـرا مکروه دارید، ازخدا بترسید و خداوند توبه‌پذیر ورحیم است.

اسلام آزادی خانه و لزوم رعـایت احترام آنـرا نیز تضمین میکند، کسی برضد آن نمیتواند اقدامی کند و نمیتواند بدون‌اجازه

وارد آن شود.

نور۲۷ـ۲۸ شماکه ایمان‌آورده‌اید. بخانه‌ای جزخانه‌های خودتان ، وارد نشوید، تا آشنائی دهید وبرساکنان‌آن سلام‌کنید این‌برای شما بهتراست. شاید پندگیرید، اگرکسی رادر خانه نیافتید، بدان‌درنیائید تاشما رااجازه دهند، اگـر گفتندبازگردید ، بازگردیدکه برای شما پاکیزه‌تر است وخدا، به اعمالی‌که میکنید داناست .

حتی جرم را هـم نباید با محاصره خانه و تفتیش مـردم در مسکن و خانه‌های خود، اثبات کرد.

روایت شده کـه «**عمربن‌خطاب**» هنگام گشت شبانه خـود از خانه‌ای صدای عربده زن و مردی را شنید ! از دیوار منزل بالا رفت تا از جریان مطلع شود!، ناگهان زن و مردی‌را دید که پیاله شرابی نیز درجلودارند ! عمرفریاد زد : ای‌دشمن‌خدا ! ، خیال کردی‌کـه خداوند تورا در حال گناه ومعصیت‌هم حفظ میکند و مخفی‌مینماید ؟ مرد در جواب گفت:

یاامیرالمؤمنین ! من برای خدایک گناه‌کردم و توسه‌گناه !، خدا میفرماید : «لاتجسسوا» **(تجسس وتفتیش نکنید)** وتو ازکارما تجسس کردی، و خدا میفرماید:

«وأتواالبیوت من ابوابها» **(ازدرهـای خانه‌وارد شوید)** و تو از دیوار بالا رفته و وارد منزل من شدی، وخدا میفرماید: «لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی‌اهلها» (جز خـانـه خودتان، خـانه دیگری وارد مشوید، تـاآنکه آشنائی دهید و بـر ساکنان آن سلام کنید) و تو این کار را انجام ندادی!.

عمردیدکه حق بامردگناهکار است... واورا به توبه واداشت.

باچنین تضمینها و تـأمینهائی، اسلام کفالت همـه آزادی و احترام و آرامش فرد را بعهده میگیرد، و اگر کسی براو تجـاوز کرد- هرکسی که میخواهد باشد، درهر مقامی هم که باشد ولو در رأس هیئت حاکمه- «قصاص» در انتظار اوست .

اسلام نه درقانون ونه در رویدادهای تاریخی خود-آنروزگاری که حکومت واقعی داشت - درمسئله حیاتی قصاص وکیفر، میـان خلیفه و امیر و میان هیچ فردی از افراد توده مسلمان، هیچگونـه

امتیازی قائل نشد.

محمد(ص) پیامبرخدا، از مردم میخواست تا اگر حقی برگردن او دارند، با صراحت تمام بگویند و از او بخواهند، و **علی‌بن ابیطالب**(ع) بایک نصرانی که لباس جنگی او را دزدیده بود برای محاکمه پیش قاضی میروند و چون قاضی دلیلی برضد دزدنمی‌یابد، بنفع او رأی میدهد، و علی هم در قبال آن فقط تبسمی کرده و بر قاضی اعتراضی نمیکند. **وعمربن خطاب** از ابن مصری فرد عادی مسلمان میخواهدکه «**ابن‌الاکرمین**» پسر «**عمروبن‌عاص**» حاکم مصر را بزنند، تا راضی شود.

و همچنین... رویدادهائی که فرصت تفصیل آنها نیست و ما بطور اشاره ، ازآن میگذریم وباین اجمال اکتفا میکنیم(۱).

***

اسلام، سپس روزی و مایحتاج ضروری هرفرد را در عهده جماعت و مردم تضمین میکند: کار و اجرت و مزد منصفانه درزمان نیرومندی و قدرت، ضمانتها و بیمه‌های اجتماعی در زمان تعطیل و دوران ناتوانی و عدم قدرت و درصورت مرض و در زمان پیری و همچنین کفالت کودک شیرخوار و نوباوگان‌را بعهده دارد تا بزرگ شوند و توان کار را بدست آورند.

ما دراین باره، درضمن صحبت از «**صلح وآرامش اجتماع**» بتفصیل سخن خواهیم گفت و دراینجا همین اشاره به‌ضمانتهائی برای حفظ فرد، کافیست، و این تضمینها و تأمینها، پس‌ازتسکین و آرامش روحی فرد، بااعتقاد به‌مبادی مکتب اسلام، موجب تسکین قلب و اطمینان به‌خود، در زندگی واقعی و عملی میشود، اسلام‌همه وسائل صلح را در درون و وجدان فرد بوجود می‌آورد، و شعار آن دراین زمینه، همان شعاریست که ما در ابتدای این فصل آنرا اعلام کردیم: «**درجهانیکه وجدان افراد از آرامش وصلح بهره‌مند نباشد هرگز صلح جهانی برقرار نخواهد گشت**».

۱ــ به فصل «رویدادهای تاریخی » درکتاب «عدالت‌اجتماعی دراسلام» رجوع شود (مؤلف).

صلح و آرامش در خانه

صلح و آرامش در خانه

خانه ، مأوی و مسکن انسان است و در سایه آن دوران‌کودکی و کوچکی بسر میرسد، و هرکودکی، خواهی نخواهی راه و روش آینده خود را از «**خانه**» یاد میگیرد و برنامه زندگی وی در هوای هرخانه‌ای که در آن تنفس میکند، شکل میگیرد. وچه بسیاربوده‌اند حوادث و وقایعی، که در پرده سینمای زندگی بنمایش گذاشته‌شده و در تاریخ نیز تأثیراتی کرده که انگیزه‌های ناپیدای آن از عوامل **خانه**‌وی‌سرچشمه‌گرفته است .

بدون شک فردیکه در **خانه** خود از صلح و آرامش بهره‌مند نشود، ارزش واقعی صلح را درک نخواهد کرد و طعم آنرا نخواهد چشید و هرگز فردیکه در اعصابش ناراحتی، و در روحش‌تشویش، و در جانش نگرانی است، هوادار صلح نخواهد بود.

اسلام، بموازات توجه به روح و درون فرد... و محیط اجتماع بین‌المللی، میکوشد که بذر صلح را در **خانه** بپاشد و ریشه آنرا در آنجا محکم سازد زیرا همه اینها بمثابه زنجیر بهم پیوسته‌ای هستند که دربین آنان اتحاد و پیوند ناگسستنی وجود دارد.

پیوند مقدس

اسلام نخست رابطه خانوادگی و داخلی را بصورت روشن و درخشانی تصویر میکند که ازآن اشعه: مهربانی، عاطفه، محبت و همکاری می‌تابد و بوی عطر می‌آید:

روم۲۱ ازجمله آیه‌های وی اینست که برایتان از خودتان همسران

آفریده، تابدانهاآرام گیرید و درمیان شما دوستی ومهربانی نهاد.

بقره۱۸۷ آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهائید...

پس این پیوند مقدس پیوند دلها، عامل آرامش و سکون‌رابطه مهربانی ودوستی‌است‌که شما در الفاظ آنهم نرمی‌ومودت وعاطفه و مهربانی‌احساس میکنید و این مسئله، تعبیرکاملی ازحقیقت‌ارتباطی است که اسلام برای این پیوند انسانی محکم و دوستانه لازم میدارد، و این درست هنگامیست که همه هدفهای این پیوند را نیز درنظر میگیرد که چگونه امتداد زندگی با بدنیا آمدن فرزندان،بسته به‌آنست، واین هدفها، شکل پاک و بی‌آلایشی به‌آن میدهد واسلام به‌پاکی و صمیمی بودن آن اعتراف میکند و روشها و خواستهای آنرا با همدیگر یکسان میکند و ازاینجاست که خداوند می‌فرماید:

بقره ۲۲۳ زنان شما ، کشت شمایند...

و درواقع به چگونگی ازدیاد و اکثار، وتولید مثل توجه دارد.

اسلام، این خلاء، یااین‌پناهگاه و مسکن‌را با تمام قوامراعات. و باتمام نیرو و ضمانتها احاطه میکند و طبق طبیعت و روش کلی اسلام، فقط به پرتو افکنی‌های روحی، و امورمعنوی اکتفا نمی‌کند. بلکه برای پشتیبانی آن، برنامه‌های قانونی و ضمانتهای تشریعی هم بپا میخیزند!

اولا: ضروری است که این پیوند از روی رضا و رغبت واجازه باشد، زن را بدون اجازه و رضای خود وی نمیتوان‌بهمسری‌انتخاب کرد وبایستی‌که طرفین ـ اگربخواهندـ همدیگر راببینند تا این رضایت ورغبت: جدی، پایدار، حقیقی، ریشه‌داربوده و از واقعیت و ادراک، برخاسته باشد: «به‌زنی که میخواهید بهمسری انتخاب کنید، نگاه‌کنید ، و این برای ادامه زناشوئی وسیله خوبی است»(۱).

ثانیاً: بایستی این امر، بطور آشکار و علنی باشد و روی این حساب در گوشه و کنار و بطور مخفیانه، مانند جرم وگناه! نباید انجام پذیرد وبایستی «**ایجاب‌وقبول**» صریح وروشن‌هردوطرف ،

---

(۱) حدیث نبوی است.

دربین گروهی از شاهدان، برزبان جاری شود، تاهیچگونه پرده ابهام و تاریکی در برپا داشتن این پیوند درمیان نماند، تاآنجا که برای اعلان عمومی، میتوان از «**طبل**» هم استفاده کرد تا همه مطلع شوند(۱).

ثالثاً: این عقد نکاح باید دائمی باشد! و اگر در قصد انسان این باشد که این ازدواج موقتی است ، عقد منعقد نمیشود!، برای اینکه این پیوند برای ایجاد راحتی و استقرار است و برای آنست که هردوطرف بتوانند یک زندگی سالمی داشته باشند و درسایه آن، بنای زندگی کنند(۲).

۱ـ استفاده از بعضی‌از این قبیل آلات ـ مانند دائره ـ در عروسی مانعی ندارد و مستحب‌هم هست .

۲ـ متأسفانه دراین مسئله، یعنی «نکاح موقت» یا «متعه» اختلاف نظر عمیقی بین شیعه و سنی وجود دارد و برادران سنی ما اصولاآنرا صحیح وجایز نمیدانند، درحالیکه «**شیعه**» آنرا یکی‌از اعمالی میداند که برای نظم اجتماع و رفع احتیاجات جنسی زن و مرد بطور مشروع، ضروری است.

اصولا اصل تشریع **نکاح‌موقت** (متعه) ازمسلمات فقه اسلامی بشمار میرود. تمام مفسرین و بسیاری از مفسرین اهل سنت مانند : ابوبکر الجصاص در «احکام‌القرآن» حافظ ابوبکرالبیهقی در «السنن‌الکبری» حافظ ابومحمدالنبوی درتفسیر «هامش‌تفسیرالخازن» جارالله زمخشری در « الکشاف » قاضی ابوبکرالاندلسی در « احکام‌القرآن » وغیراینها، تصریح‌کرده‌اندکه آیه ۲٤ از سوره نساء «فمااستمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ... هرگاه ازطریق متعه زنها را **بعقد خود** درآورید، مزدهای واجب آنان را به‌پردازید» درباره تشریع نکاح موقت است، بسیاری از صحابه و تابعین مانند عمربن‌الحصین. جابربن عبدالله، عبدالله‌بن مسعود، عبدالله‌بن عمر، معاویه‌بن ابی‌سفیان، ابوسعیدالخدری، سلمه‌بن امیه‌بن خلف، معبدبن امیه ، زبیربن عوام، خالدبن مهاجر، عمربن حرث بن عباس، علی(ع) و غیراینها تصریح باصل‌تشریع آن کرده‌اند .

علامه شرف‌الدین عاملی درکتاب نفیس «**النص والاجتهاد**» ص ۲۲٦ مینویسد: «متعه را خدا و پیغمبر مشروع ساختند و مسلمانها از زمان پیغمبر تا زمان عمر برطبق آن عمل میکردند و حتی در زمان خلافت عمر نیز مردم آنرا عملی میکردند و عمر روزی بمنبر رفت وگفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول‌الله و اناانهی عنهما و اعاقب علیهما متعة‌الحج ومتعة‌النساء ، یعنی : دومتعه در زمان رسول خدا مشروع بود و من از آنها جلوگیری مینمایم و کسیکه مرتکب آنها شود مجازات خواهم نمود و آن دو متعه عبارت است از «**متعه حج و متعه نساء**» ولی در بطلان این

←

برای آنکه اسلام محیط خانه را ، محیط مساعد و آماده‌ای‌برای تشکیل خانواده و تربیت کودک بسازد، مخارج زن را بعهده مرد گذاشته و این امر را براو واجب کرده است، تا به «مادر» امکان کوشش کافی، وقت لازم، فراغت خاطر داده شود، و او بتواند

→

دستورهمین‌قدر بس استکه برخلاف دستور قرآن وروایات ماثوره است واجتهاد درمقابل نص قرآن و دستور پیغمبر است و هیچکس بنص قرآن، حق ندارد ازفرمان خدا و رسولش سرپیچی کند: «ماکان لمؤمن ولامؤمنة اذا قضی‌الله و رسوله امرا ان یکون لهم‌الخیرة ـ هیچ مرد مؤمن و زن باایمان حق ندارد وقتیکه خدا و رسول او دستوری صادر کردند، اظهار رای نماید».

آنوقت مرحوم شرف‌الدین مینویسد: «ما مسائل مربوط باینموضوع را در ۸ فصل نوشته و در مجلة‌العرفان منتشر ساخته‌ایم و خوشبختانه این هشت فصل همه در کتاب «مسائل فقهیه» آنمرحوم جمع‌آوری شده است و آن هشت فصل‌عبارت است از: ۱ـ حقیقت این نکاح چیست؟ ۲ـ امت اسلامی بطور اتفاق معتقد باصل تشریع آن هستند ۳ـ قرآن چه نحوه دلالت برمشروعیت آن دارد؟ ٤ـ نصوص روایات نیز دلالت برمشروعیت نکاح موقت دارد ٥ـ قول به نسخ آن و دلیل‌قائلین به نسخ و جواب آن ٦ـ روایات صحیحی‌که دلالت دارد فقط خلیفه (عمر) آنرا نسخ کرده است ۷ـ کسانی از صحابه و تابعین که برعمر خرده گرفته و عمل اورا نکوهش کرده‌اند ۸ـ عقیده امامیه درباره نکاح موقت و دلیلشان راجع به‌آن.

متاسفانه برادران اهل سنت تمام آیات و روایاتیکه در اصل تشریع نکاح موقت وارد شده، نادیده گرفته‌اند و تنها باجتهاد عمر درمقابل نص اکتفا کرده و درباره آن آراء متضاد و متناقضی ابراز داشته‌اند که علامه امینی در جلد(٦)الغدیر آن اقوال را در ۱٥ قول خلاصه کرده است، بعضی از نویسندگان افراطی ما ضمن جانبداری‌هائیکه از طبقه نسوان میکنند متعه را مورد انتقاد قرار داده وپنداشته‌اند که این قانون مخالف شخصیت زن است از اینجهت اصل تشریع آنرا قبول کرده، نهایت آنکه دوران آنرا منحصر بصدر اسلام دانسته‌اند که مسلمانها برای انجام وظیفه جهاد، ماهها از وطن و زن وفرزند خود دور بوده‌اند و ازلحاظ جنسی در ناراحتی شدیدی بسر میبردند و همین امر باعث گردید که اسلام ازدواج موقت را تشریع نماید! ولی اکنون ازآن ناراحتیها و عوامل خبری نیست پس دوران آن نیز سپری شده است!

ولی اینها از اینمعنی غافلند که همان عواملیکه باعث تشریع اصل نکاح موقت شده، همان عوامل، بعلاوه عوامل تازه‌ایکه تمدن جدید برای جوامع بشری پدید آورده عده زیادی از جوانها و مردان و زنان را مجبور میسازد که تنها از طریق ازدواج موقت اعمال غریزه جنسی نمایند. زیرا چه‌بسا مردان وزنانی در اثر : فقر

←

«کودک» این جوجه کوچک را بزرگ کند و بتواند نظم داخلی‌خانه را آماده سازد و سروصورتی بوضع آن بدهد.

مادری که تحت فشار کار بوده و مشکلات آنرا بعهده دارد و مقید بحضور سرساعت، در اداره و کارخانه باشد و نیروهایش پراکنده شود، هرگز نمیتواند که روح سالمی در خانه ایجاد کند و فرصتی نمی‌یابد که حقوق تربیت کودک خردسال را رعایت‌کند(۱) و علاوه خانه‌های زنان کارگر و کارمند، همانند کاباره‌ها و کافه‌ها، روح سلیم خود را از دست میدهد و در آن نسیم روحبخش‌خانگی!



مالی، موانع خانوادگی، اجتماعی و تحصیلی و... قادر نیستند از راه ازدواج دائم، اعمال غریزه جنسی کرده خودرا از زیربار تازیانه‌های آن خلاص کنند، دراینصورت اینعده بایستی همیشه از اعمال غریزه جنسی محروم باشند و یا بایستی از راه فحشاء و روابط نامشروع‌که دارای هزاران مفاسد وضررهای اجتماعی و روانی است اعمال غریزه‌کنند و یا بایستی از طریق ازدواج موقت‌که دارای شرایط و مقررات سهل و مخصوصی است از این مهلکه نجات یابند. و برای هرفرد خردمند درستی صورت سوم و نادرستی صورت اول و دوم روشن خواهد بود. برای توضیح بیشتر این مسئله لازم است رجوع شود به : جلد چهارم تفسیرالمیزان ص ۲۸۹-۳۲٤ و ج ٦ الغدیر ص - ۱۹۱-۲۲۵ و ترجمه‌الاستغاثه فی‌بدعةالثلاثه (جانشینان محکوم) صفحه ۷۵ - ۸۵ والنص‌والاجتهاد ص ۱۲۵ - ۱۲٦ و بلاهای اجتماعی قرن ما ص ۱۵۹-۱٦۲ و تفسیر مجمع‌البیان جزء سوم ص ۳۲ و مسائل فقهیه چاپ دوم ص ۵۵-٦۹ وکتب فقهی استدلالی.

۱- راجع بکار کردن زنان در خارج از خانه و مشکلاتی که در اروپا و امریکا ببار آورده است مطلب فراوان است و بایک پاورقی نمیتوان حق مطلب را ادا کرد. بمقاله ترجمه بانو منوچهری تحت عنوان: « آیامادرانیکه دارای اطفال هستند میتوانند بکارهای اجتماعی بپردازند» در اطلاعات شماره ۹۷۸۷ مورخه ۲۲ر۹ر۳۷ رجوع شود.

همین مشکلات در کشورهای غیر اروپائی نیز بوجود آمده است، ماهنامه «اندیشه وهنر» در شماره ۱ دوره چهارم تحت عنوان «مسائل مربوط بکارکردن زنها» مسائلی را مطرح ساخته درضمن مینویسد: «...تعطیل شش هفته قبل‌از زایمان و شش هفته پس‌از آن ضروری است لیکن وجود این مقررات درمورد عادات ماهانه، کارفرمایانرا تشویق میکند که هرچه بیشتراز استخدام زنان خودداری نمایند...» اطلاعات مورخه ۲۹ر۷ر٤۰ مقاله یکی از زنان روزنامه‌نگار آلمانی را تحت عنوان «کار کردن زنان در بیرون خانه مشکلی بزرگ برای فرزند بوجود آورده» درج کرده که نمونه دیگری از مشکلات این امر را روشن میسازد.

نمی‌وزد، زیرا حقیقت «خانه» بوجود نمی‌آید مگر آنکه آنرا «زن» ایجاد کند، و نسیم خانه درمحیط خانه نمی‌وزد، مگرآنکه بهار «زن» فرارسد! و روح مهربانی و مودت خانه پیدا نمیشود مگرآنکه«**مادر**» سرپرست امور خانه گردد.

زن یا همسر یا مادری که وقت و کوشش و نیروی روحی و جسمی خود را در «**کار**» بیرون از منزل صرف میکند، در فضای خانه، چیزی جز خستگی و ملال و سهل‌انگاری در کارهای داخلی، بوجود نمی‌آورد.

بیرون رفتن زن برای کار و برای بدست آوردن معاش‌شکست دردناکی برای خانه است که البته درصورت ضرورت و ناچاری باید بدان تن در داد، ولی در روزگاریکه نیازمندیهای ضروری برای آن نباشد و مردم بتوانند ازآن پرهیز و دوری کنند، و درعین‌حال از روی تقلید بدان تن در دهند... این انجماد و لعنتی است که دلها و عقلها و وجدانها در دوران گمراهی و مادیگری و سرنگونی و سقوط، بدان دچار میشوند!؟

مسؤلیت‌کارها ؟ .

در راه استقرار کامل و برقراری نظم خانگی و از بین بردن کشمکش و هرج ومرج داخلی، اسلام «**مرد**» را به‌سرپرستی امور برگزیده است و این فقط برای ایجاد دیسپلین و نظمی است که اسلام شدیداً به‌آن علاقمند است، تاآنجا که پیامبر اکرم امرمیکرد:

«وقتی دونفر از شما توده مسلمان، برای انجام کاری میروند باید یکی از آنان سرپرست و مسئول کارشناخته شود(۱).

بدون شک توحید و وحدت رهبری، برای سلامتی «**کشتی**» ضروری است و «**کشتی‌خانه**» هم باید رهبری صحیحی داشته‌باشد تا ساکنین خودرا در دریای اجتماع، سالم نگهدارد و ترتیب ونظم آنرا از هم پاشیدگی باز دارد.

۱- جوابیست به «تز» غیرمعقول و ضداسلامی «نظم در بی‌نظمی است» که متاسفانه درمیان گروهی از مردم ما! عملا شایع است و تا زمانیکه این وضع درهم وبرهم اصلاح نشود و نظم وحسابی در کار نباشد، امید نجات دربین **نخواهد** بود.

البته در اینجا نمیتوان‌گفت‌که اسلام جانب مرد را نگه داشته و رهبری خانه را باو سپرده است، برای اینکه باید قدری تأمل کرد و انصاف داد و دید که: عقل ومنطق سلیم بچه کسی اجازه رهبری میدهد؟ به‌زنی که بحکم وظیفه اولی خود در رعایت کودک وبسط روح مودت درمحیط خانه، دارای عواطف واحساسات بی‌آلایش و رقیقی است! یا بمردی که اسلام اورا مأمور پرداخت مخارج خانه ساخته، تا زن بتواند مسائل داخلی و مشکلات خانه‌را حل کند و نیرو و کوشش خودرا درآن راه صرف نماید؟.

اسلام، بطورکلی، رهبری برای ایجاد نظم و ترتیب در عمل‌را، لازم میداند و مرد را برای اینکار انتخاب میکند، زیراکه مرد ، در خلقت و تجربه‌های روزمره خود، برای انجام این وظیفه باریک و سنگین، بهتر از شریک زندگی خود میباشد.

وقتی ما مسئله‌را باین سادگی و روشنی مطرح سازیم،حقیقت سروصداهای بی‌جا وغیرمعقولی را که گروهی دراین زمان، زبانزد عام وخاص کرده‌اند، ومدعی شده‌اندکه آزادفکری ! و آزاداندیشی موجب پیدایش این **«سروصدا»** شده و آنرا موضوع اساسی بحث و بررسی قرار داده است، کاملا روشن میشود.

درواقع هیچگونه مبارزه‌ای بین زن و مرد، علیه همدیگر نیست و نباید باشد. واین رژیمی است که اسلام بوسیله آن میخواهد حلقه‌ای از حلقه‌های صلح و آرامش در خانه را پدید آورد ودرحقیقت ضامن استقرار و امنیت خانه است، ولی متأسفانه در دورانهای سقوط و انحطاط اجتماعی و در عصر آزادی، از مسائل جدی و اساسی انسانی، برای اجتماع جز پرچم وشعار! و پوسته‌ظاهری!، چیزی باقی نمیماند.

آمیزش و آرایش!

در راه آرامش خانه و خانواده، وبسط وتوسعه اطمینان و اعتماد و یقین بهمدیگر درمحیط خانه، **اسلام از آرایش وتجمل برای دیگران و از آمیزش آزاد بااجنبی**، منع کرده (۱) وحتی زنان‌پیامبر

۱ـ روابط آزاد مفاسدی دارد که ذیلا به بعضی از آنها اشاره میشود:

←

را به عفت و پاکدامنی و خود نشان ندادن و تحفظ امر میکند:
احزاب ۵۹ ای‌پیامبر به همسرانت ودخترانت وزنان مؤمنان بگو ، روپوشهایشان رابخودشان بپوشانند ...



الف ــ کورتاژ: زنیکه درهر لحظه‌ای خود را در آغوش مردی می‌افکند اوچگونه قدرت وحوصله دارد، دوران حاملگی‌وبچه‌داری را تحمل‌نماید ؟! روی اینجهت دیده میشود دریک مملکت هشت میلیونی سوئد درسال، بیش‌از ۴۰۰۰ فقره کورتاژ قانونی صورت میگیرد! (کیهان ۲۹ر۱۲ر۳۹) و در ایالات متحده آمریکا درمدت یک سال بالغبر یک میلیون فقره کورتاژ صورت گرفته است (کیهان ۲۴ر۲ر۴۰).

ب ــ شیوع امراض مقاربتی: در ایالات متحده و بریتانیا بیماریهای مقاربتی دربین اطفال بنحو عجیبی اشاعه یافته است. طبق آماریکه در آمریکا منتشر شده یک ششم جوانان مبتلا بسفلیس ویک چهارم آنها مبتلا بسوزاک هستند. درمیان اطفالی که بین ده تا چهارده‌سال دارند نسبت ابتلاء باینگونه امراض ۶ر۵۹ درصد است و بین اطفالی که ۱۵ تا ۱۹ سال دارند این نسبت ۳ر۷۸ درصد میباشد.

باین ترتیب درسال ۱۹۵۹ بامقایسه باسال گذشته این نسبت ۳ر۱۴ درصد درمورد کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله و ۴ر۱۱ درصد در خصوص کودکان ۱۵ تا ۱۹ساله ترقی کرده است. بطور کلی سفلیس به ۸ر۱۷۸ درصد و سوزاک به‌نسبت ۸ر۳۲ درصد اشاعه یافته است (کیهان ۸ر۱۲ر۳۸) .

گرچه ممکن است بعضی خوش‌باورها خیال کنند که با پیشرفت علم طب و بهداشت در ممالک راقیه اکنون اینگونه مرضها درآن سامان ریشه‌کن شده است، لیکن برای رفع این اشتباه لازم است به‌آمار زیر توجه شود:

«طبق آمارهائی که در هفتاد و دوکشور بدست آمده است روز بروز برتعداد مبتلایان به‌بیماریهای مقاربتی افزوده میشود برای مثال در دانمارک بیماری‌سفلیس در فاصله ۶۰ـ۱۹۵۷ هشتاد وپنج درصد افزایش یافته است و درهمان سال نیز در ایالات متحده آمریکا بیماری سفلیس ۵۵ درصد افزایش یافته است (کیهان ۷ر۹ر۴۰)».

ولی اینمعنی را نباید فراموش کرد که عده‌ایکه خود را با مراجعه باطباء خصوصی معالجه کرده‌اند، تعدادشان در آمار نیامده است، وگرنه تعداد مبتلایان بامراض مقاربتی در آنسامان بیش‌از اینمقدار خواهد بود.

ج ــ بیماریهای روانی واعتیادات: آمار بیماران روانی‌که دربیمارستانهای‌آمریکا بستری هستند، بالغبر یک میلیون و هشتصد هزار نفر است و آمار معتادین به الکل درآن سامان بالغبر ۶۰ میلیون نفر است (معارف جعفری سال ۲ تحت فلسفه تعدد زوجات).

د ــ قتل و جنایت در راه روابط آزاد: ازآنجائیکه اشاره به تک تک آن



نور۳۰-۳۱ بمردان مؤمن بگو: دیدگان خویش بازگیرند و فروج خویش نگهدارند، این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهائیکه میکنند آگاه است. **وبزنان مؤمن‌بگو:** دیدگان خویش بازگیرند و فروج خویش حفظ کنند و زینت خویش نمایان نکنند، جزآنچه آشکار است، و سرپوشهایشان را بگریبانها کنند و زینت خویش‌نمایان



حوادث کاری بیفائده است، چه کسانیکه با مطبوعات سر و کار دارند از اینگونه حوادث دیده و خوانده‌اند و هم از حوصله ما اکنون بیرون است، ازاینجهت مطالعه بیشتر این بحث را بعهده خود خوانندگان وامیگذاریم.

ه ـ عاقبت کار فرزندان روابط آزاد چه خواهد شد؟

شاید مهمترین بدبختی که روابط آزاد برای اجتماع بشریت ببار آورده و می‌آورد مربوط بحلال‌زاده‌هائی باشد که از اینگونه روابط بوجود می‌آیند!

اینگونه فرزندان باهمه جلوگیریهائی که در دنیای فعلی از تولد آنها بعمل می‌آید (کورتاژ وخوردن دارو) درعین حال طوریکه آمار نشان میدهد، روزبروز درحال افزایشند. در پاریس طبق آماریکه در دست است میان ۴۳۵۱۵ کودک ۱۴۵کودک غیرقانونی است. در سوئد هرسال ۱۷۰۰۰ کودک نامشروع متولد میشود درحالیکه جمعیت آن درحدود ۷ میلیون نفر است!

در انگلستان طبق آمار موجوده از هربیست نفر فرزندیکه متولد میشود یکی غیرقانونی است و در آمریکا طبق بیان «دکتر جرج لاونشتین» تنها درسال گذشته بیش‌از دویست هزار طفل غیرقانونی بدنیا آمده که درحدود صد وده هزار آنها مربوط بدختران شوهر نکرده‌ایستکه سنشان از ۲۰ سال کمتر بوده است.

دراینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه، نگهداری و تعلیم و تربیت این کودکان بی‌گناه بعهده کیست؟ و عاقبت کارشان چه خواهد شد؟

البته خواهیدگفت : شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها عهده‌دار این وظیفه سنگین خواهند بود ولی آیا دایه می‌تواند کارمادر را انجام دهد ؟.

بطوریکه آمار نشان میدهد و تجربه نیز ثابت کرده است فرزندانی که از مهر مادری و محبت پدری بهرممند نگشته و در کانون گرم وبامحبت خانواده تربیت نشده‌اند، اغلب جانی، قاتل، خائن، گانگستر، بداخلاق... بارمی‌آیند.

در اینجا لازم است عین اعتراف رئیس شورای زنان ایران را ذیلا بخوانید:

«از تجربیات و نتائجی که از ۲۵ کنفرانس جهانی زنان بدست آمده، معلوم میشود اطفالیکه از مهر و عواطف مادری بهره نمیبرند بداخلاق، جانی، دزد... بار می‌آیند».

نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسر شوهرانشان یا برادرانشان، یا برادرزادگانشان، یا خواهرزادگانشان، یا زنانشان، یاآنچه مالک‌آن شده‌اند، یا مردان بی‌تمنا که مستقل نیستند، یا کودکانی که از نگفتنیهای زنان خبر ندارند و پای نکوبند که آنچه از زینتشان نهان شده معلوم شود، ای گروه مؤمنان همگی بسوی خدا باز گردید شاید رستگار شوید.

از حقوق مرد وزن، هردو اینست که هرکدام از یکدیگر مطمئن باشند و مرتکب کارهائی نشوند که احساسات و عواطف همسر خود را جریحه‌دار میسازد و فکر او را از راه راست منحرف میکند و اگرچه این انحراف و ناراحتی منجر به‌سقوط وجرم هم نشود!. ولی چون رابطه «**پیوندمقدس**» راسست‌ومتزلزل میسازد و اعتماد و اطمینان کامل را از بین میبرد، بایستی ازآن پرهیز کرد و دوری جست. این انحراف در عواطف و احساسات، وسپس سقوط و گناه، تاآخرین مرحله آن، همه روز و درهر ساعت در اجتماعات و محیطهائی که زنان بااجنبی آمیزش و روابط دارند و خود را زینت کرده و آرایش نموده نشان میدهند، بوقوع می‌پیوندد و خانواده‌ها را برباد میدهد.

از ادعاهای مسخره‌آمیز و دروغهای شاخداری که فراریان از میهن و لاابالیان اروپا و آمریکا گفته‌اند و ظاهربینان و مقلدین میمون صفت آنان در سرزمینهای اسلامی، شایع کرده‌اند اینست که: آمیزش زن و مرد، ادراک و احساس انسان را پاک میسازد!.

و انگیزه‌های فشار دیده و عقده‌های درونی را از بین میبرد! و زن ومرد ، آداب سخن ومعاشرت رایادمیگیرند ! و تجربه‌هائی‌که باعث جلوگیری از سقوط است! می‌آموزند! و علاوه براینها، اصولا انتخاب روش زندگی ناشی از تجربه کامل، خود ضامن نگهداری هردوجنس است زیرا این انتخابی است که از روی رضا و میل و پس‌از تجربه کامل! بدست آمده است...

ولی این ادعائی است که واقعیت و حقیقت ... واقعیت انحرافها و سقوطهای دائمی و روز افزون و بحرانهای همیشگی در

عواطف واحساسات، وویرانـــی خانه‌ها دراثر طلاق یا حتی بـــدون طلاق، و شیوع خیانتهای غیرانسانی دراین اجتماعات متمدن! آنرا طرد و تکذیب میکند.

«**تجربه کامل**» مانع از آن نمیتواند باشد که در زندگی مرد یا زن، باآمیزش آزاد! **فرد ثالثی** پیدا شود که جاذبه بیشتری داشته باشد؟... دراین صورت تکلیف چیست؟ وچه میتواند باشد؟... یا باید مرد و همچنین زن، بسوی این خواست قلبی! و هوی و هوس بروند ، یا اینکه برای خودداری لازم‌وواجب، با هوای نفس مبارزه کنند، و قهراً به تشویش و نگرانی و اضطراب و بحرانهای روحی وناراحتی‌های عصبی گـرفتار شوند ... وبدون شک هیچکـدام از این دو امر ، راهبر صلح و آرامش در قلب، نبوده و مـوجب ایجاد اطمینان و توکل در روح و امنیت و اعتماد در خانه‌ها نخواهد بود و بشریت را بسوی فحشاء و غرق شدن در حیوانیت و سقوط در هرج‌ومرج عالم حیوانات وشهوترانیهای آزادانه‌آن، خواهد کشانید.

اما درباره افسانه کسب تجربه‌کامل ! وتکمیل‌گفتار و سخن گفتن! ویادگرفتن معاشرت‌پاک وبی‌آلایش!.. باید ازآنها پرسیدکه:

دختران دبیرستانهای امریکائی چنددرصد حامله وباردار هستند ؟

تا حقیقت این افسانه‌هم روشن شود، فقط در یکی از شهرهای امریکا این رقم به ٤٨ درصد رسیده است (١) .

١ـ آمـار سخن میگویـد :

درسال ١٩٥٧ تعـداد ٢٠١٧٠٠ طفل نامشروع در آمریکـا متولد شده و در عرض ٢٠ سال گذشته ٥٪ افزایش یافته است. درهمین سال‌مادرهائـی که بـدون تشریفات ازدواج آبستن شده بودند تعدادشان به٤٤ هزارنفر میرسد کهسن‌اکثرآنها کمتر از١٨ سال‌بوده‌است. بیلان کورتاژهای یکـ ساله ایالات‌متحده‌آمریکابالغ بریکـ میلیون فقره استکه ٦٥ درصد آن مربوط به مناسبات نامشروع و روابط آزاد و ٥٠ درصدآن مربوط بدختران شوهرنکـرده میباشد (رجوع شود بـه ص ١٣٦ کتاب بلاهای اجتماعی قرن‌ما) .

مجله « **اطلاعات هفتگی** » مینویسد: «تنها در کشور **آمریکا** ، در سال ١٩٦١ میلادی آمار رسمی نشان میدهدکه **چهارصدهزار دختر** فریب خورده به ورطه‌هولناکـ فسادکشیده شده‌اند و ٤٠٠،٠٠٠کودکـ نامشروع تحویل جامعه **آمریکا** داده‌اند .

←

اما چگونگی امر، در میان خانواده‌های خوشبخت را، ازنسبت خانواده‌های ویران شده از طلاق درامریکا ، پس از رواج و شیوع « **روابط آزاد** » و «**کسب تجربه کامل** » باید پرسید . این مسئله با ازدیاد روابط آزاد و تکامل تجربه ! بطور روزافزون بیشتر میشود واین نسبت وحشت‌آور را از آمار زیر کاملا درک میکنید :

تاریخ	درصد
سال ۱۸۹۰ میلادی	٦ درصد
سال ۱۹۰۰ میلادی	۱۰درصد
سال ۱۹۱۰ میلادی	۱۰درصد
سال ۱۹۲۰ میلادی	۱٤درصد
سال ۱۹۳۰ میلادی	۱٤درصد
سال ۱۹٤۰ میلادی	۲۰درصد
سال ۱۹٤٦ میلادی	۳۰درصد
سال ۱۹٤۸ میلادی	٤۰درصد

بقیه‌هم در انتظار باشند، بقیه خانه‌هاهم ازپشت‌سرمیآیند!.

بقیه خانه‌های ویران شده در زیر تازیانه شهوتهای نابود کننده و هوسها و خواستهای گوناگون و بحرانهای جانگداز که بوسیله آن در اجتماع بهم آمیخته، عواطف و احساسات را ازسیر خودمنحرف میسازد ودر نتیجه برای زن ومرد، مزایای جدیدی !



البته سرنوشت‌کودکان بانداشتن مادر و خانواده، معلوم‌نیست چگونه خواهد بود .. باکمی دقت باین آمار ومقایسه آن با ۲۳ سال قبل یعنی سال ۱۹۳۸ میلادی که تعداد دختران فریب‌خورده ۳۰٬۰۰۰ نفر بوده متوجه میشویم‌که انحطاط اخلاقی وفساد درجامعه آزاد! آمریکا با سریع‌ترین سیر صعودی راه خود را پیموده است وهمین امر بزرگترین مشکل را برای متفکرین علوم‌اجتماعی ببار آورده است . والبته این حقیقت تلخ وافسانه‌نمای امروز هنوزهم ادامه دارد .. هنوزهم دختران فریب‌میخورند .. هنوزهم ...

اینرقم ، منحصر بامریکا نیست و ارقام مشابه در کشورهای دیگر ، انحراف اخلاقی نسل جوان را اعلام میدارد .

این ارقام زنگ خطر وناقوس « تباهی اخلاق » را در جوامع بشری بصدا درآورده‌اند : **درآلمان** ۳۷۵٬۰۰۰ نفر دختر ، **در فرانسه** ۳۹۰٬۰۰۰نفر دختر ، در **انگلستان** ۲۱۵٬۰۰۰ نفر دختر فریب خورده‌اند..».

کسب میکند. یعنی برای زن ومرد هردو، رفیقان نوینی پیدا میشود و یا شکار جدیدی نصیبشان میگردد! وخانواده‌ها، در چهارراه حوادثی میمانند که هردقیقه ممکن است برای زن یا شوهر،بواسطه شخص ثالث و فرد جدیدی، بوجود بیاید.

مسئله در همچو جامعه‌هائی بجائی رسیده که اگر امکان‌پذیر بود! زن و شوهر ، همدیگر را همانند یک تحفه یا یک گردن‌بند، بهمدیگر بعنوان دوستی هدیه میکردند(۱).

ولی هنگام آن رسیده است که بشریت از این نظریات عجیب وغریبی‌که درباره آزادی روابط زن ومرد پیداکرده و معتقد شده‌که این امر موجب تجربه بوده، و تجربه موجب اختیار راه است ، دست بردارد .

این نظریات ، شاید دربدو نظر ، منطقی بنظر برسد ولی تجربه‌ها و آزمایشهای واقعی‌که درخود امریکا به‌مرحله نهائی خود رسیده‌است،کافیست‌که زرق‌وبرق این منطق غیر واقعی راازآن‌سلب کند ، زیرا آمیزش آزاد زن و مرد وروابط آنان موجب پاکی‌نظرها نشده ، بلکه باعث شیوع مرحله حیوانیت‌کامل انسانهاگشته است که بدون کوچکترین قید وشرطی حاضر بانجام خواستهای شهوانی بدنی است .

این تجربه کامل‌وآزادی مطلق‌علاوه براینکه‌منجر به انتخاب راه صحیح نشده ، بلکه علت‌العلل نارضایتی‌ها وناراحتی‌های خانوادگی و عامل اصلی و اساسی ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها و پیدایش طلاقها وگرسنگیها وبدبختی‌ها شده است (۲) .

۱ـ ظاهراً استاد نمیدانست‌که این افتضاح شرم‌آور وضد بشری‌هم‌چندی‌پیش درآمریکا بوقوع پیوست و چند موجود دوپا، بنام «انسان» ! درایالت «آیداهو» زنان خود را بمدت سه هفته باهمدیگر عوض کردند !! این امر، در امریکا غوغائی بپاکرد وآقایان انسان‌نمایان متمدن، بپای میز محاکمه کشیده شدند تا بلکه «عفت عمومی جریحه‌دار» نشود ! .

شرح این ماجرا در جرائد تهران نیز چند سال پیش نوشته شد.

۲ـ در ایالت کالیفرنیا درسال ۱۹۵٦ در مقابل ۸۷٤۵۲ فقره ازدواج ٤۲٤۷۱ فقره طلاق ـ یعنی در برابر هردو ازدواج یک طلاق ـ رخ داده است .

در ایالت « آلاباما » در سال ۱۹۵۷ در برابر ۱۹۸٦۷ فقره ازدواج تعداد

←

تجربه‌های مردم آمریکا در این موضوعات، عملا نظریه «**فروید**» وهوادارانش را درلزوم آزادی معاشرت، طرد کرده‌وشکست خورده اعلام میدارد . این تجربه‌ها، با صدای بلند فریاد میزندکه: آمیزش واختلاط زن ومرد موجب تحریک و تهییج طرفین میشود ، واین تحریک یابابد بمرحله نهائی خود برسد ! تا آتش‌آن موقتاً خاموش گردد- والبته بعداً ازنو شرع شود- ویا آنکه بمرحله‌نهائی پست مادی خود نرسد - و آنوقت استکه نوبت ناراحتی‌ها و فشارهای عصبی وامراض گوناگون دیگر ، فرامیرسد .

فقط راستگوئی وواقعیت علمی استکه در سایه تجربه‌های روزمره آمریکا واروپا میتواند تجدیدنظر کاملی در این نظریات بوجود بیاورد .

این تجربه‌هاکاملا نشان میدهدکه خواستهای شهوی و جسمی انسان باندازه‌ای نیرومند استکه تنها با آمیزش ساده از بین نمیرود وخواهی‌نخواهی بجاهای باریکی میکشد... بابوکردن‌طعام، معده‌گرسنه شما ساکت نگشته و سیر نمی شود ، بلکه اشتها و میل آن بیشتر میگردد وشماگرسنگی آنرا ، مگر برای مدت‌کوتاهی، حتی با غذاهای خوب و پرچربی‌هم نمیتوانید از بین ببرید و در گرسنگیهای بعدی‌هم ناچارید غذاهائی از نوع غذای نخستین ، باو

←

۱۲۵۱۷ فقره طلاق واقع شده‌که باین ترتیب در مقابل هرسه‌ازدواج دو طلاق وقوع یافته است. البته این آمار چند سال پیش چند سرزمین مترقی ! است و اینک آماری ازکشورهای کمونیستی :

اداره آمار مجارستان اعلام‌کرد که آمار طلاق دراین‌کشور بحداکثر خود رسیده است. در گزارش اداره آمار گفته شده است که در سال ۱۹۶۱ میلادی بیش از ۱۷ **هزار طلاق** در این کشور ۱۰ میلیونی انجام گرفته است **وتقریبانیمی از این طلاقها بدرخواست زنان انجام گرفته است** .

مهمترین عامل طلاقها داشتن روابط خارج از زناشوئی و یاپیدایش شخص سوم درزندگی زن وشوهر بوده است» (از: مجله مکتب اسلام شماره ۱۲ سال چهارم - چاپ قم) .

متأسفانه دریک پاورقی نمیتوان آمارهای مربوطه را بطور کامل نقل کرد ، در این باره به‌کتاب پرارزش « **طلاق وتجدد** » تالیف آقای مهدی‌هادوی‌که یکی ازقضات عالیرتبه دادگستری بوده واکنون رئیس دادگستری «قم» میباشد، وهمچنین بکتاب «زنوانتخابات» تالیف دوستان عزیز ما ، رجوع شود .

بدهید !! خواست و انگیزه جسمانی نیز همانند گرسنگی معده ، دائمی است و خداوند توانا آنرا برای ادامه زندگی بشر ، لازم و ضروری خواسته است و این واقعیت تجربه‌های آمریکا و اروپا در برابر نظریه‌ها و خیالات‌کاملا قد علم میکنند! .

اسلام همه اینها را پیش‌بینی‌کرده واز اینجاست‌که به نرمش نشان نـدادن زن اشاره میکند و از آمیزش واختلاط او منع میکند وبه پوشش چشم دعوت مینماید ، وآرایش برای دیگران را تحریم میکند .

آری اسلام میخواهدکه وجدانها و دلها سالم‌بمانند وجانها و قلبها آرامش یابند و خانه‌ها وخانواده‌ها درامن و امان باشند .

اسلام آرامش لانه وجوجه ! آنراکه ملک خالص زن یاشوهر نیست ، میخواهد ، زیـرا آنان وظیفه دارندکه از ایـن جوجه کوچک نگهداری‌کنند وامانت‌دار و حافظ آن هستند ونگهبان‌زندگی تازه شروع شده وی میباشند .

حدودوکیفرها

اسلام از شیوع ورواج فحشاء در اجتماع ، شدیداً نفرت‌دارد:

نور۱۹ کسانیکه شیوع وشهرت‌کار بد در میان مؤمنان‌رادوست دارند عذابی دردناک دارند ...

اسراء ۳۲ نزدیک زنامشویدکه کاری زشت و روشی بـد است .

بـدون شک شیوع فحشاء اثـر بـارزی در سست‌کـردن بنیادهای اجتماعی‌دارد، ولی چیزیکه در این‌جا برای ما مهم است ، تأثیر آن در آرامش و امنیت خانه و تمـایل شدید اسلام بـرای حفظ آنست.

اسلام نخست از وسائل پیش‌گیری، شروع میکند: به‌نرمش نشان ندادن برای اجنبی امر میکند، آرایش برای بیگانه را تحریم مینماید، و از آمیزش ورابطه آزاد زن و مرد نهی میکند . و درواقع بدینوسیله از گرفتاریها جلوگیری مینماید ، و سپس ازفحشاء نهی نموده و آنـرا باکفر و شرک همردیف میشمارد و شرائط سهلـی برای زناشوئی قائل میشود تا مسئله زناشوئی زودتر عملی شود. اگر کسی با همه این شرایط سهل ، نتوانست زناشوئی کند، اورا

به روزه گرفتن دعوت میکند تـا آتش شهوت وی خـاموش‌گردد : « ای‌جوانان ! هرکس از شما میتواند، ازدواج کند ، زیرا راه حفظ چشم و خواستهای جسمی آنست، وهرکس نتوانست اوروزه‌بگیرد که روزه قاطع شهوت است » و از طرفـی اسلام مسئله ورزش و اسب‌سواری را هم بیشتر بخاطر ایـن خصلت دوست دارد ، تـا هدفهای قهرمانی ! آن ! ...

بدون‌شک ، تربیت اسلامی معتدل و بهـم پیوسته است و راههای تحریک و عوامل گمراهـی را با تحریـم آرایش ونرمش درگفتار والـزام بـه عدم آمیزش ، جزدرصورت نیازمندی ضروری بضمیمه نفس‌کشی باروزه و ورزش‌های صحیح، واقدام بازدواج ، بمجرد بدست آمدن وسیله آن، بروی مردم‌می‌بندد وهمه‌اینها عوامل مثبتی در خودداری ونگهداری نفس و هوای جسمانـی است .

مقلدین میمون‌صفت‌ما در اینجا و فراریان از میهن درخارج از کشورمیگویند این خودداری وحفظ نفس ناچار به پیدایش عقده‌های روانی منجر میشود ! ....

علت پیدایش این نظریه آنستکه آنان برای اجتمـاع ومدینه فاضله خود !! بهتر ازاین صورت ناپاک تصویر دیگری نمیتوانند بکشند: جوانان خودسر رو آورده بدختران عصیان‌کرده ، سینه‌ها وبازوها و رانهای باز وعریان ، نگاههای هوس‌انگیز در چشمها و شهوتهای آلوده در لبها،که همه آنها را فیلم‌های محرک وعکسهای شهوتبار روزنامه‌ها و مجلات وآوازهـای رقاصان و خوانندگـان ! دررادیو و تلویزیون، تحریک میکند و به پشتیبانـی آن، عیاشی وشهوترانی آزاد ولاابالیگری و سقوط اخلاقی از طرفی و ناموس ـ فروشان ودلالان محبت از طرفـدیگر بکمک میآیند ...

دراجتماعی‌که شکل و صورت آن چنین باشد خودداری موجب عقده درونی خواهد شد ، چون همه عوامل فتنه وتحریک ازهرطرف آزادانه هجوم آورده است و بدون شک همچو اجتماع هرگز آرامش نخواهد یافت و دلهره‌ها واضطرابها همیشه در آن رواج داشته و صلح و آرامش درخانه‌های آن مقدور نخواهد بود .

★ ★ ★

ولی اجتماع اسلامی ، بطورکلی واز نقطه‌نظر اساس وریشه ، بااین اجتماع فرق فاحشی دارد . **اجتماع اسلامی با اسراف و عیاشی مبارزه میکند وآنرا بشدت تحریم مینماید وبافقر وبیکاری وگرسنگی میجنگد وبا آمیزش و آرایش زن برای دیگران ، و با عوامل محرک شهوت نامشروع مبارزه میکند و پس از همه انیها خلاء موجود در زندگی را با افکار و آمال مربوط به جهاد و کوشش در راه خدا ودر راه نجات انسانیت ، پرمیکند** واصولا با ایجادکار وکوشش لازم ، وقتی برای بیکاری وولگردی باقی نمی‌گذارد ، در چنین اجتماعی دیگر برای زنان و مردان بیکار و عیاش میدان عمل پیدا نمیشود و آنان فرصتی نمی یابندکه نیروهای انسانی خودرا درشهوت و عیش ونوش نامشروع و شب نشینی و مجالس رقص وفساد تلف سازند .

اسلام از نخستین مرحله ، اجازه نمیدهدکه پیاله‌های می و شراب ، خون را در رگها بحرکت درآورد و سینه‌های باز و لبهای شهوت‌انگیز ، نگاه‌های آلوده، مردان رابسوی خود بخوانندوسپس دستور دهدکه خود را نگهدارند و شهوتهای خود را بکوبند!.

هرگز چنین نیست . . اسلام مسئله را همه جانبه‌ای بررسی میکند واز نخستین گام ، جلو عوامل فتنه و تحریک را میگیرد و سپس‌بمردم تعلیماتی میدهد ، بدون آنکه فشار و زور و مشقتی در کار باشد . اگر پس ازهمه این عوامل طبیعی پیش‌گیری، بازهم کارزشتی بوقوع پیوست و فساد و فحشائی بوجود آمد ، در راه آرامش خانه و حفظ وحدت و یگانگی اجتماع برمردان و زنان بدکار کیفرهای دردناکی را لازم میدارد :

نور۲ـ۳ زن زناکار و مرد زناکار هریک از آنها رایکصدتازیانه بزنید واگر بخدا و روز دیگر ایمان دارید درکار دین خدا نسبت بآنها مهربانی نکنید و گروهی از مؤمنان درکار مجازاتشان حضور یابند. مرد زناکار ، جززن‌زناکاریا مشرک نگیردوزن زناکاررا جزمردزناکار یا مشرک نگیرد و این‌کار برای مؤمنان حرام است .

ولی شما ، از مقلدین میمون‌صفت ، در اینجا ، وفراریان از میهن در آنجا! میشنویدکه‌این کیفر، کیفرسخت وبیرحمانه‌ایست!.

اما ویرانی خانه‌ها و نابودی‌خانمانها واضطراب دائمی واز بین‌بردن ناموسها سخت و بیرحمانه نیست ؟!...

درواقع این‌کیفر برای آن سنگین و بیرحمانه است‌که شهوترانان و عیاشان ، سنگینی و عذاب تازیانه‌ها و سنگها رادر بدن خود احساس میکنند، چون خود، اهل این‌کارها هستند اینها بنام قوانین متمدنانه ! وباسم انتقاد ازکیفرهای اسلام، میخواهند ازخود دفاع‌کنند و به اعمال ننگین‌خودصحه بگذارند درحالیکه آنان در واقع خواستار زندگی اولیه حیوانی هستند .

باوجود اینها ، اسلام این کیفرها را در صورتی لازم میداند که جرم مسلم باشد و هیچگونه شبهه‌ای در کار نباشد ودرصورتی سنگسارکردن را واجب میداندکه شخص مجرم همسر داشته‌باشد، اماکسانیکه همسر نداشته باشند ، مجازات آنهاخفیفتر بوده واز «تازیانه» تجاوز نمیکند .

پیامبر (ص) میفرماید : «حدود وکیفرهارا، باشبهات بردارید» یعنی در صورتیکه شبهه‌ای درکار باشد حدرا نباید اجرا کرد،برای اینکه بزه وجرمی‌که در آن شبهه‌ای باشد جرم وگناه واضح‌وآشکار نیست و آن سزاوار تخفیف وعطف توجه است .

در تنبیه وتعزیرکسی‌که آشکارا مرتکب جرم نشده‌باید شهود ـ که درزنا چهارنفرباید باشند ـ آنرا به‌بینند وهمه آنان باید عادل باشند و همگی بدون اختلاف درکیفیت وقوع‌آن، باید تصریح‌کنند که آن عمل انجام شده است، وگرنه نه‌سنگساری در کار خواهد بود ونه تازیانه‌ای(۱) .

وعلاوه ، وقتی‌که دانستیم‌که تفتیش‌خانه وبالا رفتن ازدیوار، ممنوع است، روشن میشودکه اثبات جرم‌ودیدن چهار شاهد عادل، بآن نحویکه اسلام برای اقامه حدلازم میداند، جز درصورت تظاهر وتهتک آشکار در اماکن عمومی امکان‌پذیر نخواهد بود، واین عمل، یعنی ارتکاب گناه بصورت علنی وآشکار ، جریحه‌دار ساختن عفت عمومی وشایع ساختن فحشاء در یک اجتماع است و بااین‌وصف

۱ـ بلکه شاهدان مغرض دروغگو که نتوانند تهمتکذائی را ثابت کنند ، تنبیه میشوند و تازیانه میخورند تا دیگر بکسی تهمت نزنند .

هیچگونه کیفری را ، عقلاء و صاحبان فطرتهای پاک ، شدید و سنگین و بیرحمانه نخواهند شمرد .

برای جلوگیری از تهمتهای ناروا و شیوع افتراء، اسلام‌کسی راکه زنان پاکدامن را متهم سازد، و نتواند چهارشاهد بیاورد با تازیانه خوردن و محروم شدن از اطمینان ومورد اعتماد بودن‌وقبول شهادت ، کیفر میدهد :

نور۴ـ۵ کسانیکه بزنان عفیفه نسبت زنا دهند و آنگاه چهار گواه نیاورند ، هشتاد تازیانه بآنها بزنید و هیچوقت شهادتی ازآنها نپذیریدکه آنها فاسقانند، مگرکسانیکه ازپس این، توبه آورده، وبصلاح آمده‌اندکه خداآمرزگار ورحیم است .

واین برای آنستکه بازار تهمت و شایعه دروغ،گرم نشود و اضطراب وناراحتی درمیان مردم و خانه‌ها شایع نگردد و بجای اطمینان واعتماد ، شک و ترس در اجتماع رونق نیابد :

نساء ۱۴۸ خدا ، آشکاراکردن‌گفتار بد را دوست ندارد مگرازآنکه ستم دیده است و خدا شنوا و دانا است.

اگر مرد ، همسر خود را متهم سازدوشهودی‌هم نداشته باشد اسلام با درنظرگرفتن موقعیت خانه‌ها وعدم امکان حضور شهود ، مرد را ازکیفر معاف میدارد، ولی بشرط آنکه چهاربار شهادت‌ازخدا بیاوردکه او راستگو است . وشهادت پنجم برای آن باشدکه‌اگر دروغگو باشد ، لعنت خدا براو باد! . وزن را نیز از کیفر حفظ میکند، اگر چهار شهادت بخدا بیاوردکه مرد دروغ‌میگوید وشهادت پنجم برای آن باشدکه خشم‌وغضب‌خدا بروی باشداگر مردراستگو باشد :

نور۷ـ۸ وکسانیکه بهمسران خویش نسبت زنا دهند وگواهانی جز خویشتن ندارند، یکیشان چهاربار بنام خداشهادت دهدکه راستگوست. و شهادت پنجم برای اینکه اگر دروغگو باشد لعنت خدا براوباد. و چهاربار شهادت‌زن بنام خداکه شوهرش دروغگو است، مجازات را از او ساقط میکند ، شهادت پنجم آنکه‌اگر شوهرش راستگو باشد غضب خدا براو باد.

طلاق (۱)

طــلاق ؟ بــلای آرامش زنیستکــه طــلاق میگیــرد ، **طــلاق مبغوض‌ترین وناگوارترین کارهای حلال در نزد خداست** . ولی این

۱ـ عده‌ای از بانوان عقیده دارند : اسلام‌که اختیار طلاق رادردست مردهاسپرده، ستم بزرگی نسبت بزنها روا داشته است . اینها معتقدند : همچنانکه مردهادارای این حقند یا بایست زنهاهم دارای اینحق باشند ویابایستی اختیار طلاق از هردو مسلوب ودر دست دادگاه متمرکزگردد .

مادرسلسله مقالاتی در روزنامه «وظیفه» سال ۱۳٤۰ تحت عنوان «اختیارطلاق باکیست؟» نوشته واین مسأله را باکمال بیطرفی تحت عناوین زیــر مورد بررسی قرارداده‌ایم :

۱) طلاق از نظر اسلام ۲) چرا اختیار طلاق دردست هریک از زن و مــرد بطور استقلال نباشد؟ . ۳) چرا وقوع طلاق منوط برضایت طرفین نباشد؟ . ٤) چرا اختیار طلاق بادادگاه نباشد؟ . ٥) دوایراد و پاسخ آن.

در اینجا لازم است تنهــا بایراد دوم اشارمکــرده و بطور اجمــال بپاسخ آن مبادرت نمائیم .

اینهامیگویند : « چه‌بسا مردانی وجود دارندکه بازنهای خود معامله‌بردگان را انجام میدهند : و چون اختیار طلاق دردست مردها است از اینجهت بیچاره زن بایستی یکعمر در فشار و رنــج گــرفتاری بسوزد و بهیچوجــه راه نجاتی برایش نباشد » .

اسلام صرفنظر از جهات‌اخلاقی که میگوید: «خیرکم‌خیرکم نسائه: **بهترین‌شما** نیکورفتارترین شما است نسبت بزن خود» از جهات قانونی نیز برای اینگونه‌موارد فکرهای عاقلانه‌ای نموده است و ما برای روشن‌شدن مطلب راههائیکه اسلام بــرای استخلاص زنان دراینگونه موارد پیش‌بینی‌کرده ذیلا توضیح میدهیم :

۱) چنانچه شوهر از دادن نفقه استنکاف کند ، ویااز دادن نفقه عاجز باشد ویاازانجام‌دادن امورجنسی وحقوق واجبه زن ، خودداری‌نماید وهمچنین اگر ادامه زندگی زن بامرد ، غیرممکن باشد، در جمیع اینصور زن ، شکایت پیش حاکم‌شرع میبرد، اوشوهر را مجبور بانفاق واعطای حقوق واجبه میکند و امر بسازش وعدالت مینماید، چنانچه اوامر او درشوهر مؤثر نیافتاد، حــاکــم‌شرع، اورا مجبور بطلاق میکند ، چنانچه او برامتناع اصرار ورزید ، طبق عقیده برخی ازفقهاء ، حاکم‌شرع طبق قاعده «عسروحرج» حق دارد حکم بانفصال و طلاق‌کرده زن بیچاره را از چنگال چنین‌شوهر خلاص سازد .

۲) زن بامرد هنگام ازدواج یا عقوددیگــر میتواند شرط کند چنانچه شوهــر نفقه‌اش را ندهد ویا مسافرت‌کند و یازن‌دیگری بگیرد ویاباراو بداخلاقی وناسازگاری

←

امر ناگوار، درصورت ضرورت وناچاری **مباح** میشود . تادر واقع هنگامیکه ایجاد آرامش از راههای دیگر مسدود شد، آرامش وصلح حقیقی را درمحیط خانه عملی سازد. این‌اعتراف بیک حقیقتی‌است که در انکار آن افسانه‌های یاوه‌گویان مؤثر ومفید نتواند بود ، و خوابهای شاعرانه! نیز نتوانند آنرا از بین ببرند .

اصولا باید تصدیق‌کردکه یک سلسله حالات واقعیه‌ای هست که باوجود آنها، ادامه زندگی زناشوئی مشکل میگردد و نگهداری جبری‌زن و شوهر در این راه، موجب خیر ونیکی نمیشود و به صلح و آرامش منتهی نمیگردد .

البته اسلام، در نخستین مرحله اختلاف داخلی وخانوادگی ، پیوند مقدس‌زناشوئی راپاره نمیکندبلکه آنراباتمام نیرومستحکمتر میسازد و میکوشدکه هرچه بیشتر آنرا قویتر نماید و آنرا جز در صورتیکه مأیوس شود واصلاح آن امرمحالی گردد بحال خود وانمیگذارد .

او بمردان میگوید :

نساء ـ ۱۹ بازنان بشایستگی زندگی‌کنید ، اگر از آنها کراهت داریدچه‌بسا باشدکه چیزی را مکروه دارید و خدا درآن



نماید، اختیار طلاق از راه وکالت ویاوکیل درتوکیل دردست زن‌باشد .

۳) زن میتواند مبلغی بشوهر به‌پردازد تا اوبنحو طلاق خلع یامبارات زن را مطلقه‌کند .

٤) آنکه زن در برابر شوهر نسبت بامور جنسی وغیره راه نشوز و سرپیچی را پیش گرفته، از اطاعت شوهر امتناع ورزد ، تا سرانجام ، شوهر ناگزیر او را طلاق‌دهد .

اینهاکه برشمردیم راههائی استکه اسلام برای زن قرار داده تادر مواردلزوم بتواند قانوناًخود را مستخلص سازد . بنابراین پاسخ این‌ایراد نیز بخوبی روشن گردید ، زیرا اگر شوهری نسبت بزن خودتعدی واجحاف نماید وادامه زندگی برای آنها بهیچوجه ممکن نباشد ، طبق بیان‌گذشته زن می‌تواند یا شخصاًابتکار طلاق را دردست‌گرفته خود را مطلقه سازد ویا آنکه شکایت پیش حاکم‌شرع برده واودر مرحله نخست شوهر را مجبور بطلاق سازد چنانچه شوهر برامتناع اصرار ورزد در اینصورت حاکم شرع شخصاً حکم بانفصال نماید .

برای تفصیل این بحث لازم است بکتاب : «طلاق وتجدد» و «برهان قرآن» وسلسله مقالات ما درروزنامه «وظیفه»، رجوع شود.

خوبی بسیار نهاده باشد.

درواقع آنان را به صبر وشکیبائی جستن در صورت مکروه داشتن و نپسندیدن ، دعوت میکند . واین روزنه مجهول ومرموزرا برای آنان میگشایدکه : «چه‌بساباشدکه چیزی را مکروه دارید و خدا درآن خوبی بسیارنهاده باشد». شایدآنان نمیدانندکه درهمین زنانی‌که نمی‌پسندند خیروبرکتی است و خداوند این خیروبرکت‌را برای آنان ذخیره‌کرده و بصلاح آنــان نیست‌که حتی در صورتیکه نگهداری آنان سزاوارشان نیست ، آنانرا تــرکــ کنند . وبهترازاین برای جلب توجه و بیداری وجدان مرد واز بین بردن ناراحتی و خاموش ساختن شعله مکروه داشتن ، راهی نمیتوان یافت.

اگر مسئله حب و بغض‌به نفرت وانزجار ونشوزـ گوش‌نکردن بحرفـ شوهر و عدم اطاعت ازویـ منجر شود ، طلاق‌نخستین‌علاج وراهی نیست‌که اسلام بآن هدایت میکندبلکه باید دیگران برآشتی وسازش آنان اقدام‌کنند و نیکوکاران در این کار پیشقدم شوند :

نساء ۳۵ اگر میان آنان اختلافی دیدید داوری از کسان مــرد و داوری از کسان زن‌برانگیزید، اگر خواهان صلح باشند خدا میانشان وفاق‌آردکه خدا دانا و آگاه است .

نساء۱۲۸ واگر زنی از بیمیلی یاسرگردانی شوهر خویش بیم دارد رواست‌کــه میان خویش سازشی‌کنند و صلح‌وسازش‌ـ کردن نیکو است .

اگر این وساطت فــایــده نبخشید مسئله در اینصورت جــدی می‌شود واینجاست‌که‌دیگر زندگی زناشوئی‌روبراه نمیشودواستقرار نمی‌یابد وزن و شوهر را دراین حالت نگهداشتن ، شکست روشنی است‌که فشار بیشتر و بیجا ، شکست آنرا بیشتر میکند و بهتر است‌که به واقعیت تسلیم شوند وزندگی رابراهی بکشند که‌اسلام آنرا شدیداً مکروه و ناپسند میّدارد: « **بدترین ومبغوض‌ترین‌کارهای حلال ، پیش خداوند طلاق است** » . شاید این‌جدائی اصولا میل و رغبت جدیدی را در روح زن و شوهر برای زندگی نوین بیدار سازد وبسیار شده‌که ما قدر ومنزلت یکــ چیزی را پس‌از گــم‌کردن آن میدانیم و نیکی‌های آنرا پس از محروم‌شدن از آن می‌بینیم ، البته فرصت‌هم از دست نرفته است .

بقره ۲۲۹ طلاق دوبار است، آنگاه یا بشایستگی نگهداشتن یا بنیکی رهاکردن.

البته در صورت دخول به همسر ، پس‌از طلاق اول ، دوران «**عده**» به مدت تقریباً سه ماه ـ اگر باردار نباشد (۱)ـ ویا تامدت وضع‌حمل وزایمان‌ـ اگرباردار باشدـ همچنان باقیست وبرمرد لازم است‌که در این دوران نفقه ومخارج وی را بدون‌امساک وخودداری بپردازد، و در خلال این مدت، اگر خواست‌میتواند بدون عقدجدیدی برگردد وزندگی زناشوئی خود را ازنو شروع‌کنند و این را در اصطلاح فقه «**طلاق‌رجعی**» میگویند .

اگر درطول‌مدت «**عده**» برنگردد، «**طلاق‌بائن**» میشود ولی‌بازهم فرصت از دست نرفته و آنان میتوانند از نوباعقد جدیدی بهمدیگر برسند وزندگی را از نو شروع‌کنند .

البته این نخستین آزمایش است.وبرهردو همسرروشن میکند که حقیقت عواطف واحساسات درونی آنان تاچه‌حد بوده و علل و اسبابی‌که باعث جدائی آنان شده چیست ؟



اگر بازهم این علل وعوامل بوجودآمد یااسباب‌دیگری پیداشد که‌مردازنو ، به «**طلاق**» روآورد ، دراین صورت جز مرحله واحدی ، دیگر فرصت باقی نیست و همین طلاق دومی تهدیدی است ! واگر دیدندکه زندگی جدیدامکان‌پذیر است‌واحساسات محبت‌آمیزی‌داشته وبهمدیگر علاقه دارند ، این زندگی را ازنوشروع میکنند .

امااگر **طلاق‌سوم** رخ‌داد عامل پیدایش‌آن عمیق وریشه‌دار بوده وکوشش برای اصلاح غیر مفید است و صلاح‌هردو در آنستکه راه خود را از همدیگر جداکنند و اگر از روی هوی و هوس و عجله بیجا طلاق بوقوع پیوسته باز مرد باید نتیجه عمل خود را ببیند :

بقره ۲۳۰ اگر باز زن‌راطلاق‌داد، دیگربراو حلال‌نیست‌تا باشوهری

۱ـ درصورت تفاوت مدت حمل وسه‌ماه وده روز ، مدت بیشتر رابایستی‌زمان عده قرارداد .

غیراو نکاح کند.

البته نه بصورت «**محلل**»های اصطلاحی که اسلام آنرا برسمیت نمی شناسد، بلکه ، بایستی واقعاً ازدواج جدیدی رخ دهد و در آن قصد دوام باشد و عقد موقت بهیچوجه کافی نیست و اگر بنابه پیش آمدی از سوهر جدید خود طلاق گرفت یا او درگذشت، شوهر نخستین میتواند ازنو با او ازدواج کند و ازنو هردو باهم درکاروان زندگی پیش روند.

البته در این میدان نباید فراموش کنیم که اسلام ، درهرگام و مرحله‌ای برای ایجاد انس والفت، در دوران «**عده**» به نیکوکاری و اعطاء نفقه ومخارج ، توصیه‌هائی دارد. شاید بدینوسیله مهر و محبت زن ازنو، بوی بازگردد واحساسات جریحه‌دار شده او التیام پذیرد وباز زندگی آرامی شروع شود:

بقره ۲۳۱ وچون زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند ، بشایستگی نگاهشان دارید یا بشایستگی رهاکنید ، برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید، هرکه چنین کند بخویش ستم کرده است.

سور طلاق ۱ـ۳ ای پیامبر وقتی زنان راطلاق میدهید در وقتی که عده آغاز تواند شد طلاقشان دهید وعده را بشمارید وازخدا، پروردگارتان بترسید و آنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و ایشان نیز بیرون نشوند ، مگر آنکه بدکاری نمایان کنند ، این حدود خداست و هرکه از حدود خدا تجاوزکند بخویش ستم کرده است. تو نمیدانی شاید خدا پس از این، چیزی پدیدآرد. و چون بمدت خویش رسیدند بشایستگی نگاهشان دارید یا بشایستگی از آنها جدا شوید و دوتن صاحب عدالت را از خودتان گواه گیرید و شهادت را برای خدا بپادارید. هرکه بخدا وروز جزا ایمان دارد، از این پندگیرد وهرکه از خدا بترسد ، برای وی راه برون رفتنی نهد .



البته نباید فراموش کنیم **که زن میتواند در موقع عقد شرط کند**

که طلاق در دست اوباشد ! ودر اینصورت حقوق آن درصورت‌لزوم همانند حقوق مرد خواهدبود (۱) .

اینست چگونگی طلاق در اسلام ... بلائی‌که فقط در جائی نازل میشود!که راه فراری باقی نمانده باشد، و آشتی و سازش مؤثر واقع نشود، و فرصتهائی‌که در طی طلاقهای متعدد پیش آمده بود، مفید نباشد و راه علاج اشتباهات آنان را در رفتار وکردار و اخلاق وادراک روشن‌نسازد.

بنابراین ، شعارها ونعره‌هائی‌که درانتقاد این سیستم‌ونظام، از حلقوم گروهی خارج میشود، برای چیست؟ .. آنها میگویندکه زن همیشه درمعرض خطرخارج‌شدن دوکلمه‌از زبان‌مرد است ! آیا واقعاً از نظر حقیقت اسلام مسئله چنین است؟ یا اینکه بعلت‌دوری قلبها از حقیقت اسلام وخالی بودن اجتماع از سیستم اجتماعی اسلام وخارج شدن حکومت ازدست اسلام، وضع چنین شده‌است؟

« مبغوض‌ترین حلالها پیش خداوند طلاق است » .

طلاق امر ناگواریست‌که فقط ضرورت ، آنرا ایجاب میکند . ولی اگر دلها فاسد شد واخلاق از بین رفت ورابطه‌ها آزاد وارزان! گشت‌ولاابالیگری شایع گردید: **فقط اجتماع فاسد مسؤل آنست** ، نه سیستم و رژیم دوراندیش و مصلحت‌بینی‌که اساس آن اجرا نمیشود .

راه اصلاحات اجتماعی، فقط گفتن حلال و حرام نیست ، بلکه واگذاری کارها و اداره امور آموزش و پرورش به اسلام است ودر اینصورت اسلام میتواند اجتماع را طبق تعالیم خود اداره‌کند . قوانین‌اسلامی برای جهانی وضع شده‌که درآن ، اسلام حکومت‌کند وبرای نظامی‌است‌که برپایه اسلام استوار باشد و برای‌اجتماعی

۱ـ جای تعجب استکه استاد سید قطب میگوید این شرط صحیح است در صورتیکه درهر عقدی هرگونه شرط مخالف کتاب‌الله لغو وبلااثر خواهد بود . البته چنانکه در پاورقی قبلی مربوط بطلاق گفتیم زن فقط از طریق وکالت میتواند همچو حقی را بدست آورد واز نظر فقه در صورت وجود یکی از «**عیوب خمسه**» درمرد، زن حق فسخ عقد را ، مستقلا دارد. برای مزید توضیح بکتب فقهی‌باب‌نکاح مراجعه شود .

استکه اسلام آنرا تربیت نموده باشد بگذارید اسلام حکومتکند تا ببینید چگونه مردم را تربیت نموده ووجدانها را بیدار میسازدو چگونه دستهای خائنین ولاابالیها را کوتاهکرده واراده اسلام را عملی و محقق مینماید .

ما فرض کنیمکه مسئله طلاق را در اجتماع مریضوسستبنیادی مثل اجتماع ما آنطورکه میگویند مقید سازیم . ولی باید پرسید : آن چیستکه زن برای عزت واحترام خود میخواهد؟ آیا میخواهد **«مرد»** آنرا از دلخود بیرونکند و **«قانون»** آنرا حفظ کند؟ میخواهد که طلاقوی بازیچه‌ای دردست این و آن شود و تازه آزادهم نشود وبا بازی باآن ، مشکلاتی در خانه ایجاد شود؟ من نمیدانم اینچه عزت واحترامی استکه اینزنان بیکار وبازیگر، برایزن میخواهند! در صورتیکه خداوند برای آنان عزت واحترام خواست و آنان آنرا بااعمال خود طردکردند ودر سایه آن ، امروز زنان بمثابه کالائی ارزان ، درکوچهوبازار ریخته‌اند! .

زناشوئی رابطه مقدسی استکه بدون رضایت ورغبت طرفین استوار نمیشود و بدون آن، ادامه‌هم نمی‌یابد. و سیستم طلاق در اسلام تنها ضامن بقای اصول انسانی آنست و اگر پس از همه اینکوششها و آشتی‌ها بهم‌خورد معنی این ، آنستکه دیگر این پیوند قابل دوام نیست و صلاح هردو همسر دراینصورت درآنست که‌از همدیگر جدا شوند و بزندگی جدید دیگری روآورند:

نساء۱۳۰ واگر جداشوند، خداهمه را ازگشایش خویش بی‌نیاز کندکه خداوسعت‌بخش و داناست.

تعدد زوجات

موضوع تعدد زوجات . . مسئله دیگری استکه همانند مسئله طلاق بلای آرامش است ولی در موقع ضرورت وظیفه‌ای بعهده دارد ، تعدد زوجات از نظر اسلام صرفاً یک مسئله‌ایست بمثابه پیش‌گیری اجتماعی‌که بوسیله آن خطرهای گوناگونی رفع میشودکه بالاتر از خواستهای زنان یامردان است. شاید بجا بود که دراین‌باره درفصل آینده **«صلح‌وآرامش اجتماع»** بحث میکردیم، چون این مسئله با آن بحث بیشتر مناسبت داردولی شاید خیلی‌هم

از مسئله **«صلح‌وآرامش‌خانه»** که‌مورد بحث ما است، دور نباشد واصولا از نظر طرز فکر اسلام درباره هستی و زندگی فردوخانه‌و اجتماع و انسانیت ، همه اجزاء بهم‌آمیخته وهمکار وهمگام‌همدیگر هستند .

غوغاهای عریض و طویلی درباره داستان تعدد زوجات‌دراسلام منتشر میشود ولی‌باید دیدکه آیاواقعا این‌امر یک آفت خطرناک!! در حیات اجتماعی است؟ بلکه **آیا میتواندکه این مسئله روزی از روزها خطری‌ازخطرها باشد؟** آیا ما نیازمند قانونی خواهیم‌شدکه بااین موضوع مخالف ومناقض باشد ؟ یا این فرصتی را که‌اسلام بوجود آورده مقید خواهد ساخت؟ من بادقت مینگرم و می‌بینم‌که هرمشکله‌ی اجتماعی جز موضوع تعدد زوجات شاید روزی نیازمند تعدیل و تقیید واضافه قانون گردد، ولی مسئله تعدد زوجات‌که خودبخود حل میشود، جزدر صورت نیازمندی اجتماع و درصورتی که‌اوضاع وخواستهای اجتماعی اجازه ندهدبوقوع‌نمی پیوندد .

اصولا این مسئله‌ایست‌که باید درآن ، بیشتر آمار وارقام را به قضاوت بطلبیم، ودرآن‌نظریه‌ها و قانونهارا دخالت ندهیم من نمیدانم‌که چگونه این مسئله سرزبانها افتاده و چرا مورد بحث وانتقاد قرارگرفته است .

هر ملتی مرکب اززنان ومردان است وهنگامیکه تعداد مردان توانا و آماده بازدواج وزنان‌صالح به‌زناشوئی درمیان‌آن، بموازات همدیگر رسیدند عملا امکان‌پذیر نخواهد بودکه مرد واحدی بیشتر اززن واحدی را بهمسری برگزینند. . برای اینکه اینجا، جای‌حکومت آمار وارقام است.

معنی دست یافتن مردی به بیش‌از یک زن در اجتماعی ، آنست‌که درآن‌محیط تعدادزن بیشتربوده و تعداد مردان دربرابر آن بحد کافی نبوده است. والبته فرقی نداردکه فقدان شوهربرای زنان حقیقی باشد و حقیقتاً درمقابل زنان تعدادمردان‌کم باشد، یا اینکه عملا چنین شده باشد ، یعنی مثلا تعداد زنان پابسن‌ازدواج‌گذاشته بیشتر از مردان باشد یا بیشتر از مردانی باشدکه از هرجهت‌توانا وآماده ومتمایل بازدواج هستند .

پس‌اگر تعداد حقیقی یا حکمی زنان صالح به زناشوئی زیاد

نبود، چنانکه گفتیم قهراً هیچ مردی ـ حتی اگر مایل‌هم باشد و بخواهد ـ بیش‌ازیک زن ، نمیتوانند پیداکنند و بدینترتیب مسئله خودبخود واز طریق حکومت آمار وارقام ، حل میشود .

اما اگر توازن و تعادل در میان اجتماع بهم خورده‌باشد، قهراً تعداد مردان صالح به زناشوئی از تعداد زنان‌کمتر میشود(۱) خواه‌کمی وقلت ازنظر عدد باشد ، چنانکه‌پس‌از جنگها

۱ـ ممکن استکسی بگوید : درست استکه در صورت‌عدم توازن تعدادمردان با زنان . راه عاقلانه همان تعدد زوجات است، اما از کجا که آمار مردان از زنان کمتر باشد ؟

قبل از همه چیز لازم است اینمعنی بعنوان مقدمه دانسته شودکه اسلام‌دین منطقه‌ای یانژادی یاقومی و یا مخصوص بیک زمان نیست، بلکه عبارت از یک سلسله قوانین ومقرراتیستکه برای جمیع افراد بشر و در جمیع ازمنه وامکنه جعل و تشریع شده است. از اینجهت بایستی هنگام قانونگذاری تمام حالات و شئون مراجتماعی را در نظر گرفته مواردیکه بطور استثناء و اتفاق ـ چه بحسب زمان و مکان وچه بحسب حالات ـ ممکن است پیش بیاید مورد توجه قرار داده باشد .

حال‌که این مقدمه روشن‌گردیده است لازم است مطالب زیر را دقیقاًاززیرنظر بگذرانید :

۱) با آنکه زن معروف بجنس لطیف است در عین حال بطوریکه آمار و تحقیقات علمی نشان میدهد از لحاظ زنگی عمرش طولانی‌تر از مرد بوده وکمترطعمه حوادث و مرگ میشود. ولی مرد درکوران زندگی مثل‌آنکه مقاومتش دربرابر امراض وناملایات کمتر است و بیشتر اززنها طعمه دژخیم مرگ و نابودی میگردد.

«در اتازونی آمریکا طبق سرشماری سال ۱۹۵۷ تعداد مردان ۱۸ ساله ۵٤۵۹۰۰۰۰ نفر و تعداد زنان ۱۸ ساله ببالا ۵۷۲۵۷۰۰۰ نفر میباشد. و درفرانسه نیز طبق آمار رسمی تعداد زنان ۱۸۰۰۰۰۰نفر بیش از مردان است» (طلاق و تجدد ص ۳۵) .

روزنامه اطلاعات شماره ۱۱ر۹ر۳۵ در این باره اینطورمینویسد : درفرانسه بطوریکه احصائیه نشان میدهد در مقابل هر۱۰۰ دخترنوزاد ۱۰۵ پسر بدنیامیآید ولی در عین‌حال زنها درحدود ۱۷٦۵۰۰۰نفر از مردها بیشترند با آنکه تمام جمعیت فرانسه در حدود ٤۰ میلیون نفر بیشتر نیستند .

سبب اینموضوع اینستکه پسرها مقاومتشان در مقابل امراض‌کمتر از دخترها است از اینجهت ۱٪ آنها تاسن ۱۹ سالگی از بین‌میروند و الباقی از سن ۲۵تا٦۵ همینطور روبنقصان میگذارندکه در اینوقت در مقابل۱۵۰۰۰۰۰ زن۷۵۰۰۰۰ مرد بیشتر باقی‌نمیماند .

←

وحوادث بزرگــکه مــردان در آن بیشتر در معــرض خطر هستند چنین میشود ، یــا اینکه از نقطه‌نظر عدم توانائــی بــر زناشوئی بعلل اقتصادی ، خانوادگــی یا اجتماعــی ـ بوجود آمده باشد ... در اینصورت استکه برای مرد ، امکان داردکه بیشتر از یکـ زن را بعقد خود درآورد .

→

روزنامه اطلاعــات شمــاره ۱ر۹ر۳۹ همین مطلب را مفصل‌تر مینویسد: ... درچهل‌سالگی در برابر ۱۰۰ زن ۸۰ مرد ودر سن ۸۰ سالگی در برابر ۱۰۰زن۵۰مرد وجود دارد .

کیهان ۳ر۱۲ر۲۷ مینویسد : پرفسور «پترمداوار» استاد حیوان شناسی و تشریح‌مقایسه‌ای دانشگاه لندن عقیده‌مند استکه نسل مرد ، در جهان نسبت بزنان روبنقصان است .

بادرنظر داشتن مطالب و آماریکه در بالاگذشت آیا میتوان گفت همواره جنس مردها برابر بازنها بوده و تجویز تعدد زوجات مخالفــ بــاسنت خلقت‌است؟ مسلم پاسخ‌منفی خواهد بود.

۲) جنگها ، قتلها، نزاعها، کوران حوادث ، یکی دیگر از عوامل برهم‌زننده توازن‌و تعادل بین زن ومرد است.

مثلا بعداز آنکه جنگــ جهانی اول ودوم پایان پذیرفت ودر حدود۴۵میلیون‌نفر که اغلب آنها سربازان جوان ورزم‌آور بودندکشته شدند زنها وخانواده‌هائی بی‌پناه شدند . دراینوقت کاملامحسوس‌گردیده‌که جنس مرد در ممالکــ اروپائی وآمریکائی روبنقصان گذارده و تعادل بین آنها برهم خورده است.

یکروز روزنامه‌ها نوشتند : «پنج‌میلیون دختر در آلمان از غصه بی‌شوهری قصدانتحار دارند ، روز دیگر تحت عنوان: « **قحطــی مــرد در امریکا** » نوشتند : «**درحال حاضر در آمریکا ۲۰ میلیون دختر شوهرنکرده وجوددارد** که چون دستشان بمرد نمیرسدگرفتار اعتیادات وآلودگیهــای ناپسند میشوند» (خواندنیها شماره ۷۱ سال ۱٤) .

و همانطوریکه در متن تذکرداده شده هنوزهم این عدم توازن در آلمان‌غربی از بین نرفته است .

۳) غریزه جنسی و خاصیت تولید نسل در مردها تقریباً دائمی است و حال آنکه اغلب زنها در حدود پنجاه سالگــی قابلیت بچه‌آوردن را از دست میدهند . بنابراین آنمدتیکه زن از حیز انتفاع وپرورش طفل افتاده و نیروی جنسی مــرد همچنان بیدار و باقی است، چنانچه‌گرفتن زن دیگر برایش جایز نباشد، لازم میآید که در آنمدت اضافی‌که تقریباً در حدود چهل سال است، مرد از بهره‌برداری ازاین خاصیت طبیعی محروم باشد.

←

اکنون این وضع را بررسی‌کنیم .. نزدیکترین وروشن‌ترین مثالهای آن، «**آلمان**» استکه در مقابل هرمرد پابسن ازدواج‌گذاشته در سنین مابین ۳۰و۴۵ ، سه دختر بسن ازدواج رسیده‌دارد (۱) .

این یک حالت اجتماعی بهم‌خورده ایست و در اینجا باید انصاف‌دادکه قانونگزار عادلی‌که بخاطر اجتماع و بخاطر زن ومرد وبخاطر انسانیت میکوشد، چگونه باآن روبرو میشود ؟ .

دراین‌مسئله بیش از **سه راه حل**، نمیتوان‌راه‌دیگری‌تصورکرد:

راه حل اول : هرمردی بیش‌ازیک زن نگیردودو زن بی‌شوهر



٤) بعلاوه ممکن است موارد استثنائی دیگری پیش آید که حکم بعدم جواز تعدد زوجات درآنموارد ، نه بصلاح مرد و نه بصلاح‌زن باشد. مثلااگر مردی از لحاظ قوای جنسی حادوقوی باشد و نتواند بایک زن‌که معمولا هفت و هشت روزرا درهرماه، در عادت و حیض بسر میبرد، بسازد و یا اگر زنی عقیم ویاطوری‌مریض شود که بکلی ازحیز انتفاع وبچه‌زائیدن بیافتد، آیادر اینگونه موارد چه‌بایدکرد ؟ آیا انتخاب‌کدام یک از راههای سه‌گانه زیر بهتر و شایسته‌تر است :

الف ـ شوهر ، زن عقیم و یا مریض خود را طلاق بدهد وزن‌دیگری بگیرد .

ب ـ مرد، درعین آنکه زن عقیم ویا مریض خود را نگهمیدارد از راه روابط آزاد خود را کامیاب سازد.

ج ـ شوهر باداشتن زن اولی خویش زن دیگری بگیرد واز لحاظ حقوق و مزایای زندگی ، بین آنها عدالت را رعایت‌نماید .

فکر نمیکنم هیچ آدم باوجدان و خردمندی در برتری راه سوم ، تردیدی داشته باشد .

٥) از آنجائیکه اسلام پیروان واقعی خود را شایسته‌ترین ملت روی زمین میداند، قانون تعدد زوجات را تشریع کرده تا ازاینراه پیروان روزبروز افزایش یابند و مصداق واقعی «ان‌الارض یرثها عبادی الصالحون » صورت گیرد.

درخاتمه، لازم است عبارت شیرین و پرمعنائی راکه دکتر «**گوستاولوبون**» درباره جواز تعدد زوجات اسلامی نوشته نقل نمایم: راستی من متحیرم و نمیدانم که تعدد ازدواج مشروع مشرق از تعدد ازدواج سالوسانه مغرب چه کمی دارد ، و چرا کمتر است؟ بلکه من میگویم اولی (تعددزوجات مشروع اسلامی) ازهرحیث بهتر وشایسته‌تر از دومی است . (تمدن اسلام و عرب ص ٥٢٦) .

۱ـ روزنامه اطلاعات ۲۹ر۷ر٤٠ درضمن مقاله یکی اززنان روزنامه‌نگار آلمانی، تحت عنوان «کارکردن زنان در بیرون خانه مشکلی بزرگ برای فرزندان بوجود آورده» آخرین آمار را چنین مینویسد : «.. **تعدادزنان آلمانی نسبت بمردان امروز ۰۰۰ر۰۰۰ر٦نفر (شش‌میلیون‌نفر) بیشتر میباشد** .» .

- درآلمان - بدون آشنائی بامردوخانه‌وخانواده وکودک وزندگی!. باقی بمانند (۱) .

راه حل دوم : هرمردی بایک زن ازدواج کند و بـا او زندگـی زن و شوهری داشته باشد وبادو دختر دیگـر ، یابایکـی از آنان روابطی! داشته باشد تاآنان‌هم‌ازآشنائی بامردمحروم نباشند، ولی ازخانه وخانواده و کودک‌خبری نباشد واگر کودکی خواهی‌نخواهی بوجود آمد، آنرا یک کودک ناشی از جـرم وگناه بشناسد و در واقع، کودک کودک حرامزاده و نامشروعی باشدکه پدر مشخصی ندارد واین زن ، این ننگ را برای ابد برخود هموار سازد.

راه حل سوم: این‌مرد بیشترازیک زن‌بگیردوزنهای‌بی‌شوهرهم ازروح عاطفه شوهری وصفای خانه وآرامش‌خانواده وراحتی‌کودک بهره‌مند شوند و روان آنان از آلودگی بجرم وناراحتی ارتکاب‌گناه وتشویش وجدان ، پاک بـاشد واجتماع‌هم از بلای خـانمانسوز هرج‌ومرج و پیدایش حرامزاده‌ها و شیوع فحشاء در امان بماند و توده مردم‌هم درسایه این قانون از اختلال وبهم‌خوردن تـوازن در نسل آینده ، نجات یابد و لااقل در نسل جدیدپس‌از جنگ، توازن وتعادل برقرارگشته واختلال ازبین برود .

بنظرشما!کدام‌یک ازاین سه راه حل برای‌انسانیت مناسبتر، وبرای مردی و مردانگـی سزاوارتر ، و برای خودزن گـواراتر و شرافتمندانه‌تر است ؟.

۱- لازم است عین خبریراکه مجله خواندنیهـا (شماره‌۵۶سال‌۱۵) و همچنین روزنامه اطلاعات (شماره ۱۵ر۱۱ر۳۹) در این باره نوشته‌اند ، برای شما نقل‌کنیم: «پنج میلیون دختر در آلمان از غصه نداشتن شوهر قصد انتحار وخودکشی‌دارند..»

«پروین درباره علت اقدام بخودکشی اظهار داشت ... نظر باینکه دراینمدت (۳۰سال) کسی حاضر نشد بامن ازدواج‌کند بهمین جهت از زندگی سیر شده‌ام و تصمیم بخودکشی گرفتم ».

بنابراین نمیتوان‌گفت آنعده زنان اضافی درمدت عمر از مرد محروم باشند . زیرا زن همچنانکه درخود نیازمندی شدیدی نسبت بامور ضروری زندگی از قبیل : خوراک ، خواب، استراحت وغیراینها احساس میکند ، همچنین یک عطش‌باطنی ویک گرسنگی مخصوص در خودمی‌یابدکه جزاز راه اتخاذ همسر و تشکیل خانواده وتولید نسل وتربیت فرزند وبالاخره اطفاء غریزه جنسی، آن عطش و گرسنگی رفع نمیشود .

این حقیقتی استکه نمیتوان ازآن فرارکرد: یاباید این باشد، یاآن، ویا آن دیگری! . و برای احساسات‌شاعران وخواست افراد وگزاف‌گوئی گروهی، هیچگونه مجال ومیدانی باقی نمیماند ، این یک ضرورت اجتماعی و ضرورت روحی‌وحیاتی است ومواجهه با آن بایستی در حدود حقیقت وواقعیت باشد نه درعالم خیالات و اوهام وافسانه‌ها.

آلمان مسیحی‌که دین ومذهب وی تعدد زوجات راتحریم‌میکند، اکنون راهی جز راه اسلام نیافته است، در صورتیکه مذهب رسمی وی اسلام نیست !!



شاید کسی بگوید : در دنیای‌امروز ، زن میتواند کارکند و بنابراین برای ادامه زندگی احتیاجی به مرد ندارد !...

بزرگترین تهمتها برفطرت و طبیعت وواقعیت، همین‌گفتارپوچ وبی‌اساس است .

نیاز زن به مرد ، همانند نیاز مرد به زن ، فقط بخاطر خوردن و خوابیدن و حتی انگیزه‌های جسمی و جنسی نیست ، بلکه در اعماق روح هرزنی ، نیاز شدیدی بوجود مرد ، وجود دارد .

برای زن ، وجود مرد ضروری است و البته احساس مرد نیز چنین استواصولا روح وعاطفه‌وصفای معنوی زن وشوهر مسئله‌ای نیستکه بتوان آنرا انکارکرد ، وهمین موضوع ، افسانه عامل اقتصادی راکه بعضی از مادیها فقط آنرا باعث نیاز زن به مرد میشمارند، کاملا باطل‌کرده و طرد میکند .

مردان با اینکه ازنظر مالی واقتصادی احتیاجی به زن ندارند، ولی بدون زن و همسر واعجاب و تحسین وی از کارهای آنان ، احساس شادی و نشاط وفرح نمیکنند ... واین از اراده عالی خداوندی‌استکه در روح و جان هردو جنس ، این احساس ونیاز درونی رابودیعت‌گذاشته ، تا از اجتماع این‌دو ، اساس و بنیان زندگی پی‌ریزی‌گردد و هردو بسوی آینده‌ای‌تابناک و روشن ، و زندگی سالمی بروند.

ودرهر صورت مادامیکه در روی این زمین ، شرائطی بوجود میآیدکه در آن توازن وتعادل تعداد زن و مرد، بهم میخورد، بهترین راه حل وانسانی‌ترین‌کارها وسالمترین پیش‌گیریها ، همین‌راهیست که اسلام آنرا پیشنهادکرده و آنرا بـه ارقام وآمار حواله داده و بحال خود واگذارکرده‌که خودبخود حل گردد .

برای اینکه این مسئله جز از راه اعداد واقعی بوجود نمی‌آید. اگر ارقام اقتضا نکـرد، اگر بشرهم بخواهد ، اصولا تعدد زوجات مقدور نخواهد بود .

من از زنان ومردانی‌که غوغا براه انداخته‌اند و حقیقت را نمـی پذیرند و بدیهیات را انکار میکنند، میپرسم : آیا شمابخاطر دارید که روزی از روزها، یکـ جوان‌مصری خواسته‌باشد ازدواج‌کند ولی بعلت مرد طمعکار و شهوتران و عیاش بوالهوسی نتوانسته بـاشد به دختری دست یابد ؟ و بعلت آنکه آن مرد بیش ازیکـ زن‌گرفته، زن دیگری برای همسری آن جوان پیدانشده‌و آن‌جوان اززناشوئـی محروم شده‌باشد ؟...

آری! من شاید بخاطر داشته باشم‌که فقط بعلت ثروت زیاد ، یاحادثه ناگوار ، یاشهوت حیوانی، مردی به تعدد زوجـات رسیده باشد- البته اسلام در اینصورت نظریه خاصی داردکه درباره آن بحث میکنیم - ولی من سئوال میکنم : آیا این مرد، درواقع زنی‌را از دست مرد دیگری ربوده ، یا آنکه در اجتماع زن بی‌شوهری پیدا شده بودکه در مقابل آن، مردی پیدا نمیشد؟ واگر این زن‌بی‌شوهر، بی‌همسر نبود آن حیوان‌شهوتپرست وثروتمند نمیتوانست بسراغ آن برود ... آیا در این بحث وجدالی هست؟

شایدگفته شود: عوامل اقتصادی و مادی ویا عوامل اجتماعی! میتوانند برای دست یافتن به بیش از یکـ زن، برای گروهی مؤثر باشند وعده‌ای رامحروم سازند، پس وجود زنان زیادی وبی‌شوهر، نمیتواند دلیل کافی برای نقص حقیقـی تعداد مردان باشد ، ولـی میتواند دلیلی برای نقص توانائی اقتصادی اجتماعی‌گروهی ازمردان باشد .

البته این ، مطلب صحیح و درستی است : ولی راه علاج آن چیست ؟

علاج و حل اساسی این مشکل ، مربوط به اصلاح آن اوضاع اجتماعی واقتصادی‌است‌که باعث این‌اختلاف درارکان اجتماع شده است وگرنه اصلاح ظاهری یا مقید ساختن حق ازدواج، نمیتواند مشکل را ریشه‌کن‌سازد .

اگر کار بدست اسلام باشد، اصولا همچو اختلال اجتماعی و اختلاف اقتصادی بوجود نمیآید، برای اینکه اسلام در طبیعت و حقیقت خود ، ازهر جهتی تعادل و توازن رادراجتماع برقرارساخته وهمه‌گونه تضمینهای‌کافی را برای همه اعطا میکند و از همین تضمینها آنست‌که زن در ضمن عقد شرط کندکه بواسطه زن‌دیگری، براوضررنرساند و این شرط همیشه از آن زن است و اگر عملی نشد ، زن میتواند طلاق خود را بخواهد .

اسلام‌کار را بطور بنیادی اصلاح میکند وجزئیات راخودبخود بحال اعتدال در میآورد و مسئله را بطور جدا ازهم وبشکل اجزاء متفرقه باحلهای‌کوتاه و تنگ وباریک حل‌نمیکندکه ازدوقدم‌انسان فراتر نرود ! ، چنانکه نتیجه خواست یاوه گویان است، بلکه همه مسائل را درکنارهم ، درجنب‌هم ویکجا ، از اساس وریشه اصلاح میکند .

از اینجاست‌که اسلام ازنظر دور نمیداردکه گروهی از مردم، طبیعت‌های غیرعادی دارند و به یک زن اکتفا نمیکنند و بایستی تجدید فراش کنند! و اگر این امر بطور صحیح و آشکار و مشروع انجام نیابد ، درگوشه و کنار ، بهرنحوی‌که شده ، از راههای نامشروع اقدام میکنند، و بدینترتیب وضع اجتماع بهم میخورد، چنانکه وضع زن رسمی و قانونی هم طبعاً بهم میخورد و شک و ظن محیط خانه را پرمینماید و آرامش وصلح ازفضای خانه میرود.

آیا احتیاط صحیح آن نیست‌که برای همچو طبیعت‌هائی ، در دائره قانون وزناشوئی منظم و شرافتمندانه، اجازه بدهیم تابجای ناپاکی وآلوده ساختن خود ودیگران واشاعه فحشاء بین مردم ، درآن راه قدم بردارد و همانند اروپائی‌که تعدد زوجات پاک انسانی را تحریم‌کرده، درهرمیدان ومجالی ، تعدد ناپاک وروابط نامشروع بوجود نیاید ؟

اگر این واقعیت های زندگی درعدم تعادل تعداد زنان و مردان

وجود نداشت ، برای اسلام کاملا مقدور بودکه ایـن خواستها را بلاجواب بگذارد وباکیفر وفشار، مردم راوادار به‌اکتفا بـه یکـ زن بنماید. ودرهرصورت ، مسئله سرانجام به آمار وارقام برمیگردد، وتنها قاضی مسئله ، بدون هیچگونه قید و حدی، باآنست.



شاید باز دراینجا ، برای جدال‌گفته شود : اگـر مسئله چنین است ، پس چرا اسلام برای تعدد زوجات حد اعلائی‌قرارداده است؟ وچرا اینرا بعهده شرایط واوضاع و آمار واگذار نکرده است ؟ .

این یکـ اعتراض جدلی است، وگرنه بایدبگوئیم‌که این‌اجازه وفرصت ، در نظر اسلام مربوط به یکـ ضرورتـی است و موارد ضرورت، مسلماً درچهـارچوب احتیاج ونیاز ، منحصر میشود، و بالاترین مراحل آن ، همان چهار است . برای اینکه اختلال نظم و تصاعد آمار ، عادتاً به بیش از این حد نمیرسد، بلکه نوعاً به‌کمتر از آن میرسد، و بـرای اینکه محدود ومقید ساختن دلیل آنست‌که مطلق‌گذاشتن، قاعده وبرنامه زندگی‌دراین‌مسئله نیست وعلاوه‌همین اجازه‌هم باشرط امکان عدالت، مقید شده است :

نساء۳ واگر بیم داریدکه عدالت نکنید ، فقط یکـ زن.

وعدالت دراینجا ، عدالت در انفاق و نگهداری و برآوردن همه جانبه‌ای خواستهای مالی و جسمی وروحی میباشد. اما عاطفه‌قلبی که درمظاهر زندگی مؤثر نمیباشد، عدالت درآن دردست بشرنیست، وآخرین چیزیکه باز دراین‌باره خواسته میشود آنست‌که کوچکترین ظلم وستمی درکار نباشد تادیگری بمثابه معلقه وبلاتکلیفـ نباشد:

نساء ۱۲۹ هرگـز نتوانید میان زنـان عدالت‌کنید وگرچه بشدت بخواهید، پس جـوربینهایت نکنیدکه او را بلاتکلیفـ واگذارید .

آنهائیکه مسئله راتنها از زاویه واحدی می‌بینند ، این امر را ضرری به زن نخستین میدانند ، ولـی همین‌زن اولـی ، وقتی بـا انصافـ خواهد بودکه خود را بجای زن بی‌شوهر بگذارد. آیا اگراو زن بی شوهری بود ومـرد همسرداری بسراغ او میرفت‌که بـا او

روابط مشروع‌زن وشوهری داشته باشد ، آیا این زن حاضر بقبول نبود ؟

همچنین باید شرایط موقعیت‌های بیشمار دیگـری را در نظر آوریم : مثلا زنی مریض است ومردوی نمیخواهد او را طلاق دهد ولی درعین‌حال ادامه زندگی با ایـن وضع مشکل است، یـابچه‌دار نمی‌شود و مرد میخواهد صاحب اولادی شود ، آیا در اینصورتها عقل وانصاف چگونه قضاوت میکند ؟.

اسلام ، بدینوسیله صلح و آرامش را میخواهد وباتمام‌شرائط وامکانات در فکر چاره‌جوئی است،وهمه انگیزه‌هاوضرورتهای‌زندگی را بحساب آورده و دردها ورنجها را باهم مقایسه‌کرده وکوچکترین آنها را انتخاب کرده است . اما حساب زنان ومردان بیکار ... از حساب اسلام جداست و طرز فکر اسلام بالاتر وبرتر از آنستکـه برای غوغای مقلدانه و مغرضانه ، ارزشی قائل شود.

تکافل خانوادگی

از مسئله زن و شوهرکه میگذریم، می‌بینیم‌کـه اسلام مسئله آرامش خانواده‌ای راکه «**خانه**»آنها را باهمدیگر جمع‌کـرده است ، مطرح میسازد وروابط آنانرا منظم میکند و تکافل و تعاون لازم را بین همه آنان برقرار مینماید. در تکافل ، حقوق وواجبات ومزایا و تکالیفی استکه برگشت همه آنها به اعتماد متقابل و اطمینان بـه زندگی و آینده و احساس آرامش واستقرار است .

فقط عاطفه مادری استکه نگهداری فرزند و کودک را بعهده میگیرد و تنها عاطفه پدری استکه میتواند مخارج کمرشکن وی و مادر وی وخانه را بدوش بکشد، ولی اسلام علاوه برعاطفه،تکلیف مشکل و صریحی را برآن میافزاید ونقش آن دراین مسئله، همانند نقش وی در جوانب مختلف زندگی است . او نخست‌بذر عقیده را در روح می‌پاشد ووجدان را بیدار میسازد ، ولی‌تکالیف ووظائف رامبهم و بحال خود نمیگذارد وانجام آنها را تنها به‌وجدان وعاطفه حواله نمیدهد ، بلکه آنها را صریحاً روشن نموده وبا قانون تأیید میکند .

همین موضوع را در حق**کودکان** نیز انجام میدهد :

بقره ۲۳۳ مادران ، فرزندان خویش را ، دوسال تمام شیر دهند ، برای‌کسی‌که خواهد شیردادن راکامل‌کند صاحب فرزند خوراک وپوشاک آنها را بشایستگی عهده‌دار است ، هیچکس بیش‌از توانش مکلف نمیشود ، هیچ مادری بسبب طفلش زیان‌نبیند و نه صاحب فرزند بسبب فرزندش .

اما پدر و مادر ، درقبال آن حق خود را دارند ـ دراسلام در قبال هرحقی وظیفه‌ایست ـ دراین حق چیزهائیست‌که مناسب مقام پدر ومادری است: احترام ، اطاعت، ادب، نرمی در دوران پیری . تاآنجاکه الفاظ وعباراتی‌که قرآن درباره این معانی بکار برده ، دارای نوازش و نرمش و عاطفه ومهربانی است :

اسراء ۲۳ـ۲٤ پروردگارت مقرر داشته‌که جز اورا نپرستید و باپدر ومادرنیکی‌کنید، اگر یکی از ایشان یا هردوشان نزد تو، به‌پیری رسیدند ، بآنها مگو: ملول‌شدم، وتندیشان مکن و با ایشان سخنی ملایم‌گوی. بامهربانی جنبه کوچکی وافتادگی برای ایشان پیش‌آر وبگو:پروردگارا، چنانکه مرا از کودکی تربیت‌کرده‌اند ، برآنها رحمت‌آر.

ومادر، بخاطر رنج وزحمتی‌که‌کشیده ، حق بیشتری دارد .

لقمان۱٤ وانسان را در مورد پدر ومادرش،که باناتوانی روز ـ افزون، حامله‌وی بودواز شیربریدنش پس ازدوسال‌شد، سفارش‌کردیم‌که من و پدر ومادر خویش را سپاس‌دار، و سرانجام ، بسوی من است.

بایستی دردوآیه شریفه بالا، دقت‌بیشتری شودکه چگونه‌میان «**احسان‌به پدر ومادر**» رابا «**پرستش‌خدا**» (دراولی) و«**تشکروسپاس از پدرومادر**» رابا «**سپاس‌برای‌خدا**» (دردومی)نزدیک ومقارن‌کرده است. ودر این اقتران، نکته‌روشنی است‌که شاید برکسی پوشیده نماند .

این تکافل ، بین‌همه‌افراد خانواده پخش‌میشود : نخست نزدیکترین فرزندان به وظائف مربوطه قیام‌کند و سپس اقوام و ذوی‌الارحامی‌که پس‌از آنهانزدیکترند. ارث‌را نیز نخست نزدیکترین

اولاد میبرند و سپس بترتیب،کسانیکه درمرحله بعدی‌هستند (۱). تادرداخل خانواده یک نحوه‌تأمین‌اجتماعی بوجودآمده‌باشد، والبته این غیراز تضمینهای اجتماعی واجب برجماعت وحکومت است، و گفتارما درباره آن بزودی میآید .

این تکافل خانوادگی وسیع و همه‌جانبه‌ای ، بضمیمه نظام اسلامی درمسائل‌خانه، پایه‌های آرامش‌وامنیت در محیط خانوادگی را استوار میسازد .

وشعار اسلام دراین‌زمینه ، همانستکه در ابتدای این فصل بآن اشاره کردیم :

« فردیکه درخانه خود از صلح و آرامش‌بهره‌مند نشود ارزش واقعی صلح را درک نخواهدکرد و طعم آنرا نخواهد چشید وهرگز فردیکه در اعصابش ناراحتی ودر روحش تشویش ودر دل وجانش نگرانی واضطراب باشد، هوادار صلح نخواهدبود. »



۱ـ طبقات ارث سه‌تا است، وهریک دارای درجات متعددی است ۱ـ پدر و مادر و فرزندان ۲ـ اجداد و برادر و خواهر ۳ـ عموها، عمه‌ها، خاله‌ها و دائی‌ها... وهمینطورالبته بحث درباره « ارث از نظر اسلام » خود نیازمندکتاب مستقلی‌است.

صلح و آرامش در جامعه

صلح و آرامش در جامعه

در اجتماع ، مصالح وانگیزه‌ها ومنافع ، باهمدیگر تصادم‌پیدا میکنند ، دادوستد ، اخذ واعطاء ، بیشتر وزیادتر میشود . افـراد دگرگون میشوند ، جماعات و توده‌ها معامله نموده ونیروها وقدرتها در همدیگر تأثیر مینمایند. فرد، خانه ، خانواده در اجتماع مندمج ومستهلک میشوند، و برهمه اینها، این دیواربزرگ احاطه میکندو، شامل همه‌کوششهای آن میشود ، و تمام روشهـای آنـرا منعکس میسازد و درهـر میدانی در آن تأثیر میکند و تحت تأثیر آن قرار میگیرد .

در جائیکه بعضی از مکتبهاومذاهب اجتماعی میگویندرابطه‌فرد بافرد دیگر همیشه رابطه تزاحم وتصادم است وارتباط هرطبقه‌ای باطبقه دیگر، همیشه ارتباط فشار وزور واجبار است، درهمچوجائی اسلام میخواهدکه رابطه و پیوند همه آنان، پیوند دوستی ومحبت، رابطه تضامن و تعاون وارتباط وامنیت وآرامش باشد ومیگوید:

اساسی‌که زندگی آنان برپایه آن استوار است، اساس‌تناسب بین حقوق ووظائف ، و تعـادل میان سود و ضرر ، وتـوازن بین کوشش وپاداش است. و میخواهد ثابت‌کند که هدف زندگـی همه آنان باید ادامه وامتداد حیات ورشد و تکامل آن بوده‌ودرهرکوشش ونیت وکاری هدف همه، توجه بسوی خدا و آفریدگارزندگی‌باشد.

از اینجاست که هرکوشش فـردی ، همانند هـرکوشش وکار اجتماعی ، به صلح و آرامش‌کلی و عمومی منتهی میشودکه‌جامع‌همه

انگیزه‌ها و روشهای مختلف و نیروها وقدرتهای گوناگون وافراد و جماعات متعدد است. برای اینکه در همچو اجتماعی ، افقی بالاتراز افق مصلحت‌های زودگذرکه موجب‌کینه‌توزیها و دشمنیها میشود ، وجود دارد و بمردم نشان داده میشود .

اصول‌مکتبهاومذاهب غربی، نسبت‌به محیط هائی‌که‌درآن‌بوجود آمده‌اند ، کاملا ! منطقی بنظر میرسد . محیط تمدن مادی غربی‌که‌در زندگی هیچگونه هدف و مصلحت دور وغیر نزدیک راقبول نمیکند وهرگونه مسئله معنوی وغیرمادی را از انسان طرد مینماید، وبدون شک درصورتیکه برسراسر زندگی، این طرزفکر مادی‌حکومت‌کنند ، میدانی جز برای جنگ طبقاتی بیرحمانه ، باقی نخواهد ماند .

در همچو محیطی، مجالی جز برای قوانین «**کار**» و«**امکانات بهره‌برداری بیشتر**» وجود نخواهد داشت واز اینجاستکه مسئله «**جنگ طبقاتی**» یک حقیقت مادی بوقوع پیوسته‌ای‌میشودکه راه فراری ازآن نیست وامیدی به نجات ازآن وراهی برای انکار آن وجود ندارد .

ولی اگر برای زندگی، طرز فکری مانند طرز فکر جامع‌الاطراف اسلام، حکومت‌کند وهنگامیکه نظریات اجتماعی اسلام، راه خودرا به اجراء عملی بازکند، ووقتیکه قانون‌اسلامی، آنطورکه‌خداخواسته ومیخواهد ـ نه آنطورکه گروهی میخواهند! ـ اجراشود ... در این صورت مسئله « **جبرتاریخ** » ومسئله حتمی! « **جنگ‌طبقات** » ... افسانه‌ای بیش نخواهد بود و به هیچ واقعیت و منطقی مستند نخواهد گشت. برای اینکه اینها در محیط دیگر و سیستم و نظام دیگری حکومت میکند، حکومتی‌ناشی ازنفوذکامل افکار مادی‌محض، که هیچگونه هدف عالی زندگی و نتیجه غیرمادی را نمی‌پذیرد .

البته اسلام ، این صلح وآرامش جامع را بحساب فردیابخاطر جماعت یا براساس مصلحت طبقه خاصی وبرضد طبقه دیگری، یا بنفع‌دستگاه حاکمه‌ای برپانمیدارد، بلکه آنرا بخاطر همه‌وبرای‌همه برپامیدارد . اوپاداش هرکوشنده و نیاز هر محتاجی را میدهد و برای هرفرد، وهر هیئت وجماعتی، حدودخود را برای تحقق یافتن عدالت مطلقه وهمه‌جانبه‌ای، ترسیم میکند .

قانون اسلامی‌که آنرا فرد یاطبقه یاهیئت‌حاکمه‌ای وضع‌نکرده

است، قانونیستکه از تمایل به‌فرد یاطبقه‌یا گروهی‌دور است واز اینجاستکه این قانون ضامن جلوگیری از طغیان طبقه‌ای برضد طبقه‌ای بوده ، و پیشگیر آن جنگ طبقاتی استکه مکتبهای‌مادی آنرا یک موضوع حتمی وضروری میدانند. البته این‌مکتبهاحق‌دارند که چنین عقیده‌ای داشته باشند، چون در اجتماعات غربی دیده‌اند مسئله چنین است و در اجتماعاتی‌هم‌که میگویند اسلامی ! است – ولی اسلام ازآنها بیزار است– بازدیده‌اندکه مطلب از همان قرار استکه در جاهای دیگر میباشد ...

ولی بایدگفتکه این یک بررسی‌وقضاوت محلی بوده ومخصوص بمحیط خاصی است . محیطهائی‌که درپایه های اساسی خود با اصول زندگی در اسلام، کاملا مغایر است.

اکنون باید به‌ببینیم‌که اسلام چگونه این طرز فکر خودرادرباره صلح جامع و شامل مبتنی برعدالت کامل درزندگی تحقق‌می‌بخشد .

وجدان مهرومحبت!

اسلام بنای اجتماع را از درون ووجدان افراد شروع میکند، در اعماق روح ، بذر دوستی و محبت را می پاشد و نسیم رحمت و روح انسانیت رامی‌دمد!، .. مهر و محبت خالص انسانی ورحمت بشری پاک .

اسلام خاطره پیدایش مردم از شخص واحد را بیاد آنان میآورد ودر وجدان همه حس نزدیکی نسبی‌رابیدار میسازد وبرادری خدائی‌آنان را ، یادآوری‌میکند . هنگامیکه تاروپود وجودشان بااین احساسات لطیف و پاک آشناشد، بگذشت و بخشش و به صلح وآرامش نزدیکتر میشوند و علل واسباب اختلاف و جنگ سست میگردد وکاملا مقدور وامکان‌پذیر میشودکه نظامها وقوانینی برای تحقق بخشیدن باین صلح وضع‌کرده ، پیروزگردد . و همین وجدان بیدار بمثابه ضامن محکم اجرای قوانین و برنامه‌های اسلامی‌است. وبدینترتیب کاروان زندگی باآرامی وبزرگواری پیش میرود :

نساء۱ ای‌مردمان ! از پروردگارتان،که شمارا از یک تن آفرید وهمسر اورا از او آفرید و ازآنها مردان بسیار و زنان پدیدکرد ، بترسید از خدائی‌که بنام وی ازهمدیگرتقاضا

میکنید و از (بریدن) خویشاوندیهاکه خدامراقب شما
است .

اینچنین همه بشریت را درنسب واحد و خدای واحدگردهم میآورد و بدینوسیله عوامل اصلی جدائیها و نزاعها از بین میرود تااین پیوند بزرگ و ریشه‌دار ومحکم ظاهر گردد وشامل‌همه‌مردم، باهمه فرقه‌ها و نژادها ورنگها و زبانها وادیانی‌که دارند، بشود .

اما مؤمنان ، آنان طبعاً بهمدیگر نزدیکترند، چون باهمدیگر برای خدا برادرند ، آنان از نظر فکروعقیده‌که بنظر اسلام ازهرگونه پیوند و رابطه خون و نسب محکمتر است ، بهمدیگر میرسند :

حجر ۱۰ براستی که مؤمنان برادرند.

مثل مؤمنان در دوستی و محبت و مهرورزی باهمدیگر همانند بدنی است‌که اگر عضوی ازآن‌بدرد آید، بقیه‌اعضاء بدن نیزناراحت میشوند و پیامبر بهمین مردم میفرماید : «باهمدیگر دشمنی نکنید وحسد نورزید وازهم روگردان مشوید . وهمه، ای‌بندگان خدا، باهم برادر باشید» وایمان را درآنان منوط به محبت میداند ، تاهیچکس میان خود و برادرش فرقی نگذارد. دوری از برادر دینی خود را در بیش‌ازسه‌شب، جایز نمیشمارد: «برهیچ مسلمانی سزاوار و جایز نیست‌که از برادر خود بیش ازسه روز دوری گزینند. و ازهمدیگر ، وقتی بهم میرسندروبرگردانند ، البته‌بهترین آنان‌کسی است‌که بصلح و سلام پیشقدم باشد» .

رحمت، برادر محبت است، و خداوند همیشه خود را با آن توصیف میکند وباآن‌به پیامبر خود منت میگذاردکه‌آن را درقلب‌وی قرار داده است :

آل‌عمران ۱۰۹ بمرحمت خدا با آنها نرمخو شده‌ای اگر خشن وسختدل بودی از دورتوپراکنده میشدند .

و برمسلمانان نیز منت میگذاردکه همچو پیامبر مهربانی را برآنان فرستاد .

توبه ۱۲۸ شمارا پیغمبری از خودتان آمد،که رنج‌بردنتان براو گرانست ، و بشما علاقه دارد ، و بامؤمنان مهربان و رحیم است .

و قساوت وشقاوت‌را، دلیل‌کفر وتکذیب دین میداند :

ماعون ۱ـ۳ مگر آنراکه تکذیب جزا میکند ندیدی، همانستکه یتیم را بعنف براند و بغذادادن مستمندترغیب نکند .

رحمت فقط برای مسلمانان خوب نیست، بلکه برای همه افراد بشراست :

«بمردم روی زمین‌رحم‌کنید تا آنکه در آسمان است بر شما رحم‌کند» .

نه! بلکه اسلام باهمگانی بودن رحمت، قدم بزرگ خود را برمیدارد واز عالم انسان میگذرد و بجهان همه زندگان پا میگذارد و در قلب بشر ، نوراین وجدان و نرمش راروشن میسازد وتوجه آنرا به‌هرموجود زنده‌ای جلب میکند . پیامبر فرمود : «مردی‌درراه‌میرفت وسط راه تشنه شد، چاهی راپیدا کرد، پائین رفت و آب خورد ، هنگامیکه بالا آمد سگی رادید که‌از عطش ، نفس‌نفس میزند. مرد باخود گفت : این سگ نیز مثل من‌تشنه است،.. به چاه برگشت وکفش‌خود را پراز آب کرد و آنرابدندان گرفت و بالا آمد و سگ را سیراب نمود ، خدارا شکرکرد و خدا او را آمرزید. گفتند : یارسول‌الله! مگر در چهارپایان‌هم اجر و پاداشی‌برای ما است ؟ فرمود : آری درهر موجودزنده‌ای اجر وپاداشی برای شما است» .

این نهایت و غایت جوشش وجدان رحمت است . واین فقط عقیده وایمانستکه میتواند باپیوندهای بزرگ میان همه زندگان وبا یگانگی خالق ووحدت خلق‌درجهان هستی، بآن برسد واین‌همان عقیده‌ایست که سزاوار است **«انسان»** را در مرتبه اعلای‌این‌زندگان وموجودات بگذارد و آنرا **«خلیفه‌خدا»** درروی زمین قراردهد .

آداب فردی واجتماعی

برای اینکه اسلام صدق و صفا ، محبت ودوستی را دردل همه‌جای دهد، برای مسلمانان یک سلسله آداب فردی و اجتماعی تعیین می‌کندکه باین هدف عالی کمک مینماید، ومانع بیداری روح کینه وعدالت در دلها میگردد، واسلام از این‌آداب بلندپایه قبل از قانون تشریع‌میتواندکمک ویاری بگیرد- ولو اینکه ازهردو، بمثابه وسیله آلت استفاده میکند- برای اینکه رفتار پاک وادب نیکو و کردار خوب همه درمحیط زندگی اجتماعی، رضایت، اعتماد، اطمینان

و بشاشت ایجاد میکندکه شاید بتوان‌گفت از قانون وقانونگزارهم بی‌نیاز می‌سازد.

اسلام تکبروخودبینی و خودپسندی را دوست ندارد :

لقمان ۱۸ـ۱۹ مردم راتحقیرمکن ودر زمین بـه تکبرگـام مزن‌که خـدا خودپسندان‌گردنفراز را دوست نمیدارد، دررفتن‌خویش، معتدل‌باش وصوت خویش مـلایم‌کن‌که نـامطبوع‌ترین صوت ، صوت خزان است.

اسراء ۳۷ درزمین به تکبر، راه‌مروکه هرگز زمین‌رانخواهی‌شکافت وهرگز ببلندی‌کوهها نخواهی رسید.

«خداوند بمن وحی فرمودکه : تواضع و فروتنی‌کنید تـا کسی برکسی ظلم و ستم نکند واحدی براحدی فخـر و مباهـات نورزد» اسلام دراین ، طبیعت افراد را درنظر میگیرد، اومتکبرین رادوست ندارد و خودپسندان خودبین را مغضوب میشمارد و به مباهـات و افتخارکنندگان سخت میگیرد و برهمه آنـان خشم ونفرت وانزجار ابراز میدارد ، ولو اینکه باحدی‌از افرادهم ضرری نرسانده‌باشند ، برای اینکه تنها تظاهرآنان باین اعمال نکوهیده‌دردیگران نیزکبرو غرور برمیانگیزد و بدون قصد و عمد ، آنان را برابراز نفرت وانزجار برضد همدیگر، وامیدارد. اگراسلام‌کبروغرور را که خودبخودبکسی ضررنمیرساند، بدمیشمارد، مسلماً چیزهائیراکه به استقلال‌وارزش ومقام انسان لطمه میزند و احساسات آنانرا جریحه‌دار میسازد ، تحریم‌می‌کند :

حجرات ۱۱ـ۱۲ شماکه ایمان دارید گروهی، گروه دیگر را مسخره‌نکنند که‌شاید آن‌گروه از ایشان بهتر باشند ونه زنانی زنـان دیگر را مسخره‌کنندکـه شاید آن زنـان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را بلقب خطـاب مکنیدکه عصیان‌کردن ازپس ایمان ، نشانه‌بدیست و هرکه توبه نیاورد ، آنها ستمگرانند.

اسلام دقیق‌ترین و باریکـترین احساسات بشری را ملاحظه میکند و از«نجوی» ودرگوشی! صحبت‌کردن دونفر ، درپیش‌شخص سوم نهی میکند : «اگر سه‌نفر باشند دونفر بدون مداخله شخص سوم صحبت نکنند . این امر اورا آزار میدهد» واین یک ادب‌فردی

و یک تربیت روحی بسیار عالی ولطیفی است .

و در این راه استکه از منت‌گذاری بر نیکوکاری واحسان‌نهی میکند، منت‌گذاری خصلت نکوهیده‌ایست و شخصیت طرف را نیز ناراحت میکند واز اینجاستکه احسان و نیکی را منت‌گذاری از بین میبرد و بجای سپاس و تشکر ، ناسپاسی و نقمت راجایگزین میسازد :

بقره ۲۶۴ شماکه ایمان دارید ، صدقه‌های خویش را چون آنکس که مال خویش بریای مردم انفاق میکند و بخدا وروز جزا ایمان ندارد، بمنت واذیت باطل مکنید. حکایت وی مانند سنگی است خاره‌که خاکی‌روی آن بوده ورگباری بدان رسیده و آنرا بجاگذاشته ریاکاران ازآنچه‌کرده‌اند ثمری نمیبرند وخدا گروه کافران را هدایت‌نمیکند .

اسلام در این‌آداب،فقط جنبه منفی‌رانمیگیرد بلکه برای‌بیداری شعور واحساس مهرو محبت و دوستی ، بسوی راههای مثبت آن میخواند وباشاعه‌گفتار نیکوبین مردم دعوت میکند :

اسراء ۵۳ به بندگانم بگو آنچه راکه نیکوتر است بگویند

بقره ۸۳ بمردم نیک ونیکو بگوئید .

نساء ۸۹ چون شما را درود گویند درودی بهتر از آن گوئید یا همان را بازگوئید . که خدا حسابگرهمه چیز است .

اسلام مسلمانان را به «**سلام**» کردن وافشاء آن ، درهرمکان وبرهر انسان، اعم از آنکه بشناسند یا نشناسند ، دعوت میکند . فقط رابطه انسانی درآشنائی و برای تحیت‌گوئی و سلام‌کردن کافیست ، تا دلها بهم‌نزدیک شود واعتماد بهمدیگر بیشتر گردد : «کوچک بربزرگ وآنکه راه میرود برکسیکه نشسته ، وافرادکم . برگروه زیاد، سلام‌کنند» .

واز پیامبرصلی‌الله علیه‌وآله پرسیدند چه‌چیزاسلام بهتراست؟ فرمود : «اطعام بمردم‌کنی و بهرکسی که بشناسی یا نشناسی سلام‌کنی(۱) » . اسلام به نیکی‌کردن در قبال بدی دستورمیدهد:

۱- آقای جلال‌آل‌احمد درکتاب «**غربزدگی**» صفحه ۱۷ ، درباره «سلام‌اسلامی» میگوید : «اسلام .. هرگز بخونریزی برنخاسته بود. **سلام‌اسلامی صلح‌جویانه‌ترین شعاری است که دینی در عالم بخود دیده ...**»

فصلت۳٤ بدی را بآنچه نیکوتر است دفع‌کن‌آنوقت‌گوئی آنکه‌میان تو واو دشمنی‌ای بوده ، دوستی مهربان است.
فرقان٦۳ بندگان خاص خداوندرحمان‌آنکسانندکه برزمین سنگین میروند و چون جهالت پیشگـان خطابشان‌کنند، سخنی ملایمت‌آمیزگویند .

اسلام به عفو وبخشش وخودنگهداری در موقـع خشم وغضب دعوت میکند، البته نه برای‌آنکه کینه‌ای دردل‌ایجادشود،بلکه برای گذشت وعفوونیکی و انسانیت :

شوری٤۳ وهرکه صبرکند ودرگذرد، این ازکارهای مطلوب‌است .
تغابن١٤ اگربگذرید و چشم بپوشید و ببخشید، خدا آمرزگار و رحیم است .
آل‌عمران ١٢٤ آنهائیکه خشم خـود را فرو می‌برند و از مـردم در میگذرند .
شوری ۳۸ و چون بخشم آیند، ببخشند.

اسلام به گذشت و بزرگواری در معامله، در خرید و فروش دعوت مینماید. «خداوند رحمت کند مردمی را که موقع خرید وفروش، باگذشت و بزرگوار هستند». و به‌امانت داری امر میکند:

بقره ۲۸۳ اگر بعضی شما بعضی را امین شمرد، امانت‌دار امانت اورابايد بدهد .

و همچنین بخیراندیشی برای همه، درامور بازرگانی: «خریدار وفروشنده تاازهم جدانشده‌اند صاحب اختیار هستند، اگر راستگو باشند و صریح، بیع آنان مبارک خواهد بود و اگر کتمان کنند و دروغ‌بگویند برکت بیع آنان از بین میرود» .

اسلام عوامل ایجادکننده دشمنی و کینه را برمسلمین تحریـم میکند: مانند مجالس قمار که درنتیجه برد و باختها درآن بـوجـود می‌آید، و محافل عیش ونوش که عقل و اراده انسان را درنتیجـه استعمال مشروبات، ازاختیار او خارج میسازد:

مائده ۹۱ حق اینست که شیطان میخواهد با شراب و قمار میـان شما دشمنی وکینه افکند وازیـادکـردن خـداواز نمـاز بازتان‌دارد . آیا بس میکنید ؟ .

این چنین، آداب: فردی و اجتماعی ، روحی و درونـی، نقش

جود را در پاکیزه نگهداشتن هوای زندگی و اشاعه و ازدیاد دوستی و مودت دربین مردم ادا نموده و به‌بنیادگذاری و پی‌ریزی صلح در اجتماع ، در عالم واقعیت خارجی و ادراک و احساس،کمک میکند.

حس همکاری و تعاون

سپس اسلام‌همه‌افراد اجتماع‌رابازنجیر مصالح‌ومنافع مشترک بهمدیگر مربوط میسازد و در دل و جان آنان، حس همکاری وتعاون و تضامن، و احساس مسئولیت و وظیفه همگانی بنفع همه‌را تقویت میکند و حدود آزادی فردی را در مرز مصالح مشترکه و منافع‌همگانی قرار میدهد و بدینوسیله همه بخوبی درک میکنند که در اجتماع اسلامی‌هدف های مشترکی‌وجود داردکه «فرد» بتنهائی قادر بانجام آن نیست وبایستی‌همه، برای‌گسترش آن‌بین همه، همکاری وتعاون داشته‌باشند : «**همه‌شما بمثابه چوپان وگله‌دارید . وهمه شما از گله خود مسئولید ، پیشوا مسئول ملت ، مرد مسئول خانواده، زن مسئول خانه ، خادم وکارگر مسئول مال و کار ، است . همه‌شما بمثابه چوپان‌هستید ومسئول گله خود!**». «مثل شخصی‌که برحدود خداقیام نموده ودر آن واقع است، مثل گروهی استکه در یک کشتی‌وارد شوند، دسته‌ای بالای آنرا اشغال‌کرده‌وگروهی‌هم قسمت پائین آنرابگیرند وکسانیکه درقسمت پائین جای دارند همینکه آب‌برداشتند ، به سرنشینان قسمت بالا گذرکنند و بگویند : چه مانعی‌داردکه مادر طرف خودمان سوراخی بوجود آوریم و با شما سرنشینان کاری نداشته باشیم !.. اگر آنها را در برابر خواسته خودشان آزادگذارند همه هلاک میشوند واگر دستشان را بگیرند، همه نجات پیدا میکنند» (۱).

جماعت وتوده مردم مسؤلیت مراعات بیچارگان وکفالت حمایت همه‌جانبه‌ای آنان را بعهده دارند :

ضحی۹ـ۱۰ پس بریتیم تسلط مجوی و باسائل خشونت مکن .

ماعون۱ـ۳ مگرآنراکه تکذیب جزامیکند ندیدی ؟ همانستکه یتیم را بعنف براند وبغذا دادن مستمند، ترغیب نکند.

۱ـ بخاری و ترمذی

نساء۶ یتیمان را بیازمائید وچون بسن نکاح رسیدند ، اگر از آنها رشدی بدیدید ، اموالشان را بآنها رد کنید ، وآن را بافراط ، از آنزودترکه بزرگ شوند ، مخورید، هرکه توانگر باشد خودداری‌کند وهرکه فقیر باشد بشایستگی خورد.

ودرحدیث است: «هرکه‌غذای دونفر رادارد شخص سومی‌راهم باخود ببرد و اگر بقدر چهارنفر دارد پنجم یا ششم را ..» و «هرکه مرکبی فوق احتیاج خود دارد، زیادیش را به آنکه هیچ مرکبی‌ندارد بدهد، وهرکه توشه زائدی دارد به‌کسی‌که‌اصلا توشه ندارد بدهد» .

***

اسلام برای بنیادگذاری تعاون وهمکاری ، «**ربا**» ونزول‌خواری راکه موجب پیدایش‌کینه و عداوت دربین مردم میشود ، بشدت تحریم میکند ، و بکسی اجازه نمیدهدکه بعلت نیازمندی برادردینی خود ، از او سود حرام بگیرد ومالیاتی! بخواهد !

بقره۷۵ کسانی‌که ربا میخورند برنمیخیزند مگر چون آن‌کسی‌که شیطان بجنون آشفته‌اش میکند .

بقره ۲۷۸ شماکه ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید واگر براستی مؤمن شده‌اید ، از رباها هرچه باقی مانده رهاکنید و اگر نکردید آماده جنگ خدا و پیغمبر شوید .

مال وثروت ، باید بدون ربح، بدون سود ، برای نیازمندان بصورت قرض ووام پرداخت شودتا روح دوستی ورأفت ، مهربانی ومودت ، روح همکاری و تعاون اجتماعی در بین مردم تقویت‌یابد:

بقره ۲۸ اگر بیچاره باشد ، تاوقت توانائی باو مهلت داده‌شود. وگذشت باید بدون سختگیری و فشار بربدهکار باشد، زیرا مقام وارزش انسانیت چنین اقتضا میکند .

برای همین منظور اساسی، اسلام همچنین «**احتکار**» را رسماً تحریم میکند واحتکارچیان را ملعون ومطرود میداند ، زیرا آنها در جستجوی فرصتی هستند و از مکیدن خون بینوایان و درماندگان

سود های‌کلان خود رابدست میآورند وچمدانهای خود راپرمینمایند، وبدینوسیله روح دشمنی وکینه‌جوئــی را در دل مــردم تحــریک میکنند وبذر تعاون و همکاری را ازبین میبرند «هرکه احتکارکــرد مجرم وخطاکار است».

اسلام **غش ونقلب وکم‌فروشی** را نیز حرام میداند :

مطففین۱ــ۳ وای‌برکم‌فروشان،کسانیکه وقتی از مردم پیمانه گیرند تمام گیرند، وچون پیمانه بمردم دهند، یا برای ایشان وزن‌کنند ، بکاهند .

و«هرکس‌که برماغش‌کند از مانیست» و بازتحریم میکندکــه مردم چیزها را کم وکوچکــکنند و بــه کمتر از قیمتی‌کــه میارزد ، بدهند واین را فساد میشمارد:

هود ۸۵ وچیزهای مردم راکــم مکنید و درایــن سرزمین بفساد مکوشید .

سپس بمسلمانان دستوردادمکه همگی ، به ریسمان خدا چنگــ بزنند و همگی بــدور محور آن بچرخند و آن ریسمان را بگیرند . بدین‌ترتیب مسئله توحید ووحدت پروردگار و تعاون آنــان درراه خدا واجتماع همه لزوم اطاعت وی را اعلام میکند :

آل‌عمران ۱۰۳ همگی بریسمان خــدا چنگــ زنید و پــراکنده مشویــد و موهبت خدا را برخودتان بیادآرید ، آندم که دشمنان بودید و میان دلهایتان پیونددادد، وبموهبت‌وی برادران گشتید . برلب مغاکــی از آتش بودید و شمارا از آن برهانید .

مائده۲ نسبت بـه‌نیکوکاری وتقوی یار و یاور باشید ولــی از گناه ودشمنی جانبداری ننمائید.

این اساس ارتباط ها ، ورابطه رابطه‌هائیست‌که بالاخره همه در آن بهمدیگر میرسند و آنوقت بوحدتی‌که همه را جمــع میکند و بوظیفه‌ای‌که بعهده دارند ، پی‌میبرند ، وبدون شکــ **این سنگــ اول زیربنای صلح و آرامش اجتماعی است ودراستحکــام وبنیاد آن ، ارج بسیار دارد .**

هدفهای عالی زندگی

پس‌از همه اینها ـ یاقبل‌از همه اینها ! ـ اسلام صلح وآرامش را در اجتماع بدینوسیله برقرار میسازدکه فرد واجتماع، هردو را ازجهان محدود خود و عالم خودی، به دنیای بالاتر و وسیعتری میبرد... جنگ ونزاع، بیشتر بخاطر انگیزه های درونی ونیروهای فشاردیده انسانی، واز میدان‌کوچک وتنگی‌که باین نیروها اجازه کوشش وفعالیت نداده، پیدا میشود. و این در صورتی است‌که افقهای‌روحی، کوتاه میشود ومیخواهدکه بخیال خود بهدفهای‌زندگی برسد، وواقعیت‌های کوچک فردی‌یا واقعیت‌های محدود دسته‌جمعی واجتماعی میدان خیال وکوشش وکارمیشود!

اسلام بهمه اینها توجه دارد وفرد و جماعت را از تنگنای هدفهای‌کوچک ونزدیک مادی خارج میسازد تا در میدان هدفهای عالی وبزرگ زندگی بکوشش بپردازد .. از تنگنای باریک عمر کوتاه فردی خارج ساخته و به‌فضای زندگی عمومی بزرگ وارد میکند واز میدان نظریه ملیت ! و ناسیونالیسم! کوتاه بیرون‌کرده و به افقهای انسانی بزرگ وجامع وارد مینماید .

در اینجاست‌که فرداحساس میکند که تنها برای خود زندگی نمیکند ، بلکه برای همه انسانیت زندگی میکند . در اینجاست‌که جماعت وتوده مردم احساس میکنندکه فقط برای این نسل زنده نیستند بلکه برای همه بشریت زنده هستند . در اینجاست‌که مسلمانان احساس میکنندکه آنان اوصیاء و خلفاء خدا در روی‌زمین هستند واصولا خود، مالک خود نیستند بلکه کوشش آنان نیز برای خودشان نیست‌وزندگی‌آنان «**هدف**» نبوده‌وآلت وسیله‌ای‌بیش نیست وبنابراین ، درجائی‌که هدفهای عالی وجامع‌الاطراف زندگی منتظرهمه است، دیگر جائی برای نزاع فردی کوچک وکوتاه باقی نمیماند .

اسلام بمسلمانان میگوید :

آل‌عمران۱۱۰ بهترین دسته‌ایکه برای‌ این امت نمودار شده‌اند شما بوده‌اید، به نیکی وامیدوارید واز بدی بازمیدارید وبخدا ایمان دارید.

ومی‌گوید :

توبه۱۱۱ خدا از مؤمنان جانها ومالهایشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت ازآنها است، درراه‌خدا کارزارکنند، بکشند وکشته شوند، وعده خدا است‌که در تورات وانجیل و فرقان بعهده او محقق است .
وباز بآنان دستور میدهد :

آل‌عمران۱۰٤ بایستی‌گروهی ازشما به نیکی دعوت‌کنند ، وبمعروف امرکنند واز منکر نهی نمایند و اینان رستگارانند .

بدینترتیب چشمها و دلهای آنان را برای اصلاح همه جهان‌باز میکند : به امر بمعروف ونهی از منکر- نظارت ملی- به تحقق بخشیدن بمصالح جامع‌الاطراف انسانیت ... اما خودشان و دارائیشان ، اما مصالح ومنافع‌کوچک ونزدیکشان... همه وهمه را باگذشت وبزرگواری میفروشند .. می‌فروشند به آنچه‌که بهتر و ماندنی‌تر است .. وخداهمه اینها را از آنان خریده است.

مسلمانان وظیفه دارندکه در راه خدا جهاد وکوشش‌کنند ، تا کلمه خدا برتر وبالاتر از همه باشد و روی زمین را صلح وآرامش فراگیرد ، درراه‌این هدف بزرگ وعالی انسانی، دیگر،افراد ومنافع شخصی و شهوات ارزشی ندارند :

انفال ۳۹ آنها را بکشید تافتنه بپانخیزد و دین بطور کلی برای خدا باشد ..

«هرکه جهادکند تا کلمه خدا برتر وبالاتر شود ، آن در راه خدا است». «**هیچ‌ملتی جهاددرراه خدا راترک نمی‌کند، مگر آنکه بذلت وخواری دچار می‌شود**» .

مسلمانان به حمایت از بیچارگان وضعفاء و دفع آزار از آنان وکسب آرامش وامنیت برای آنان موظفند ، البته نژاد وعقیده‌آنان، مادامیکه بخدا ایمان دارند ، مورد نظرنیست ومتجاوز بر آنان‌هرکه باشد باید مجازات شود :

نساء ۷۵ چرا در راه خدا وآن بیچارگان از مردان وزنان وکودکان که گویند: پروردگارا ما را از این دهکده ستمگران ، بیرون‌بر ، و برای ما از نزد خویش دوستی بیار وبرای ما از ناحیه خودیاوری قراربده، کارزارنمیکنید .

مسلمانان مکلف هستندکه منکر وبدی را تغییر دهند و ازمیان

بردارند، اعم ازآنکه ازتوده مردم سربزند یا **طبقه‌حاکمه** ، از جانب فرد واقع شود یا گروه و جماعت .. مسلمانان نمایندگان‌خدا درروی زمین هستند واصلاح زمین بعهده آنهاست، واز بین بردن جرمهـاو بدیها وظیفه آنانست: « هرکه از شما ، زشتی و منکری را دید ، آنرا دگرگون‌سازد » .. وگرنه ذلت و خواری وبدبختی وعذاب‌نصیب آنان خواهد بود. «اگرمردم ستمگری رابه‌بینند و دست اورا از ستم بازندارند، هیچ بعیدنیست‌که خداوند آنان رابعذاب وی‌مبتلاسازد». «بخدا سوگند ! یاامربمعروف ونهی از منکر می‌کنید وجلوستم‌ظالم رامی‌گیرید و اورا براه راست واجرای حق وامیدارید، یاآنکه‌خداوند دلهای شما را بایکدیگر بهم‌میزنند» .

***

اسلام هنگامیکه مسلمانان را باین‌تکالیف عالی مکلف میسازد دلها وجانها و هدفهای آنان را بلند وعالی میکند و نیروهای درونی آنان را آزاد میسازد تابجای میدان فردی، درمیدان انسانیت‌کوشش کنند، و بدون شک این جهان‌بینی ، آنان را از دشمنیهای کوچک در اجتماع ، وکینه‌ورزیهای ناشی از شهوتها و هوسها، بازمیدارد. اسلام این هدفها را دریک کفه ، وهوسها وخواستهای‌مادی آنان را درکفه دیگری میگذارد، وآنان را برای انتخاب یکی از ایـن دو ، مخیر ، میسازد :

توبه ۲۴ وبگو،اگرپدرانتان وفرزندانتان وهمسرانتان‌وخویشانتان واموالی‌که بدست آورده‌اید و تجارتی‌کـه از کساد آن میهراسید ومسکنهائی‌که بدان‌خوشدلید ، نزدشما ازخدا و پیغمبر او وجهاد درراه وی‌محبوبتر است، انتظاربرید تا خدا فرمان خویش بیارد،که خداگروه عصیان‌پیشگان را هدایت نمیکند. این‌ازوظایف رهبری بشریت‌است که خداوند آنرا نصیب این ملت واین امت‌کرده است.

حج ۴۱ کسانیکه اگر آنها را درزمین مکانت بخشیم، نمـاز را بپامیکنند وزکات میدهند و امربمعروف و نهـی‌ازمنکر مینمایند .

بقره۱۴۳ اینچنین شما را امت وسط ومیانه قراردادیم تا شما بردیگران ورسول برشما شاهد باشد .

واین شرط حتمی عبادت برخداستکه همه زندگی را بسوی افق‌های بالاتری می‌برد :

ذاریات جن‌وانس را جز برای اینکه عبادتم‌کنند نیافریدم واز
۵۶ـ۵۷ آنها روزی واطعام‌کردنم، منظور ندارم .

درهمچو محیط واجتماعی ، فرد میتواند شخصیت ذاتی خودرا بروزدهد و برتری درونی خود را عملی سازد ، بدون آنکه برای این کار بنزاع فردی وکینه‌ورزی وشکافهای داخلی ودشمنی مجبورشود.

میدان برای همه باز است وروی زمین بزرگتراز آنستکه مردم خروس‌وار ! درآن بجنگ بپردازند .

سیستم حکومت

درآنچه‌گذشت، ازوجدانها واحساساتی صحبت‌کردیم‌که اسلام صلح و آرامش اجتماعی را درپایه آن استوار میسازد واینها عوامل وانگیزه‌هائیستکه در ارزش آنها نمیتوان شک وتردید رواداشت وتأثیر آنها را نمیتوان منکر شد، ولی اسلام فقط بآنهاتکیه نمیکند وهمه برنامه‌های زندگی اجتماعی را بعهده آن‌واگذار نمینماید .

طرز فکرکلی اسلام، همیشه میان تکلیف واطاعت‌وقانونگزاری وخطاب را ، جمع میکند واجتماع را بانظامها وقوانین اداره مینماید چنانکه باترغیب و تحسین آنرا مددوکمک می‌بخشد. و در میدان صلح و آرامش اجتماعی نیز اسلام همین سنت و روش را پیش میگیرد وازرژیم حکومت و ضمانتهای عدالت قضائی وامنیت وصلح تضمینهای معاش واداره‌اموروتوازن عمومی اجتماعی بمثابه وسائلی برای برقرار ساختن صلح در اجتماع از راه قانون والزام، استفاده میکند .

سیستم حکومت در اسلام‌کفیل برقراری روابط بین حاکم و ملت برپایه‌هائی از صلح و عدالت واعتماد استکه بوسیله آن بناء صلح اجتماعی، استواروم‌حکم میشود.

حاکم (بعقیده شیعه در زمان غیبت امام...) جز ازیکراه‌بمقام خاص خود نمیرسد :

رغبت و تمـایل مطلق توده ملت و اختیارات آزادانـه مـردم وحکومتی‌که برپایه رضا واختیار استوار باشد و بعداز مشاوره و اجازه مردم بروی کار آمده باشد، حکومتی است‌که اعتماد واطمینان دردلهاجای میدهد ورضایت وآسودگی در قلبها بوجود میآورد. ودر اینصورت دیگر جائی برای فرار ونفرت ازآن، یاقیام برضد آن‌باقی نمیماند. البته تا آن روزیکه این حکومت از راهـی میرودکه اسلام نشان‌داده و درچهارچوب قانونی عمل میکندکه اسلام تشریع‌کـرده است .

بنابراین ، سیستم حکومت دراسلام‌چیست وچگونه‌است ؟ :

روش اسلام دراین باره روش شوری ومشاوره است :

آل‌عمران۱۵۹وکارشان بینشان بطور مشورت است .

شوری۳۷ وباآنان درکارها مشورت‌کن .

وهنگامیکه شریعت طریقه خاصی برای شور ومشورت تعیین نکرده باشد ، این‌امر به احتیاجات وخواستها و راههـای زنـدگـی هرعصری موکول خواهد بود . ولی اساس و بنیاد آن ، راه وروش کلی آن روشن است واز اساسی‌ترین شرایط آن **شرکت دادن مردم درکارهای خودشان است** و ازاینجاست‌که دیگر مجالی برای‌خشم و غضب باقی‌نمیماند، چون‌درواقع‌خودتوده‌مردم شریک تدبیرامورخود میباشند .

اما حدود اسلامی برای حکومت؟ : فقط اجرای قانون اسلامـی است‌که خداوند آنرابرای همه مردم تشریع‌کرده است. ودرآن‌برتری فردی برفرد دیگر، یاسود طبقه خاصی ، یامقـدم داشتن گروهـی برگروه دیگر، مراعات نشده وهیئت حاکمه هیچگونه مزیتی برطبقه محکوم، یعنی‌توده مردم ندارند... همه بندگان خداهستند وشریعت اسلامی‌هم قانون خداست و همه در برابر آن یکسانند.

اطاعت مردم از حاکم وخلیفه‌هم فقط مرهون همین امر، یعنی برپا داشتن اصول شریعت واجرای این قانون است. واگر خلیفه‌ای ازاین امرسرباززد، اطاعت‌وی ساقط میشود. پیامبرفرموده:«بشنوید واطاعت‌کنید ، اگرچه **برده‌ای حبشی** برشما گماشته شودکه سرش همچون نقطه سیاه بالای چشم مارباشد! تازمانیکه در میان شمـا کتاب خدارا بپادارد» وبدین‌ترتیب اطاعت را به بـرپـاداشتن‌کتاب

خدا، نه چیزدیگر ، مشروط میداند. و قرآن مجید تصریح‌میکند که اگر حاکمی طبق احکام خداوند حکومت نکند ، کافر است .

مائده ٤٤ آنهائیکه بآنچه‌که خدا دستور داده حکم نکنند آنها از کافرانند .

والبته اسلام صریحاً دستور مبارزه برضد کافر راداده‌واطاعت مسلمان ازکافر را مطلقاً تحریم‌کرده است .

اجرای این قانون خدائی‌که‌کسی را برتر نمیداند و برای فرد وطبقه خاصی ، اعم‌از حاکم و محکوم و ثروتمند وفقیر امتیازی قائل نیست، ضامن تحقق بخشیدن بصلح وآرامش دراجتماع است. بری اینکه این قانون برای همه وبسود همه وضع شده است .

محمد (ص) پیامبر خدا و حاکم بزرگ مسلمانان ، در باره رابطه خود و نزدیکان خود چنین میگوید : «ای‌قریشیان : جان خود را بخریدکه من شمارا بهیچ‌وجه ازخداوند بی‌نیاز نمیکنم، ای‌فرزندان عبدمناف ! ، شما را بهیچوجه بی‌نیاز ازخدا نمی‌کنم، ای‌عباس‌بن عبدالمطلب ! ای صفیه عمه پیامبر ، هیچوقت شمارا بی‌نیاز از خدا نمیکنم، ای فاطمه دختر محمد ، از مال من هرچه‌خواهی بخواه ولی از خداوند ترا بهیچوجه بی‌نیاز نمیکنم ...»

ابوبکر خلیفه اول ، پس از پایان بیعت براو (۱) چنین‌گفت :

«مردم! من امروز سرپرست امور شما شدم و بهتر از شما نیستم ، اگر کارنیکوکردم مرایاری‌کنید واگر بدکردم مرابراه‌راست وادارید» .

تا آنکه‌گفت : «مرا تاوقتیکه خدا و پیامبروی راپیروی میکنم، اطاعت کنید واگر برخدا و پیامبروی عصیان‌کردم ، اطاعت من برداشته میشود» . ودر واقع بقاعده‌کلی و بزرگ اسلام درباره حکومت وحدود آن اعتراف میکند .

این نظام اسلامی‌کفیل راستی ودرستی هیئت حاکمه ورضایت توده مردم‌بوده و ضامن برقراری آرامش وصلح و تحکیم آن‌بین‌همه

۱ــ البته ما در اینجا کاری باچگونگی این بیعت و علل و عوامل آن نداریم. ولی درهر صورت ابوبکر مدتی بعنوان خلیفه اول برمسلمین حکومت کرده است ...

است. البته نـه بازور و ظلم ، نه بافشار و جبر ، نه بابیرحمی و جبروت! و نه وباترس وذلت، بلکه بارضایت وقبول واطاعت ناشی از درون وی. نه ریائی درکار است و نه‌نفاق ودوگوئی ونه تظاهر دروغ ... این وسیله‌ای‌ازوسائل برقراری‌امنیت وآرامش است. این حلقه‌ای از حلقه‌های صلح جـامع‌الاطرافـی استکه از سلسله بهـم پیوسته طرز فکرکلی اسلام درباره زندگی ، جدانیست.

ضمانتهای عدالتقانونی

قبل از هرچیزی ، حکومت اسلامی از خود عدالت قانونی‌کمک میگیرد و آن ، چنانکه گفتیم از ساخته‌های فرد یاگروه بخصوصی نیست تا سوء ظنی دربـاره آن بشود ، یاترس آن بـرود کـه بخاطر هوای‌نفس‌کسی تغییریابد ، یا باخطا و گمراهی همراه‌گردد ودرنتیجه تحقق یافتن عدالت مطلق امکان‌پذیر نشود.

اما در موقع اجرای قانون ، اسلام این‌مسئله رابروشنی‌قانون، وبوجدان قاضی وحاکم ، ونظارت عموم مردم ، واگذارکرده است و هرفردی در توده اسلامی موظف به این نظارت است وبازهرفردی وظیفه‌داردکه‌اگر ظلمی بوقوع پیوست آنرا دفع‌کندواگر حاکم طغیان کرد اورا متوجه سازد و قاضی را اگر خطا رفت بیدار نماید ... و اواگر شهادت را کتمان میکند، یا اگر خطائـی رامی‌بیند و باصلاح آن‌نمی‌پردازد ، آلوده بگناه شده است.

عدالتی‌که اسلام خواستار آنست، عدالت مطلقه‌ایستکه تحت تاثیر دوستی و دشمنی ، مال وجاه و هیئت حاکمه قرارنمیگیرد .

آیات مربوط بعدالت درقرآن مجید، قاطع، جازم وبسیارکوبنده است :

نساء۱۳۵ شماکه ایمان دارید ، بانصاف رفتارکنید و برای خدا گواهی دهید وگرچه‌بضررخودتان یاپدر ومادر وخویشان توانگر یا فقیر باشد، خدابرعایت آنها شایسته‌تراست. پیرو هوس مشویدکه از عدالت‌بازمانید . اگر رخ‌بتابید یا روبگردانید خدا ازاعمالی‌که میکنید آگاه است.

مائده۸ شماکه ایمان دارید، برای خـدا قیام‌کنید، و بـانصاف گواهی دهید، دشمنی قومی‌وادارتان نکندکه عدالت‌نکنید

عدالت‌کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است . و ازخدا بترسیدکه خدا از اعمالیکه میکنید، خبردارد.

انعام ۱۵۲ بمال یتیم نزدیک مشوید، جز بطریقی‌که نیکوتر است تاوی بقوت خویش رسد، پیمانه ووزن‌رابانصاف تمام دهید، ماهیچکس رامگر باندازه توانش‌تکلیف نمیکنیم. چون سخن‌گوئید، دادگر باشید واگر برعلیه خویشاوند باشد به پیمان خدا وفاکنید ، اینها است‌که خدا شمارا بدان سفارش کرده است شاید اندرزگیرید .

مائده ۴۲ واگر بین آنها حکم‌کردی، حاکم بعدل باش زیرا خدا ظالمان‌را دوست ندارد.

شوری ۱۵ برای همین دعوت‌کن وچنانکه فرمانت داده‌اند استوار باش و هوسهایشان را پیروی‌مکن وبگو بهرکتابی‌که خدا نازل‌کرده ایمان دارم و فرمان یافته‌ام‌که میان شما عدالت کنم.

بقره ۱۸۸ اموال یکدیگر را بناحق مخورید و بوسیله آن بحکومت پیشگان تقرب مجوئیدکه قسمتی ازاموال مردم رابنارروا بخورید .

ودرحدیث است : «محبوب‌ترین مردم پیش خداوند در روز جزا، ونزدیکترین آنان‌ازنظر جایگاه، پیشوای عادل است. ومغضوب‌ترین ودورترین افراد پیش خداوند در روز قیامت پیشوای ظالم است» .



تاریخ اسلام نمونه‌های فراوان و بیشماری را درباره عدالت مطلق داردکه حکومت اسلامی آنرا حتی در روزگاریکه « **خلفاء !** » از تعالیم اسلامی منحرف شدند محقق وعملی ساخته است. وجدان ودرون قضاة وبیداری مردم خود نگهبان عدالت بوده و نیرو ونفوذ خود را از ترس خدا وخوف عذاب‌وی- اگرسستی بورزند یا تقلب وغش‌کنند یابرظلم وستم ساکت باشند - میگرفت .

چون اینجاجای بحث از عدالت‌دراسلام نیست فقط به دونمونه

از نمونه‌های فراوان آن اکتفا میکنیم (۱) : **علی (ع)** (زره) لباس جنگی خود را پیش یک مرد مسیحی یافت به پیش شریح قاضی آمد و گفت :

این لباس مال منست و من آنرا نه‌هبه‌کرده‌ام ونه فروخته‌ام . شریح قاضی ازمردمسیحی پرسید: درآنچه‌که امیرالمؤمنین میگوید چه نظرداری ؟ مرد مسیحی‌گفت : این لباس ، لباس‌منست والبته امیرالمؤمنین‌هم پیش من دروغگو نیست، شریح از **علی(ع)** پرسید یاامیرالمؤمنین شما بینه ودلیلی دارید ؟ **علی(ع)** خندید و فرمود : من بینه‌ای ندارم ! .

بدینترتیب قاضی بنفع مرد نصرانی رأی داد و اولباس‌جنگی را برداشت ورفت ....

ولی چند قدم بیشتر نرفته بودکه برگشت وگفت : تصدیق میکنم‌که این احکام، احکام پیامبران است: امیرالمؤمنین مرا پیش قاضی خود میبرد تا محاکمه شویم وقاضی‌هم علیه‌وی‌حکم میدهد.. من‌شهادت میدهم‌که خدائی جز پروردگار جهان نیست. و محمد(ص) پیامبر وبنده او است ، این لباس ، لباس تواست یاامیرالمؤمنین.. ومن موقعیکه‌شما ازجنگ «**صفین**» برمیگشتید پشت‌سر آرتش شما آمدم و آنرا از روی شتر شما برداشتم . علی(ع) هم فرمود : چون تواسلام آوردی ، من این لباس رابتو بخشیدم .



« **ابویوسف** » در مسند قضاوت نشست . . مردی برای محاکمه او با «**هادی**» پادشاه عباسی ، برسریک بستان ، پیش آمد، ابو یوسف دیدحق بامرد ناشناس است ولی‌پادشاه‌هم شهودی دارد !! گفت : طرف نزاع‌میگویدکه «هادی» برای اثبات راستگوئی شهود خود باید سوگندبخورد!.. هادی ازقسم خوردن امتناع‌ورزید ـ وآنرا برای خود کوچکی دانست! ـ ابویوسف‌هم بستان رابآن‌مرد

---

(۱) نمونه‌های بیشتر در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» آمده است بآن مراجعه نمائید .

برگردانید .

هنگامیکه افراد یک اجتماع یقین کنندکه قانونیکه برآنان حکومت میکند ازطرف خدای عادل آنانست وحاکمی‌هم‌که اداره‌امور آنان‌را بعهده دارد، حقوقی بیشتر از حقوق آنان ندارد وقاضی تکیه زده برکرسی قضاوت‌هم حکم خود را از الهام هوی وهوس نمیگیرد بلکه از قانون خدا و ترس ازوی اخذ میکند ، در اینصورت همه‌آنان اطمینان و آرامش می‌یابند وصلح اجتماعی‌هم بریکی ازارکان محکم خودتکیه میزند : **رکن ضمانتهای عدالت درحکم و قضاوت .**

ضمانتهای امنیت و آرامش

در میان توده‌ای ، مادامیکه امنیت عمومی و آرامش همه افراد عملی نشود ، صلح برقرار نمیشود. ما، در گفتار مربوط به «**صلح و آرامش وجدان**» گفتیم‌که اسلام عوامل امنیت و آرامش فرد را در زندگی اجتماعی، تأمین میکند تا بتواند آرامش و صلح دروجدان و فکر خود گسترش دهد .

همین امنیت وآرامش ، خود نگهدارنده اجتماع نیز هست . فرد و اجتماع از نظر اسلام دشمن و ضد همدیگر نیستند ، بلکه آنها جسم واحدی در دو شکل مختلف هستند : فرد بشکل فرد ، فرد درحال شرکت باگروه وجماعت. واین شکل، از طبیعت وحقیقت اسلام ومددگیری شریعت و قانون آن از خدا سرچشمه میگیرد . در اسلام فرد برای جماعت وجماعت برای فرد قانون نمیگذارد. بلکه‌فرد وجماعت هردو پای‌بند این قانون الهی هستندکه همه‌را درنظردارد .

هنگامیکه این حقیقت ثابت وروشن گردید ، امنیت شخصی فرد، بدون کوچکترین تعارض و تضادی ، همان امنیت کلی جماعت میشود .

هرفردی درازدیاد امنیت عمومی برای جماعت، سود مستقیم دارد ، واین آرامش ، باوفشار نمیآورد و در هدف صحیح وبرنامه انسانی با او سرجنگ ندارد. و جماعت‌هم هنگامی میتواند نقش خود را درست انجام‌دهدکه نیروی خود را باافرادیکه همه سالم و درستکارند هماهنگ سازد، وبنابراین فشارآوردن وستم‌رواداشتن

برآنان و جلوگیری ازکوشش آنان ، سودی برای آن ندارد.

اما عده‌ای منحرف ! .. آنان این صفت را ندارند ، برای‌اینکه آنان به قانونی عادت نموده‌اندکه فرد برای مصلحت خود یاطبقه‌ای براستفاده خودشان وضع‌کرده‌اند . چنانکه در قوانین زمینی چنین است.. اینان علیه قانون خداکه برای همه وضع شده قیام‌کرده‌اند وکیفر آنان بنام فرد و جماعت عملی نمیشود، بلکه بخاطر قانون‌خدا وبنام خدا کیفرمی‌بینند. کیفر آنان برای انتقام جماعت نیست‌که قانون رابنفع خودوضع‌کرده‌بودند ، بلکه برای تحقق بخشیدن‌بکلمه خدا و مصلحت عمومی‌که خدا میخواهد کیفر می‌بینند. واین کیفر هرچقدر بیرحمانه و شدید باشد ، معنی و شکل انتقامجوئی ندارد، خداوند مصلحتی برای خود دروضع قانون ندارد، اوخیروسودهمه‌را اراده میکند ومیخواهدکه اسباب فساد و عواملی راکه باعث از کارافتادن این خیر عمومی میشود، ازبین ببرد ، بدون آنکه سود خاصی را در نظرگیرد یا هوای نفسی را اعمال‌کند .

درسایه همین طرز فکر ، همه ضمانتهائی‌که خداوند برای‌مردم فرض کرده تجلی میکند . و کیفرهای فسادگران نیز بخاطر قیام برعلیه قانون وامرخدائیست‌که باعث اصلاح اجتماعی وسودهمه‌بود.

مرحله اول این ضمانتها ، مربوط به حیات است :

انعام۱۵۱ تنی راکه خدا محترم داشته جز بحق مکشید.

هرکسی وهرفردی از افراد ، این حق‌مطلق‌رادارد ، مگر بخاطر حق ـ کشتن یک فرد بمثابه‌کشتن همه مردم است، برای اینکه این ، تجاوز به خود حق حیات است، باصرف نظر از اینکه‌این‌حق راالکنون چه کسی حمل میکند، قانون همیشگی خدا ، در هر عصر وزمانی این مسئله رابعهده دارد :

مائده۳۲ باینجهت برپسران اسرائیل مقررکردیم که هرکه‌کسی راجز بقصاص ، یافسادی‌که درزمین کرده ، بکشد ، چنان‌است‌که همه مردم‌راکشته باشد. وهرکه‌کسی‌رازنده بدارد، چنانست‌که همه مردم را زنده داشته باشد.

نساء۹۳ وهرکه مؤمنی را بعمد بکشد سزای او جهنم است‌که جاودانه درآن باشد وخدا براوغضب آرد و لعنتش‌کند

وعذابی بزرگ برای اومهیا دارد .

اسلام ضمانت همچو حق اساسی رافقط به عهده وجدان‌وترس ازعقاب آخرت نمیگذارد ، بلکه برای اجرای آن ، قانون‌هائی نیز بتفصیل وضع‌کرده است : « **قصاص** » در صورت عمد وقصد ، «**دیه‌وفدیه**» درصورت خطاء، واصولا قصاص رامعادل همان‌تجاوزی قرار میدهدکه انجام یافته است: اگر تجاوز و تعدی به حدقتل برسدکیفر آن قتل است واگرفقط به‌زخمی شدن منجرشود، قصاص نیز مطابق آن خواهدبود.

بقره ۱۷۸ ایکسانیکه ایمان دارید، شما رادرباره‌کشتگان، قصاص مقرر شده .

بقره ۱۷۹ شما را در قصاص‌ای خردمندان، زندگی‌ای هست، شاید پرهیزگاری کنید.

مائده ٤٥ درتورات بریهودان ، مقررکرده‌ایم‌که تن به‌تن و چشم‌بچشم و بینی به بینی وگوش بگوش و دندان بدندان‌و زخمها را قصاص باید .

اسراء ۳۳ وهرکه‌بستم‌کشته شود بولی‌وی تسلطی داده‌ایم ، اما درکشتن زیاده‌روی نکندکه او نصرت یافته است .

نساء ۹۲ برهیچ مؤمنی نسزدکه جز بخطامؤمنی رابکشد وهرکه مؤمنی رابخطا بکشد ، آزادکردن بنده مؤمنی باید و خونبهائی‌که بکسان او تسلیم‌گردد ، مگر آنکه ببخشد، اگر مقتول ازگروهی‌است‌که دشمن شما است واو مؤمن است آزادکردن بنده مؤمنی، واگر از گروهی است ، که میان شما وآنها پیمانی هست، خونبهائی‌که‌بکسان اوتسلیم‌شود وآزادکردن بنده مؤمنی باید. وهرکه نیابد روزه دوماه پیاپی باید. این‌بخشایشی ازجانب خداست که خدا دانا و فرزانه است .

در مرحله بعداز مسئله حیات ، مسئله عرض و مال میرسد :

«همه‌مسلمان برمسلمان حرام است، خون و عرض ومال او » . موضوع احترام خون و حفظ آن درآنچه‌گذشت ، روشن شد. ضمانت عرض و ناموس‌هم از کیفرهای زنا و تهمت به زنان پاکدامن

آشکار میشود.

نور ۲ زن زناکار ومرد زناکار هریک از آنها را یکصدتازیانه بزنید واگر بخدا وروز دیگر ایمان دارید در کار دین خدا نسبت بآنها مهربانی نکنید و گروهی ازمؤمنان در کار مجازاتشان حضوریابند .

نور ٤ کسانیکه به زنان عفیف نسبت زنا دهند آنگاه چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه بآنها بزنید و بهیچوقت شهادتی ازآنها نپذیریدکه آنها فاسقانند .

اما ضمنانت مال ودارائی را ـ مال و ثروت حلالیکه از راههای غش و تقلب وربا واحتکار ودزدی وغارت و ... ـ بدون کوچکترین گذشت و بخششی ، کیفرسارق بعهده دارد .

مائده ۳۸ مردوزن دزد ، دست‌هایشان را بسزای عملشان، بعنوان مجازاتی‌که از جانب خداست ببرید،که خدا نیرومند و فرزانه است .

وپشت‌سر ضمانتهای جان وعرض ومال ... احترام مسکن و خانه میآید: بدون اجازه‌کسی نمیتوان واردخانه او شد و هیچکس حق ندارد بر دورخانه او دیوار بکشد یاروزنه‌ای بازکند .

نور۲۷ـ۲۸ شماکه ایمان دارید بخانه‌ای جز خانه‌های خودتان درون مشوید تا آشنائی دهید وبر ساکنانش سلام‌کنید . این برای شما بهتر است شاید پندگیرید ، اگرکسی‌را در خانه نیافتید، بدان درنیائید تا شمارا اجازه دهنداگر گفتند بازگردید ، بازگردیدکه برای شما پاکیزه‌تر است وخدا باعمالی‌که میکنید داناست .

بقره ۱۸۹ نیکوکاری باین نیست‌که از پشت خانه‌ها وارد آنها شوید، بلکه نیکوکارکسی است‌که پرهیزکار باشد ، واز دربخانه‌ها وارد شوید وازخدابپرهیزید تا شاید رستگار گردید .

سپس آزادی فردی تأمین میشود ، هیچ‌فردی را نمیتوان مورد تفتیش و تجسس قرارداد .

حجرات ۱۲ تجسس و تفتیش مکنید وپشت‌سروی‌هم نباید حرفی زد: «کسی از شما نبایدغیبت همدیگر را بکند ...»

ودر حضورهم باید احترام اورانگهداشت :

حجرات۱۲ شماکه ایمان داریدگروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند
که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند ، و نه زنانی
زنان دیگر را مسخره نکنندکه شاید آن زنان بهتر از
ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید وهمدیگر را بلقب
خطاب مکنید .

البته قرآن ، برای این قبیل تجاوزها ، کیفرهای مخصوصی‌را معین نکرده است ، ولی در این موارد شریعت اسلامی «تعزیر و تنبیه» را مقرر میدارد و تعزیر ، کیفرهای‌کوچکتر از حدود است و چگونگی آن مربوط بشرایط و اوضاع روزاست .

اما اخلالگران ... کسانیکه واقعاً در روی زمین موجب فساد گشته وتمام گناه‌ها را مرتکب میشوند، اسلام برای نگهداری توده مردم از شر آنان ، کیفرهای سخت و دردناکی را مقررکردکه فرد بخاطر جرم فردی ، مستحق آن نمیشود ، ولی روبرو شدن اجتماع با فساد ، خطر بزرگ ومهمی است و کیفر شدید و خاصی را لازم میدارد .

مائده۳۳ کسانیکه‌باخداو پیغمبر او میستیزند و در زمین بفساد
میکوشند ، سزایشان جز این نیست‌که‌کشته شوند یا
بردار شوند یا ـ یکی از ـ دستها و ـ یکی‌ازپاهایشان
بعکس یکدیگر بریده شود، یا ازآن سرزمین تبعیدشوند
این رسوائی آنها در این دنیاست و در آخرت عذابی
بزرگ دارند .



وپس‌از اینها، **تضمین درقبال تهمت‌است**ـ واین اهمیت‌بزرگی دراین میدان داردـ بایستی مردم از تهمت بیجا و گرفتاری بخاطر سوء ظن واشتباه ودلایل سست، درامان باشند .

دراین باره اسلام قوانین محکمی وضع میکند وتحقیق دروقوع جرم ، اساس وپایه آنست. وقاعده‌کلی وقانون اساسی دراین مورد آنست که‌کسی باسوء ظن مورد مؤاخذه قرار نگیرد، بلکه بایستی

شاهد عادل ودلیل روشن در میان باشد. وحدود وکیفرها باپیدایش «شبهه» و عدم یقین، برداشته میشود، و این بخاطر گفتار خداست که میفرماید :

حجرات۱۲ شماکه ایمان دارید ازبسیاری‌گمانها بپرهیزیدکه بعضی گمانهاگناه است ، کنجکاوی ــ احوال مردم ــ مکنید ..
ومیفرماید :

حجرات٦ ای‌کسانیکه ایمان آورده‌اید ، اگر فاسقی خبری نزدشما آورد، به تحقیق پردازید مبادا گروهی را ازروی جهالت آسیب زنید واز آنچه‌کرده‌اید پشیمان شوید .

وپیامبر میفرماید : « **حدود را باشبهه‌ها ، بردارید** » و ما دیدیم‌که در حدزنا بایستی چهار شاهد عادل شهادت‌بدهند وکسیکه زن پاکدامنی رامتهم سازد و نتواند چهار شاهد عادل بیاورد خود هشتاد تازیانه میخورد .

ولی اعتراف بجرم وگناه، از نظراسلام حجت ودلیل استآنهم تاوقتیکه توأم با «شبهه» نباشد که در اینصورت بازقبول نمیشود «**ماعزبن مالک**» پیش پیامبر صلی‌الله علیه وآله آمد و بجرم وگناه خود اقرارکرد و خواستکه حد زنا را درحق او جاری‌سازند ، پیامبر اعتراف اورا نپذیرفت تا از او اطمینان یابد، سه‌بار اعتراف اورا ردکرد واو از نو اعتراف نمود ، در مرتبه چهارم ، پیامبر سؤال کرد: این مرد دیوانه نیست ؟ گفتند : نه یارسول‌الله پیامبر پرسید آیا شراب خورده و مست شده ؟ مردی‌بلند شد ودهان اورا بوکرد و بوی شراب ندید . پیامبر صریحاً از وی پرسید : آیا تو زنا کرده‌ای ؟ گفت آری ! . در اینجاکه دیگر جای شک و شبهه در صحت اعتراف وی نبود ، پیامبر حد زنا رابر اوجاری ساخت ....

اضطرار هم رخصتی استکه از اقامه حدود جلوگیری می‌کند. چنانکه خداوند می‌فرماید :

بقره۱۷۳ وهرکه ناچار باشد ، نه مفرط ومتجاوز، گناهی ندارد..

عمربن خطاب حد دزدی رادرسال «**رماده**» (که گرسنگی بود) بطورکلی برداشت! و درحق کودکان «ابن‌حاطب‌بن‌ابی‌بلتعة» نیزکه شتری را دزدیده بودند بخاطر اینکه معلوم شد آقایشان‌غذای‌کافی بآنها نمیدهد، اجرا نکرد واز آقا! غرامت دو برابر شتر راگرفت و

کودکان را آزاد ساخت.

درحکومت اسلامی ، ضمانتهای فرد وجماعت در جان و عرض ومال وهمه حقوق ، چنین اجرا می‌شود ! ــ البته با وسائل صحیحی‌که در اجراء آن دارد ــ وهمه این ضمانتها، **سنگهای اولیه ساختمان صلح اجتماعی در میان توده مردم است**که درسایه این قانون وضع شده برای همگان ، برای سود همه بدون‌کوچکترین غرض‌ورزی وهوی، عملی واجرا میگردد .

ضمانتهای معاشی زندگی

اسلام مقام معیشت را باهمه ارزش واهمیتی‌که در زندگی فرد وجماعت دارد، در نظرمیگیرد وارزیابی میکند واین ارزیابی واهتمام اسلام بمسئله مالی واقتصادی کمتر از اهتمام مذاهب و مکتبهای مادی نسبت بآن ، نیست ، ولی اسلام انسانرا فقط در چهارچوب مادیات وامور اقتصادی محبوس نمیکند بلکه از نواحی‌مختلف‌دیگر زندگی وتمایلات عالی وی نیز غافل نمی شود و این اساسی‌ترین عامل جدائی راه اسلام ومکتبهای اجتماعی دیگر است

اسلام انسان را بصورت **انسان** می شناسد ، عمق و ریشه نیازمندیهای وی در طبیعتش را می بیند و همچنین در موازات آن، تمایلات عمیق ودرونی‌وی در فطرتش را نیزمیداند ، واز اینجاست که بر مراعات تمایلات ونیازمندیها ــ هرکدام بنوبه خود و بجای خود ــ اهتمام میورزد ورروی‌همین. اصل است‌که قوانین وبرنامه‌های آن برای انسانیت بهتر و کاملتر بوده و تفسیرهای وی بر زندگی، اساسی‌تر و روشنتر میباشد .

اسلام بخوبی میداندکه احتمال دارد همه قوانین و ضمانتها وتمایلات عالی‌روحی ودرونی واشراق ذهن ونوردل، درصورت فقدان تأمین نیازمندیهای معاشی ، ازبین برود و در نطفه خاموش شود . وازاینجاست‌که‌این ضمانتها را بموازات آداب و روشها ، نخست برای تحقق بخشیدن به مسئله معاش و سپس برای تحقق توازن اجتماعی مطلق ، وضع و برقرار می‌کند .

ماالکنون در صدد بیان این ضمانتهای معاشی هستیم‌تاببینیم که چگونه اسلام آنها را عملی میسازد ، ابتدائی‌ترین وسیله زندگی

– ازنظر اسلام – **کار وعمل** است . اسلام برکار وکوشش مقام شامخی داده ومقام کارگران را بالا برده است : «خداوند بنده‌ی کارگر وصاحب صنعت را دوست دارد» و «کسی طعامی بهتر از آن نخورده‌که از دسترنج خود خورده باشد » .

پیامبر صلی‌الله علیه و آله میفرماید : تمام مزدکارگر را قبل‌از خشک شدن عرق وی، باو بپردازید، وبعضی ازفقهاء «**مذهب‌مالکی**» می‌گویند : «مزد واجرت کارگر باید نصف سودکار باشد و پیامبر بامردم «خیبر» براساس نصف درآمد رفتارکرد» .

در هرصورت ، اسلام‌کار را وسیله تملک و مالکیت و ضامن وسیله زندگی معاشی میداند اگر فردی ، بسبب و علتی از کارکردن بازماند . بیت‌المال – یعنی حکومت ودولت– باید مخارج وی را بپردازد . درصدراسلام حکومت اسلامی برای هرمولودی صددرهم بعنوان مخارج لازم معین‌کرد ، هنگامیکه کودک قدری بزرگتر شد دویست درهم برای او داده شد تا بالغ‌شود ... وهمچنین برای پیرزنان یهودی و مسیحی نیزکه عضو جامعه اسلامی بودند وبعلت پیری و درماندگی ازکار و کسب روزی عاجز بودند ، حقوقی از بیت‌المال مسلمانان تعیین گردید . اگر کار و کوشش لازم ، کفاف مخارج‌واحتیاج راندهد، بیت‌المال‌کفیل‌وی خواهدبود. چنانکه درباره « **فقیر** » (۱) کسی‌که‌کمتر از نصاب زکات دارائی دارد – و «**مسکین** (۲) – کسیکه چیزی ندارد – و «**براه‌مانده**» – کسیکه از مال خود دور افتاده باشد – و«**بدهکار**» – کسیکه قرض، دارائی‌وی را از بین برده باشد و بشرط آنکه درگناه ومعصیت خرج نکرده باشد – نیز چنین حکمی را داده است، محل خرج زکات‌که دولت اسلامی آنرا از ثروتمندان می‌گیرد، همین موارد است.

اسلام به فرد اجازه دادهکه درراه احتیاج ضروری به نان و آب خود ، که‌کسی از او غصب‌کرده وباو نمیدهد بجنگد و بکشد ، برای اینکه این بمثابه حق دفاع از زندگی است . و «ابن‌حزم» عقیده داردکه: کسیکه از گرسنگی درمحلی بمیرد اهل آن‌محل قاتلین آن هستند و باید «دیه»ی وی را بپردازند . چون جماعت ضامن

(۱) : نیازمند سالم (۲) نیازمند افتاده .

.کفالت هرفردی هستندکه در میان آنان بسر میبرد والبته اینکفالت معاشی مسئله الزامی است نه یک امر اخلاقی واحسان ! .

***

مسئله تکافل خانوادگی نیز ، درهرخانواده نفقه مخارج‌هرعاجز ونیازمند مضطر رابحکم‌قانون بعهده نزدیکترین اولیای‌وی میگذارد، وبدینترتیب ثروت عمومی خانواده کفیل نیازمندی ضروری هر فردیستکه جزوآنست، واین. یک تکلیف ودستورلازم‌الاجرائیست نه یک صدقه واحسان ! ...

و همه اینها غیراز حق حکومت اسلامی استکه میتواند هرگونه مالیاتی را **که لازم باشد وضع‌کند واز اموال ودارائی ثروتمندان تاآنجاکه بخواهد بگیرد تا احتیاج افراد اجتماع را برآورده سازد و با آنکارهائی بکندکه وسائل روزی و زندگی ضروری مردم تأمین شود. و..و** که ما، دربحث « توازن‌اجتماعی » بتفصیل ازآن بحث میکنیم .

آنچه‌که برای ما مهم است، همان‌کفالت نظام‌ها و سیستم‌های اسلامی برکفایت امور معاشی هرفردی از افراد ملت است ، اعم‌از آنکه قادر بکار باشد یابطور دائمی یا موقت ازکارکردن عاجز شده باشد . وباز آنچه برای مامهم است، آنستکه ثابت‌کنیم‌که این سیستم ازکفالت باعث‌ایجاد صلح درمیان جماعت وقطع شدن ریشه تشویشها و نگرانی‌های ناشی از گرسنگی میشود .

اما بحرانهائی‌که از عدم توازن در توزیع ثروت عمومی و در تقسیم عادلانه غنیمت‌ها و ضررها ، و عدم توزیع صحیح حقوق و واجبات درمحیط اجتماع،بطور عمومی،بوجود میآید.. درباره‌آن‌اجمالا بحث میکنیم :

توازن اجتماعی

توازن اجتماعی

کفالت رزق وروزی برای هرفرد و ضمانت‌کفایت معاش برای همه ، دررژیم اسلامی، گام ابتدائی اسلام درراه تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی جامع الاطراف است. این گامیست‌که بریک پایه اصیل واساسی استوار است: «مردوگرفتاریهای‌وی- مردونیازوی!»

این یک قانون اساسی‌است‌که در روزگار نخستین اسلام ، غنیمت برپایه آن وبرطبق آن تقسیم‌شد. قانونی‌که بشریت‌تا امروز هنوزهم نیازمند آنست وآنرا میخواهد، ولی متأسفانه بآن نمیرسد، برای اینکه بشریت هردوجنبه مسئله را مراعات نمیکند ، بلکه مکتب وگروهی‌یک جنبه‌آن، ومذهب‌وعده‌ای‌هم جنبه‌دیگرآنرامیگیرند ودر نتیجه آنچه راکه اسلام باجهان‌بینی‌کامل وجامع خودمیخواهد، عاید هیچ‌یک از این مکتبها ومذهبها نمیشود .

درهرصورت ، چنانکه گفتم ، این گامی از گامهای اسلامی در راه تحقق بخشیدن بعدالت اجتماعی همه جانبه‌ای است که آنهم برای تحقق یافتن یک صلح و آرامش اجتماعی و عمومی است .

توازن اجتماعی همان قاعده وقانون‌کلی است‌که اسلام بنای عدالت اجتماعی را برپایه آن استوار میسازد و عدالت اجتماعی مسئله‌ایست‌که صلح اجتماعی برآن قیام می‌کند وهرچه در این‌فصل درباره ضمانتها وتأمینها گفتیم، همه مقدمه ووسیله ابتدائی تحقق یافتن این توازن عمومی است .

این توازن درسیستم حکومت وراه وروش آن و در طبیعت

قانونگذاری و راههای قضاوت ودر کفالت امنیت و روزی ،همه و همه ، ملاحظه شده است. و بعالیترین مقام خود در مسئله اقتصاد عمومی و مسئله توزیع ثروت عمومی در میان مردم، میرسد، اسلام بوسائل‌گوناگونی باین مرحله میرسدکه نمونه‌های روشنی از آنـرا بطور اشاره میگوئیم . چون این کتاب مربوط به «**صلح جهانی و اسلام**» است نه «**عدالت‌اجتماعی در اسلام**» (۱) .

★★★

اسلام ایـن توازن را بـر پایه یکـ سلسله اصول اساسی و قوانین عمومی برپا میدارد و آنها را بمثابه اصول نظریات اسلامی درباه اقتصاد بیان میکند :

قانون اول ـ قانون گردش ثروت در دست همه :

اینکه مال وثروت نباید فقط دردست ثروتمندان بگردش‌درآید، بانص صریح وروشنی بیان و تثبیت میشود :

حشر ۷ تادر میان ثروتمندان شما دست‌بدست نگردد .

این ، تعلیلی برای یکی از تصرفات بوقوع پیوسته از جانب پیامبر استـ که بمثابه یکـ قانون عمومی درمیآیدـ و آن هنگامی بودکه پیامبر همه غنیمت‌های «**بنی‌نضیر**» رابه «**مهاجربن**»که فقیر وبی‌چیز بودند ، داد و به «**انصار**» که ثروتمند بودند نداد، مگر به دونفر از آنان‌که بی‌چیز بودند و در این صفت بامهاجـرین یکسان بودند ـ تا بدینوسیله توازن اقتصادی بین هـردو طـائفه آنروزی مسلمانان برقرار گردد .

درصورتیکه همین «**انصار**» به «**مهاجرین**» پناه داده وآنهارادر دارائی وثروت وخانه‌ها و کالاهای خود شریکـ ساخته بودند و با آنان بطور کامل ، چنانکه برادری نسبی اقتضا میکند برادری‌کرده

۱ـ بـرای تفصیل ایـن موضوع بـه کتاب « **عـدالت اجتمـاعـی در اسلام** » وکتاب «**جنگـ اسلام و سرمایه‌داری**» ـ که هردو ازمؤلفـاست رجوع شود.مؤلفـ.

بودند . البته اسلام چیزی برآنان واجب نکرده بود ، بلکه آنان در سایهٔ تعلیمات اسلامی و تربیت‌دینی ، از روی رضا و رغبت‌دارائی خود را بابرادران فقیر خود تقسیم‌کرده بودند .

همین‌مسئله را یکی از رجال صدر اسلام در گفتار خـود گفته بودــ با اینکه امکانات اجازه نداد عملـی شود ــ ولـی هیچکس از مسلمانان‌هم برآن ایراد نگرفت! وی گفته بود :

« من‌اگر بتوانم از ثروتمندان مال وثروت اضافیشان رامیگیرم وبفقراء میدهم» .

بااین قانون، قاعده اساسی توزیع ثروت درمیان توده مسلمان وملت اسلامی ، وضع وپایه‌گذاری میشود.

البته این‌مسئله مهم نیست‌که این قانون در دورانهائی تعطیل شده وعملی نگشته است، بلکه هروقت وهرزمانی‌که دولت وحکومت اسلامی باشد وبخواهد، میتواند آنرا طبق اقتضای اوضاع‌اقتصادی وبرای برقراری صلح اجتماعی ، اجراکند.

این قانون درواقع حق مالکیت فـردی را تخصیص زده ومقید میسازد و آنرا همیشه خاضع و تابع دولت اسلامی میداردکه بـرای ضروریات ونیازمندیهای حکومت اسلامی واجتماع اسلامی، هرگونه دخل و تصرفی را درآن بنماید (۱) .

۱ــ نکته‌ای را که دراین‌باره میتوانیم بگوئیم وحائز اهمیت فراوان وارجداری است، اینست که از نظر اسلام **حکومت صالح اسلامی** برای اداره اجتماع اسلامی ورفع ضروریات توده مسلمان **اختیارات تامه** دارد و درصورت لزوم ازاین‌اختیارات تامه خود استفاده میکند . این اختیارات هیچگونه مرز وحد وقید و شرطی ندارد . وفقط احساس لزوم از این اختیارات کافیست که آنرا بمورد اجرا درآورد .

روی‌این حساب ، **ملی‌کردن صنایع ، مصادره اموال** وو.وهرکار دیگری را که برای حفظ میهن اسلامی ، واداره اجتماع اسلامی لازم باشد ، حاکم صالح اسلامـی میتواند انجام دهد بدون آنکه کسی‌بتواند مانع آن شود والبته تشخیص مواردآنهم بسته به نظریه هیئت صالحی خواهد بود که درسایه حکومت اسلامی تشکیل‌همچو هیئتهای بی‌غرض و اصلاح‌طلبی ، کار مشکلی نتواند بود .

مترجم ، این مسئله را درپیش یکی از مراجع بزرگ عصر حـاضر مطـرح ساخت ومعظم‌له (دام‌ظله) فـرمودند : **حکومت اسلامی تـاآنجا اختیارات دارد کـه میتواند اگر لازم شد، لباس مارا هم‌از مابگیرد .**

تنها چنین مکتب اجتماعی و سیاسی است که میتواند ابدی وجاوید گردد وبا هرزمان وهرمکانی‌هم سازگار بودموقابل تحول وتطبیق باهمه محیط های دنیا باشد..

قانون دوم - قانون مصالح مرسله

«مصالح مرسله» بآن مصالح عمومی‌که درباره آن نص خاصی وارد نشده باشد ، گفته میشود و اسلام آنرا بعهده دولت اسلامی واگذارکرده و برحکومت اسلامی واجب استکه طبق‌اقتضای روز و شرائط واوضاع ، آنــرا مراعاتکند. مــن ایــن مسئله را در کتاب « **عــدالت اجتماعی در اسلام**» بتفصیل مورد بحث قرارداده‌ام و در اینجا فقط باین اکتفا میکنم‌که :

دولت وحکومت اسلامی برای اجرای این دستور و این قانون، میتواند هرچقدرکه بخواهد از اموال و دارائی ثروتمندان ـ نه از سود وربح آن‌بصورت مالیات ـ بگیرد، یعنی از اصل اموال اغنیاء باندازه‌ای‌که خزانه عمومی بنفع‌مصالح عمومی مسلمانان لازم دارد و بآن اندازه‌که نگهداری و حفظ میهن اسلامی بسته بآنست ، بگیرد. البته این درصورتی استکه عایدات طبیعی وعادی حکومت اسلامی برای اداره امور کافی نباشد . وبدیهی استکه این مال وثروت اخذ شده ، دیگر پس داده نمیشود (۱) .

این قانون نیز همــانند قانون قبلــی تقیید و تحدیدی بــرای حق مالکیت فردی است و آنرا همیشه دراختیار احتیاجات‌حکومت ، یعنی نیازمندیهای همه مــردم قــرار میدهد و ایــن اختیار حکومت اسلامــی فقط یکــ شرط و یکــ قید دارد و آن : نیاز همگــانــی و اجتماعی باین‌کار است .

در سایه این قانون، حکومت اسلامی میتواند توازن اقتصادی را ، نه ازراه مالیات فقط، بلکه اخذ ومصادره اموال مالکین ودارائی ثروتمندان برقرار سازد ـ بدون آنکه آنرا ازنو پس بدهد ـ البته فقط برای آنکه در راه منافع ومصالح همگانی مردم خرج کند .

۱ـ به کتاب «مالکـ» تالیف استاد شیخ محمد ابوزهره ، استاد فقه دانشکده حقوق دانشگاه قاهره ، فصل «مصالح‌مرسله» رجوع شود.

قانون سوم ـ قانون سد ذرائع :

ذریعه بمعنی وسیله است و منظور از سد ذرائع ، برداشتن و ازبین‌بردن آنها است و خلاصه آن راچنین میتوان تعریف کرد : مقدمات هرکار حرامی ، حرام و مقدمات هرکار واجبی، واجب‌است. مثلا زنا حرام است و نظر به عورت ونظر به عورت زنان نامحرم نیز چون منجر به زنا میشود حرام است(۱) . **نمازجمعه‌واجب‌است** رفتن بطرف محل‌نماز نیزواجب‌میشود.وچون‌ترک معاملات‌وکارهای دیگر، مقدمه رفتن برای نمازاست، آنها نیز لازم است ترک‌شوند. حج‌بیت‌الله ـ خانه خدا ـ برتوانگر واجب است ، راه رفتن وسائر مناسک حج‌هم برای آن واجب میشود .

اساس اعتبار سد ذرائع، دقت در نتایج اعمال‌است: هرکاریکه نتیجه‌های خوبی راکه متضمن مصالح عمومی و خصوصی است ، بردارد، مطلوب بوده وواجب میشود وآن کارها واموری‌که نتیجه‌ای جززیان عمومی یاخصوصی ندارد ، مورد نهی میباشد وانجام دادن آن تحریم میگردد (۱) .

آنچه‌که در مسئله توازن اجتماعی برای مامهم است ، آنستکه لازمه عدم توازن درتوزیع ثروت عمومی، ایجاد مفاسدگوناگونیست که‌کوچکترین آنها ایجادکینه ودشمنی وحسادت بین افراد وگروهها وعدم دفاع از میهن ، هنگام خطر است ... کسانیکه از همه چیز محروم باشند دیگر در فکر دفاع ازوطنی‌که برآنها ظلم‌کرده وآنهارا محروم ساخته ، نخواهند بود ... وهمچنین ! ...

بنابراین ، از وظائف ضروری و حتمی دولت ، جلوگیری از این مسئله‌ایست‌که حتماً منتهی‌الیه و سرانجام ناگواری دارد .

۱ـ در مسئله حرمت نگاه به اجنبیه علاوه برآیه شریفه ۳۰و۳۱ از سوره نور ، روایات زیادی واردشده است، بنابراین آنرا نمیتوان جزء این موارد شمرد. روایات مربوطه دروافی‌جزء ۱۲ صفحه ۱۲۱ نقل شده، مراجعه شود .

۱ ـ کتاب « مالک » از استاد محمد ابوزهره ، چاپ قاهره

دراینجا نیز همان قیود وحدود سابق را درحق مالکیت فردی می‌یابیم ودردست دولت وحکومت اسلامی‌هم قانونی‌پشت‌سر قانون میبینیم‌که میتواند بوسیله آنها از ضرر جلوگیری کند ومصلحت و سود را بنفع همگان برقرار سازد وگرنه درقبال آن‌مسؤلیت شدیدی دارد ووظیفه توده مردم است‌که مواظب کار خود باشد و مصالح را مراعات نماید ودولت مقصر راهم به وظائف لازم واجرای احکام وادارد ... (۱) .

قانون چهارم = قانون تحریم ربا :

اسلام میگوید :

پاداش و مزد فقط درقبال کار و کوشش است ، و چون‌سرمایه خودبخود کار وکوشش‌نیست ، خودبخود نباید سود بدهد و راه اصلی سود وربح‌آن فقط کاروکوشش است و بنابراین فقط وجود مال و ثروت در نزد صاحب خود نمیتواند با اضافه سود در موقع قرض دادن ، وسیله ازدیاد مال شود .

این قانون اساسی مانع بزرگی در راه ازدیاد بدون دلیل ثروت است- چنانکه درسیستم سرمایه‌داری بهترین راه اضافه ثروت و سرمایه است ـ و بخاطر نیازافراد به مال ، شرایط و

۱- مؤلف محترم درکتاب «**عدالت‌اجتماعی دراسلام**» پس ازبحث مفصل درباره این‌دوقانون ، چنین میگوید : «... این دوقانون «مصالح‌مرسله» و «سدذرائع» را وقتی درمحیط وسیعتری بگذاریم‌به پیشوا وحاکم‌یکنوع‌تسلط واختیارات همه‌جانبه‌ای برای تدارک و جبران تمام ضررهای اجتماعی میدهد و بمقتضای این تسلط و اختیار همه‌جانبه ، حاکم میتواند مالیاتی در اموال مردم قراردهد ووصول نماید و این اختیار البته هیچ قید و شرطی جزرعایت مصالح عمومی ملت و تحقق دادن‌یک عدالت کامل اجتماعی ندارد .

وبنابراین قانون مالکیت فردی اسلام بهیچ‌وجه مانع این نیست که دولت‌عادل وحکومت‌صالح اسلامی مقداری ازسود یا اصل‌سرمایه سرمایه‌داران را بگیرد! و در اینباره ــ برخلاف زکوة ــ هیچ حدی‌هم معین نشده است...» . برای مزید توضیح به «عدالت اجتماعی در اسلام» ترجمه خسروشاهی و گرامی صفحه ۲۷۵ چاپ دوم مراجعه شود.

قوانین زیادی در راه عدم تراکم ثروت میگذارد . چنانکه باتحریم ربـا ، اساسی‌ترین عوامل استعمـاری و جنگهـای جهانی را نیز ازبین میبرد و در میدان تـولید و بهـره‌بـرداری ، قیمت کـار وکوشش را میدهد و عـدالت بین کوشش حقیقی ومزد وجـزا را برقرار میسازد . واز اینکه مشتی بیکار و عـاطل و بـاطل صاحب آلافـ والوفـ شوند جلوگیری میکند ، در صورتیکه این گـروه ، در دنیای سرمایـه‌داری بمجـرد شرکت دادن اموال خود در بانکها وغیر بانکها ، سود حرام را برثروت خود میافزایند ودرحالیکه خود مشغول عیش ونوش ، شهوترانی ومیگساری هستند ، ثـروتهـای آنان روزبروز بیشتر وزیادتر میگردد وبه‌توازن اقتصادی واجتماعی صدمه میزند، چنانکه درجهان گندیده سرمایه‌داری، شواهد آن‌بطور روزافزون دیده میشود (۱) .

قانون پنجم ـ قانون تحریم احتکار :

احتکار شامل همه قراردادهای انحصاری میشود، احتکار یکـ نیروی طغیان‌آور ، دردست احتکارچی است‌که آنرا از نیکوکاری و کوشش انسانی، به‌دست‌نمی‌آورد ، بلکه از قرارداد های انحصاری بدست آورده یا از احتکار کـالاهای مورد نیاز در بـازار ، بوجود میآورد ، این نیروی طغیانگـر ، همیشه در خدمت مصالح ضدملی بوده و برضدکسانی است‌که محروم شده‌اند . یعنی برضد مصالح ومنافع توده مردم است ، برای اینکه این نیرو و قدرت ، در واقـع از نیازمندی مردم به کالا وکارخانه و ... اسلحه‌ای‌میسازدکـه‌مردم نمیتوانند باآن مقابله‌کنند، این نیرو میتواند حتی باعضاء حکومت وهیئت نظار وبازرسان ، رشوه‌بدهد وچند مقابل همین رشوه خرج شده را ، از توده مردم محروم و بدبخت بگیرد یاکالای احتکارشده

۱ـ درباره ربا و مفاسد فراوان رباخواری که در اسلام‌بشدت تحـریم شده است کتاب جامع و جالبی بنام: «الربا» از استاد ابوالاعلی مودودی پاکستانی چاپ شده که دارای آمار واطلاعات فراوانی در این زمینه است .

را درشدیدترین مواقع نیاز واحتیاج ، مخفی‌کند و کسی را بـآن دسترس نباشد و باهمه این‌کارها است که نظام توازن دراجتماع بهم میخورد .

برای اینکه گروهی از مردم نیروئی رادارا میشوندکه دیگران در قبال آن، نیرو وقدرتی دردست ندارند .

وبموازات آن ، توازن اقتصادی نیز بهم میخورد، چون احتکار راحت‌ترین راه جمع ثروت از راه حرام بوده ووسیله ریاکارانه برای فاسد ساختن اخلاق ودلها ووجدانها است .

قانون ششم = قانون همگانی‌بودن منابع عمومی :

این همان چیزیست‌که در قرن ما آنرا « **ملی‌کردن منابع عمومی ثروت** » میگویند واین قانون را با استفاده از ملی بودن آب و آتش و گیاه (چراگاه) از نظر اسلام ، میتوان بدست آورد و در حدیثی آمده‌که چون اینها از منابع عمومی بوده واز ضروریات اولیه زندگی هستند، نمیشود آنها را بامالکیت خصوصی محدودکرد بلکه بایستی برای همه باشد (۱) .

۱ـ حدیثی‌که مورد استناد استادقطب است از طریق شیعه نیز وارد شدمو بعضی از فقهاء شیعه با استفاده از این حدیث واحادیث مشابه آن ، گفته‌اند که اصولا فروش آب صحیح نیست . مثلا مرحوم شیخ طوسی در کتاب «خلاف» ج۲ ط جدید صفحه ۲۲۵ مینویسد : «اگر کسی با احیاء مالک چاهی شد و آب از آن درآمد ، باید بمقدار احتیاج خود و چهارپایانش از آن استفادهکند ومازاد آنرا برای رفع احتیاج دیگران مجاناًو بلاعوض بذل کند» و درباره مراتع، هم فقهای ما میگویند : «هیچکس نمیتواند چراگاهی را بخود اختصاص دهد ودیگرانرا محروم سازد» و ..

درپاورقی بعدی ، کمی بیشتر درباره **ملی‌بودن منابع عمومی ثروت** از نظر اسلام بحث‌کرده‌ایم ، رجوع شود .

فقه مالکی با استفاده از همین، معادن راملی میداند و کسی حق تصرف وانحصار را ندارد : فقه مالکی در مشهورترین اقوال خود میگوید :

هیچ یک از اشیاء سه‌گانه : معادن فلزات ، مراتع چراگاهها از اموال مباح‌وآزاد نیست‌که هرکس پیداکرد وبرآن مسلط شد،ازآن وی باشد .. بلکه آن‌ها ، ملک همه مسلمانان است ..

بدون شک ، بابرگشت دادن مالکیت در این قبیل مرافق به همگان وملی اعلام‌کردن آنها ، مهمترین عامل فقدان توازن اقتصادی در اجتماع ازبین میرود برای اینکه این امر مرافق و موارد ، قسمت اعظم ثروت عمومی را شامل میشود(۱) که در رژیم‌های سرمایه‌داری جنایت‌بار غربی ، شرکتها و تراستها وافراد آنرا تملک میکنند و **ازاین مالکیت منحوس ، آثار شوم وسوء فراوانی ببار میآید و همین‌هم عامل اصلی جنگهای محلی وبین‌المللی وبازیهای استعماری**

۱ـ **انفال** یا ثروتهای عمومی ، از نظر اسلام «**ملی**» بوده و نفع و سود آن بطور متساوی مال همه است . ملی کردن منابع عمومی ثروت ، درست در روزگاری از طرف حکومت اسلامی عملی شده که نه از **سوسیالیسم** خبری بود ونه از مرحله تکامل یافته آن **کمونیسم** ! ...

همه زمین‌های موات ، زمین‌های زراعتی و قصبه‌هائی که از طرف صاحبان خود رفع ید شده و یا سکنه‌ای ندارد ، یابدون جنگ به مسلمانان واگذار شده و همه کوهها با اشجار و معادنی که دربر دارند ، همه رودخانه‌هابا اشجاری که دارد، همه‌دارائی‌کسانیکه وارث‌ندارند وهمه‌معادن‌درونی‌وبرونی وهمه‌جنگلها ونیزارها ومراتع ازآن همه برای همه است و ازنظر اسلام باصطلاح امروز «**ملی**» است ، اما ملی بمعنی واقعی کلمه ! ...

اگر مثلا درایران فقط جنگلها ومراتع ومعادن ، واقعاً ملی شده بود وضع اقتصادی کشور ما چنان میشد که در دنیا نظیر نداشت وهیچ کشور باصطلاح سوسیالیستی‌هم بآن نمیرسید .. درایران در حدود **نوزده میلیون هکتار** جنگل‌داریم یعنی تقریباً ۱۱٫۰ درصد تمام مساحت کشور ... وسراسر ایران را مراتع سرسبز و خرم پرکرده است... معادن گوناگون از معادن **نفت** گرفته تا معادن **آهن**، مس، سرب، زغال‌سنگ، طلا، فیروزه، گوگرد و ... که به ۳۰ نوع میرسد، درگوشه‌وکنار میهن ما پراکنده . اینها همه از نظر اسلام «**انفال**» یاثروتهای عمومی است وباید «ملی» شود .

وامپریالیستی میگردد ... (۱)

قانون هفتم ـ قانون تحریم اسراف و عیاشی :

اسلام سختگیری ومحرومیت برمردم را دوست نمیدارد، بلکه آنها را به بهره‌برداری از پاکیهای زندگی دعوت میکند وجلوگیری‌از آنها رازشت و بد میشمارد واسراف و عیاشی را نیز بد و زشت میداند ، برای اینکه این‌دو ، ازپاکیهای حلال مورد خواست مشروع انسانیت نیست :

اعراف ۳۱ـ۳۲ ای‌پسران آدم ، درهر مسجدی جامه خویش بتن‌کنید ، بخورید و بنوشید واسراف مکنیدکه خدا اسرافکاران را دوست ندارد ، بگو:کی‌جامه‌ای راکه خدا برای‌بندگان خویش پدید آورده و با روزی‌های پاکیزه ، حرام‌کرده است. بگو، این‌چیزها درزندگی دنیا متعلق‌بکسانیست که ایمان آورده‌اند ودر روز قیامت خاص ایشانست . بدینسان آیه‌ها را برای مردمی‌که دانا هستند شرح میدهیم .

عیاشی برای آن دراسلام تحریم شده‌که در بنیان فردوبنیاد اجتماع سستی و ضعف بوجود میآورد ودروجود فردومحیط اجتماع فساد وانحطاط و سقوط اخلاقی ایجاد میکند . **در تاریخ نیزهمیشه عیاشان وشهوترانان باعث اصلی اضمحلال‌اجتماعات‌وملتها بوده‌اند:**

اسراء۱٦ وچون خواهیم دهکده‌ای را هلاک‌کنیم عیاشانش را بسیار کنیم تا در آن عصیان‌کنند و گفتار خدا بر آنها محقق شود وویرانش‌کنیم ، ویرانی کامل !

چیزیکه لازمست در اینجا روشن سازیم ، آنستکه عیاشی و شهوترانی درمیان ملتی جزاز راه فشار وسختگیری بر گروه‌زیادی

۱ـ کتاب «**جنگ سرد نفت**» تالیف «پیرفونتن» ترجمه آقای دکتر شمس‌الدین امیر علائی ، اطلاعات زیادی دراین زمینه در اختیار شما میگذارد. این کتاب از طرف مؤسسه «ابن‌سینا» در **تهران** چندبار چاپ و منتشر شده است!

. از افراد ملت، به‌دست نمیآیـد ووسایل ایـن عیش و نوشهـا ، از خون‌دل توده مردم وکوشش آنان و نیازمندیها و ضروریات‌ابتدائی افرادمردم بدست میآید واینها ازچیزهائیست‌که‌کینه و عقده دلها را زیادتر میکند وسرانجام آنرا میترکاند !. واز میان اجتماع ، روح صلح وبرادری را برمیدارد و گـروهـی را برضدگروه‌دیگری، بعلت تضاد منافع واختلاف‌نظرها تحریک میکند و تازه همه اینهارابابد دریک طرف گذاشت و ناپاکیها وآلودگیهـای اجتماعـی ناشی از عیاشی شهوترانان را دریک طرف ! ...

البته وجود ثروت دردست این عیاشان است‌که این عیشها و لذتهای ناپاک وشهوتهای آلوده را برای آنان فراهم میکند و در همان وقت ، آتش بدیها و دشمنیها را شعله‌ور میکند وبنای‌اجتماع را متزلزل‌میسازد وبنیان آنرا ازپی‌سست وویران میکند: اینجاست که قانون «**سدذرائع**» دخالت‌کرده واز دولت‌میخواهد که‌وسیله را از دست این بیکاران وعیاشان مفتخورکه با آتش‌بازی میکنند، خارج سازد. پس قانون سدذرائع قانونیست که ازوقوع خطرهای‌احتمالی در اجتماع جلوگیری مینماید وهمین قانون است‌که وسیله را ، اگر منجر بکار حرام گردد، تحریم میکند ولواینکه خودبخود حرام‌نباشد.

وجود ثروت دردست این قبیل افـراد ، همان وسیله‌ایست کـه بایستی برای نجات از عاقبت سوء آن ، آنـرا از دست صاحبش خارج ساخت والبته لـزوم ایـن مسئله ، در همچو مواردی‌کـاملا روشن است .

قانون هشتم = قانون تحریم کنز :

توبه۳۲ـ۳۵وکسانیکه طلا ونقره راگنج میکنند و آنرا در راه خـدا خرج نمیکنند، بعذابی دردناک نویدشان بده روزی‌کـه آنـرا در آتش جهنـم سرخ کنند و پیشانیهـایشان و پهلوهایشان و پشتهایشان را بدان داغ‌کنندواین همانست که برای خود گنج‌کرده‌اید ، اکنون (رنج) آن گنج راکه میکردید ، بچشید .

این،برای آن‌استکه حبس ونگهداری ثروت ازگردش وخودداری ازخرج آن‌درراه خدا، یعنی درجوابگوئی نیازها ومصالحی‌که بوسیله آن نام خدا برتر میشود ، بطورکلی موجب‌بهم خوردن توازن‌مالی و بازرگانی واقتصادی میگردد وبدینترتیب توازن اجتماعی نیز مختل میشود وآن‌هم موجب مفاسد ومحرومیتها ومحرماتیستکه بایستی طبق قانون «سدذرائع» ازوقوع آنها جلوگیری‌کرد واسباب ووسائلی راکه منجر به پیدایش آنها میشود از بین برد.

روی این حساب ، مسئله‌کنز ، یک مسئله شخصی یا یک گناه فردی‌نمیشودکه حساب آن‌را فقط بخداحواله‌دهیم تادرروزقیامت، روزی‌که پیشانی‌ها و پشت‌ها و پهلوها داغ میشود ، بآن رسیدگی کند ، بلکه یک مسئله اجتماعی مربوط بقانون میشود که دولت اسلامی باید از راه قانون واجرای صحیح آن، بخاطرتحقق یافتن عدالت اجتماعی و حفظ توازن اقتصادی، از آن‌جلوگیری بعمل‌آورد..

نظامها و قوانین اسلامی یک وحدت متکامل وبهم پیوسته‌ای هستند و هرقانونی از قوانین وی ، بسوی دیگری میکشاند ، چون همه آنها درطرز فکرکلی اسلام ، بهمدیگر میرسند و اصولا درموقع تشریع و قانونگزاری ، مسائل رانمیتوان جداازهم، در نظر گرفت ، بلکه بایستی همیشه به‌جهان‌بینی‌کلی وجامع مراجعه‌کرد ومسائل را در کنارهم یافت ! .

بدون شک حس و نگهداری مال از خرج وانفاق ، دارای ضررهای روشن و آشکاریست، اگر این حبس وخودداری از خرج از راه بخل باشد داخل درنهی پروردگار میشود :

اسراء۲۹ دستت رابگردنت بسته مدار .

واگر برای دوری از انفاق درراه خدا باشد ، بازداخل در حکم خدائی دیگری میشود :

بقره۱۹۵ در راه خدا خرج‌کنید (واز امساک) خویشتن بهلاکت میفکنید .

چون خودداری از انفاق درراه خدا موجب «**هلاکت**» فردوجماعت میگردد واز اینجاستکه قانون «سدذرائع» ازوسیع‌ترین و کاملترین قوانین اسلامی میشود .

گروهی از ظاهربینان‌گفته‌اند : چیزیکه زکاتش داده شود دیگر «کنز» نیست (۱) برای اینکه مالیات شرعی فقط ! زکات است و پس‌از آن دیگر از «کنز» کردن مال ، مانعی نیست !! ولی حدیثی‌از پیامبر (ص) نقل شده‌که بصراحت تمام حدود کنز را معین میکند وروشن میسازدکه ثروت درچه صورتی بعداز ادای زکات میتواند کنز نباشد : «هرکه درهم ودینار یا طلا و نقره‌ای جمع‌کرده و آنرا در راه‌بدهکار و ضرردیده وراه‌خداانفاق‌نکند، آن‌کنزاست و روزقیامت با آن داغ میشود(۲) » .

این حدیث عواملی راکه میتواند مجوز نگهداری مال‌وثروت شود، بطور آشکار بیان میکند وغیرازآن هرچه باشد «کنز» است‌ومشمول آیه تحریم‌کنز میشود. آری اسلام را بایست در پرتو قوانین‌کلی و اصولی آن ، دراین میدان ، بشناسیم ودرک کنیم ! ...

قانون نهم ـ قانون ازکجاآورده‌ای :

مسئله مالکیت فردی در اسلام ، چنانکه‌بعضی از مردم خیال میکنند ، آزاد و بی‌قید و شرط نیست.

مالکیت فردی در اسلام، جزازراههای صحیح ووسائل مشروع قابل قبول نیست و برسمیت شناخته نمیشود و میبایست‌که این راهها، باقوانین کلی اسلام درباره مال و ثروت واصول اجتماعی و

۱ـ گروهی از علمای شیعه میگویند : تمرکز ثروت و راکد ماندن آن دریکجا و عدم گردش آن (مطلقا) کنز است . زیرا مصالح اجتماعی میخواهد که ثروتها همیشه در گردش باشد تا محرومیت مردم و توده مسلمان برطرف گردد . «طریحی» صاحب «مجمع‌البحرین» صفحه ۲۹۹ میگوید : «بهرچه که زکاتش داده شود گنج و کنز گفته نمی شود!» درصورتیکه باید توجه داشت که در آیه شریفه‌هم هیچگونه بیانی که حاکی از آن باشد که مراد فقط اموالیست که حقوقش داده نشده ، وجود ندارد....

درهر صورت ، این مسئله یک مسئله فقهی است و برای مزید توضیح درباره این آیه شریفه به تفسیرالمیزان ج ۹ صفحه ۲۷۲ وببعد مراجعه شود.

۲ـ این حدیث را قرطبی در تفسیر خود نقل کرده است.

اخلاقی وی مخالف نباشد.

پس حق‌مالکیت فردی بهیچوجه براساس غارت، چپاول، غصب، دزدی، رشوه، غش، تقلب، گرانفروشی، ربا، احتکار و... پایه‌گذاری نمیشود، واز اینجاستکه دولت اسلامی میتواند همیشه راههای‌کسب مال و ثروت را بازرسی‌کند و ببیند کدام یک مشروع وکدام‌یک نامشروع بوده‌است. اگر این‌راه، مشروع وقانونی‌باشد، مالکیت حق مسلم‌صاحب مال است ـ البته باشرائطی‌که قبلاگفتیم ـ ودولت، در صورت لزوم و ضرورت برای «مصالح‌مرسله» و «سد ذرائع» درآن تصرف میکند وصاحب آن، حق اسرافکاری وعیاشی ندارد وکنز ونگهداری آن‌هم ممنوع است ودولت میتواند آنرا برای بیت‌المال بگیرد و زیادی آنرا از ثروتمندان‌گرفته و بین نیازمندان تقسیم‌کند.

البته این‌ها، همه درصورتیستکه اسباب و علل مالکیت صحیح ومشروع وقانونی باشد، ولی اگر این‌راهها صحیح نباشد، اسلام بهیچوجه همچو مالکیتی را برسمیت نمی شناسد و هرگز حقوق ووظائفی راکه در نگهداری مال و ثروت مشروع بعهده داشت که انجام دهد، انجام نمیدهد، بلکه حکومت اسلامی باید آنرا بنفع عموم، مصادره کند وشواهد وسوابقی‌که ازحکومت‌های صدراسلام در این‌باره داریم، این حق واختیار را بر دولت اسلامی قائل شده ودرچهارچوب قوانین‌کلی اسلام، آنرا برای دولت تثبیت میکند ...

اسلام، حق مالکیت فردی را برای جوابگوئی به خواست قلبی و فطری عمیق بشری درباره کسب مال و تملک، برسمیت میشناسد، تاهمه، آخرین و کاملترین‌کوشش‌های خود را برای محصول و تولید بیشتر و بهره‌برداری‌کاملتر از وسائل زندگی انجام دهند، وزندگی را از نیروهائی‌که خداداده بهره‌مند سازند و درراه رشد و ترقی، پیش برانند .. ولی درعین‌حال برهمین حق مالکیت، حدود و قیودی وضع میکند، تابر احدی درزندگی و روزی ومعاش، صدمه و ضرری نرسد و برای توده مردم از راه اختیارات دولت اسلامی، در آخرین مرحله، حق تصرف مطلقی درهمین حق‌مالکیت فردی، میدهد تا برای تحقق مصالح عمومی توده، درصورت لزوم از آن استفاده کند ...

بدینترتیب اسلام همه مزایای مالکیت فردی راکه سرمایه‌داری آنرا میگوید وظاهراً هوادار آن‌مزایا است، برقرار میسازد وبموازات آن ، همه مفاسدی راکه کمونیسم آنها را عیب واشکال مالکیت‌فردی میداند ، از بین میبرد . ودر واقع حد وسط و راه معتدلی را درمیان دوراه غلوآمیز وافراطی ، پیش میگیردکه بافطرت سالم و صحیح نیزکاملا سازگار است .

قانون دهم = قانون زکات :

زکات؟ قانونیکه تشکیلات سرمایه‌داری جنایت‌بار و تجاوزکار میخواهند فقط آنرا بمثابه اولین و آخرین قانون مالیاتی واقتصادی اسلامی بشمارند تا مردم را گول زنند و تخدیرکنند ! .

زکات ؟ مالیاتیکه گاهی سازمانها و بلندگوهای‌کمونیستی و گاهی ارگانها ومبشرین مسیحی ـ **صلیبی**ـ آنرا تنها قانون‌اسلامی درزمینه مسائل اقتصادی معرفی میکنند ، تا مسائل و ضمانتها وقانون‌های اقتصادی واجتماعی اسلامی را ، سست و بی‌پایه و کهنه جلوه دهند ! ...

من عالماً وعامداً این قانون را درآخر این بحث ودرختام‌قوانین واصول اساسی اقتصاد اسلامی آوردم ، تاهمه بدانندکه ارگانها و بلندگوهای کاپیتالیسم با استخدام افرادی درلباس دین وتشکیلات کمونیسم بین‌المللی وسازمانهای‌امپریالیسم مسیحی ـ بوسیله عمال دینی ! ومبشرین مذهبی خود (۱) ـ چگونه میخواهند مردم مارا فریب داده واسلام راکوچک وبی‌اعتبار جلوه‌دهند .

البته این‌کارمن ، برای کوچک شمردن این‌قانون عالی ـ زکات ـ نیست بلکه برای بیان حقیقت با اتکاء بدلیل ومنطق است ، من

۱ـ بیشتر مبشرین مسیحی و میسیونهای مذهبی غربی ، عمال استعمار امپریالیسم بین‌المللی هستند ، در اینباره کتابی بنام « التبشیر والاستعمار » درلبنان چاپ شده‌که با اتکاء بآمار واسناد زنده‌ای، حقیقت مأموریتهای میسیون‌های مذهبی مسیحی درآفریقا و آسیا را کاملا روشن ساخته‌اند ...

در رساله «دومذهب» مفصلا در اینباره بحث کرده ایم رجوع شود .

آنچه راکه درکتاب « معركةالاسلام والـرأسمالية » **جنگ اسلام و سرمایه‌داری**(۱) درباره قانون زکات نوشته‌ام، اینجا نیز میآورم ، تا حقیقت این مسئله قدری روشن شود !.

«... برهمه این عوامل طبیعی ، بایستی قانون مالیات دائمی را نیز اضافه کنیم و آن «زکات» است، این‌قانونی‌که بطور ثابت و صحیحی همه سال ۲٫۵٪ ازثروت رامیگیرد واخذ میکند» (۲) .

«دراینجا نکته‌ای استکه بایستی درباره آن توضیحی بدهم تاکیفیت افسانه‌های مغرضان‌که زکات را بصورت یک احسان و صدقه ذلت‌آوری جلوه میدهند، روشن شود».

« این مالیات را دولت اسلامی ، همانند هر مالیات دیگری ، جمع‌آوری میکندوهمین دولت استکه باید براساس ونظام معینی‌که طبق اقتضای هرعصری قابل تطبیق وتحول است در خرج آن‌نظارت داشته باشد ، آنوقت باید پرسیدکه این ذلت و خواری ادعائی درکجاست ؟ .

«مغرضان و دشمنان حلیه‌گر، همیشه سعی میکنند که از این مالیات یک شکل و صورت مسخره‌آمیزی ترسیم کنند ونشان دهند که : ثروتمندی ، احسان میکند و صدقه میدهد و فقیر و بی‌چیزی آنرا میگیرد و تشکر میکند ! دستی بالاست وچیزی میدهد ودستی پائین و چیزی میگیرد ! ودر واقع یک فردی بیک‌فرد دیگر ، کمک مالی مینماید! آنهم بصورت صدقه واحسان!» .

«من نمیدانم این شکل مسخره‌آمیز و مزورانه را از کجا آورده‌اند!، اگر در روزگاری حکومت، مالیاتی برای‌آموزش وپرورش وضع‌کند و آنرا فقط برای هدفهای تعلیم و تربیت اختصاص دهد ، خانه ومدرسه بسازد یا حقوق کارمندان را بپردازد یا برای کتاب ولوازم تحصیلی و غذای شاگردان خرج‌کند ، آیا بازمیگویندکه این سیستم مالیاتی ، گدائی بوده ومخالف شخصیت انسانی است؟!، آیا باز میگویندکه چون‌این پولها از اموال و دارائی ثروتمندان‌گرفته

۱ـ خلاصه این کتاب تحت عنوان «**اسلام ودیگران**» اخیراً چاپ شده است.

۲ـ علاوه برزکات، از نظر فقه شیعه سالیانه از سود سالانه هرفردی ــ نه از اصل سرمایه پاک شده ــ ۲۰ درصد بعنوان «**خمس**» گرفته میشود. البته‌مخارج سالانه هر فردی را قبلا باید استثناء کرد و سپس از مابقی ۲۰ درصد گرفت .

سده و به نیازمندان داده میشود ، برخلاف شخصیت معلمان و شاگردان است ؟!».

«اگر دولت قانونی بگذاردکه از هرثروتی، اعم ازکم یازیاد مالیاتی به نسبت ۲٫۵٪ برای اداره امور کشور ، بگیرد و پول جمع شده ازاین راه‌را باین موضوع لازم‌وضروری ومورد نیاز عمومی، اختصاص دهد، بازگفته میشودکه چون دولت از دارائی ثروتمندان وغیر ثروتمندان، این بودجه را بدست آورده و برای کشور خرج کرده ، پس دولت گدائی‌کرده و شخصیت و حیثیت افراد وابسته بآن برباد رفته است؟!» .

«زکات اسلامی نیز مالیاتی ازاین‌قبیل است، دولت اسلامی آنرا جمع میکند و سپس در راه‌های لازم ومعینی خرج میکند .

«همه آنها رایکجا جمع مینماید و سپس بتدریج در موارد لازم توزیع و تقسیم مینماید ، وهرگز این امر یک احسان فردی و شخصی نیست‌که از دست‌کسی پولی خارج سازد وبه‌دست دیگری بسپارد ! واگر امروز می بینیم‌که گروهی از مردم ، زکات اموال خود را ، خودشان تقسیم میکنند این نظام وسیستمی نیست که اسلام آنرا بنیان‌گزاری‌کرده و خواستار آن باشد ، بلکه این گروه، خود این کاررا میکنند وین ره را مستقیماً خودشان میروند و علت آن‌هم آنست‌که در مصر یک دولت صالح‌اسلامی وجود نداردکه این مالیات را از مردم بگیرد و سپس آنرا در راههای صحیح وقانونی خود مصرف نماید تا حیف و میل نشود» .

« غفلت ونادانی‌گروهی در مصر ــ و سراسر جهان اسلام ــ بجائی رسیده‌که خیال میکنند زکات یک احسان‌وصدقه فردی‌است که باعث‌خواری وذلت افراد میشود!..»

«جسارت برحقائق روشن وابتدائی ، تا آنجاکه بدان افتخار کنند، فقط از راه نادانی و گمراهی خوانندگان یاشنوندگان ناشی شده است، وهردوگروه بحمدالله! درمحیط مافراوان پیدا میشوند!. ومتأسفانه بیشتر از همه ، درمحیط هائی‌که بآنها «محیط فرهنگیان وروشنفکران» ! میگویند، دیده و شنیده میشود ! ، فرهنگیان و روشنفکرانی‌که هرگونه انتقاد و بدگوئی درباره اسلام را با خوشحالی‌گوش میدهند واستقبال میکنند تاثابت‌کنند! که واقعاً !،

جداً ! ، کاملا ! فرهنگــی ! وروشنفکر ! هستند ؟ ... آیــا راستی ما درعصر پستی‌ها و در قرن زندگی نسل گمراه بسر نمیبریم؟!» .

اعتماد بقانون

... اکنون‌به آخرین وسیله‌وراهی‌که اسلام‌برای تحقق‌بخشیدن به صلح در اجتماع ، می‌پیماید میرسیم .. ایــن همــان حقیقت و طبیعت اسلامی ورابطه نفس بشریت با آن ، و جوابگوئیهای‌وی بر آنست . واین دارای اثر قاطعی در برقراری صلح اجتماعی وتحقق یافتن همه آن‌ضمانتها و تــأمینهائیستکــه در سابق از آن سخن گفتیم .

برای توده بشری قانونی لازم است که روابط آنرامنظم سازد وبه اوضاع‌آن رسیدگی‌کند وهمه افرادرابه یک وحدت بهم پیوسته وهمکار وهمگام وصاحب شخصیت واستقلال مبدل سازد ، نه آنکه بشکل افراد وگروه‌های پراکنده وبدون قانون ونظم وانضباط به حال خود واگذارکنند!، قانون‌هم مادامیکه اجرانشود وموردطاعت نباشد، نمیتواند وظیفه خودرا عملی سازد وهرگــزهم مطاع نبوده ومورد اجرا واقع نمیشود ، مگر آنکه همه ازآن اطمینان داشته‌باشند و میان خود و قانون ، عــاطفه ومهــرودوستی ببینند و در آن تحقق یافتن مصالح ومنافع وهدفــ های دور و نزدیک خود را احساس کنند .

قیام برضد قانون ، نوعاً ازسه عــامل مهم واساسی ایجــاد میشودکه بقیه عوامل فرعی ناشی از این سه عامل است :

(۱) : **احساس اینکه این قانون عادلانــه نیست** چون‌بخــاطر مصلحت فرد یاافراد یاطبقه‌ای برضد دیگران وضع شده است . و مسلماً همان گروهی‌که قانون را برضد خــود احساس‌کنند و ببینند که قانون برای تخدیر آنان وسوار شدن دیگران بوده وکوچکترین فائده و ثمره‌ای درقبال‌کوشش آنان ، بآنان نمیدهد و آنان باید در سایه همین قانون‌کارکنند و دیگران بخورند ! .

(۲) : **احساس جدائی و دوری** و بیگانگی میان روح قانون و روح افراد توده‌ای‌که برآن حکومت میکند ، واین در صورتی است که این قانون احتیاجات فکری و درونی ومصالح مادی وی را تأمین

نسازد ، ومطابق مقتضیات زندگی واوضاع داخلی‌وی رفتار نکند، چون درواقع و حقیقت خود ، از روح توده مردم بیگانه است .

(۳) : **احساس فرد بلزوم قیام علیه قانونـی** که کس دیگری برای او وضع‌کرده است، فقط برای نشان دادن شخصیت خود ! . والبته فرقی نمیکندکه این قانون را فـرد یاهیئت یاگروهـی وضع کرده باشد .

درهر صورت ـ شامل قیودی باشد و تفوق و برتری جوئـی براین قیود وحدود ـ درصورتیکه وضع قانون از طرفـ انسانی بر انسان دیگر باشدـ شخصیت ذاتی فرد رادرذهن فردیکه بطور علنی یامخفی علیه آن اقدام میکند ، محقق میسازد ! .



هیچ قانونی از قوانین وضعی بشری رانمیتوان یافت‌که لااقل یکی از این اشکالها را نداشته باشد. بخصوص اشکال اول وسوم که نوعاً درهر قانون زمینی‌که بشریت شناخته است، جمع‌شده‌اند. واصولا قانونهائی‌که در این‌پارلمانهاومجالس توسط طبقه پرولتاریا وهیئت حاکمه‌کارگری ! درکشورهای کمونیستی وضع می‌شود ، از این اشکالات خالی نبوده‌اند ...

وضع پارلمانها و مجالس انتخابـی درکشورهای سرمایـه‌داری روشن است و آزادی و اختیار ملت در انتخاب نمایندگان افسانه‌ای بیش نیست وخود مردم بخوبی بافسانـه بودن این آزادی کـاملا آشنائی دارند .

برای اینکه انتخاب‌کننده‌کاملا احساس میکندکه او دراظهارعقیده واراده حقیقی خود، آزاد نیست، زندگی ولقمه نانی‌که وی را بـایـد حفظ کند دردست سرمایه‌دارانی‌است‌که آنها را انتخاب میکنند ! .

اگر برفرض محال بگوئیم‌که انتخاب‌کننده کاملا آزادی دارد، واوکسانیراکه بخواهد میتواند برای مجلس انتخاب‌کند ، ولی باید درنظر داشت‌که همین مجلس وپارلمان بحکم تکوین و تشکیل خود ازطبقه معینی ، امکان نخواهد دادکه عناصر واقعاً ملی در آن زیاد باشند و قهراً کسانیکه از روی حقیقت ، نه تظاهر ، از توده ملت

بوده واز میان مردم برخاسته باشند ، خیلی کم خواهند بود .
بدینترتیب مجلس ، هرقانونی‌راکه وضع‌کند ، خواهی‌نخواهی بنفع ومصلحت سرمایه‌ها و سرمایه‌داران خواهد بود ، و هرگز نمیتواند ازتحت تأثیر آنان خارج بوده ودور باشد .

درکشورهائیکه حکومت طبقه کارگر برقرار است! ، طبق‌نقشه قبلی ، باید «طبقه **بورژوازی**» بطورکلی از بین رفته و نابود شود ، البته تصدیق میکنیدکه تعداد طبقه کارگر هرچقدرهم زیاد باشد ، مسلماًگروه دیگری نیز هستندکه قانون طبقه‌کارگر بنفع‌آنان‌نیست، وبلکه از روی عمد واصرار این قانون برضد آنان وضع میشود .

اینها همه‌درکشورهائیست‌که قانون‌گذاری بعهده خودشان است وقانون را همانند بعضی ! از کشورهای اسلامی از خارج وارد نمیسازند . !

اما دراین‌کشورهای باصطلاح اسلامی‌که تقلید ازدیگران ووارد ساختن قانون ـ همانند کالاهای دیگر ! ـ یک عمل عادیست ، اشکال دوم نیز برآن دواشکال دیگر اضافه میشود : جدائی بین روح قانون و روح توده‌ها ! ... چون این قانون خارجی ، اصولا باوی بیگانه است واز روح واوضاع واحتیاجات وی‌کمک نگرفته است و چیزهای خنده‌دار وگریه‌آوری در تطبیق قانون عاریه‌ای با این محیط ها واقع میشودکه اگر این‌قانون‌گذاران عاریه‌گیر! قسمتی ازادراک و احساس واقع ، ودوربینی ، و بهره‌ای از تفکر انسانی صحیح داشتند ، این چنین بوارد ساختن قانون از خارج نمی‌پرداختند (۱) .

۱ـ بکتاب «نائبفی‌الاریاف» تألیف استاد توفیق‌الحکیم و کتاب «الاسلام و اوضاعنا القانونیة» تألیف استاد «**عبدالقادر عوده**» رجوع شود. مؤلف.

مرحوم استاد عبدالقادر عودة را که یکی از قضات عالیرتبه «**مصر**» واز رفقای سید قطب‌بود میتوان یکی از متفکرین ودانشمندان بزرگ اسلامی قرن‌ما نامید . وی علاوه برکتاب فوق، کتابهای دیگری نیز از جمله «**اسلام بین جهل ابنائه وعجز**»، «**التشریع‌الجنائی فی‌الاسلام**» در دو جلد بزرگ و ... تألیف کرده که‌هرکدام بنوبه خود ودر موضوع خود ازعالیترین وبهترین آثار اسلامی است .

عبدالقادر بعلت‌کوشش های اجتماعی خود بهمراهی شیخ محمدفرغلی استاد دانشگاه الازهر وگروهی از همفکرانش ، چندی پیش در قاهره ، اعدام شد ... ولی کتابهای وی هنوز مورد استفاده همه طبقات است .

درست درهنگامیکه همه قوانین وضعی بشری ، درگذشته و امروز نتوانسته‌اند و نمیتوانند از این اشکالات اساسی دورو برکنار باشند، فقط شریعت وقانون است که ازهمه این اشکالات دوروبرکنار است و هیچ نظیر و همردیفی‌هم در این‌باره ندارد .

در شریعت اسلامی، اصولا میدانی برای احساس فردیاجماعت به‌اینکه قانون نسبت بآن عدالت را مراعات نمیکند، نیست برای اینکه اسباب انحراف از عدالت بطورکلی وجود خارجی ندارد، چون قانون‌گزار برای همه ، خدای همه است ، پس در مقدم داشتن فرد یاگروهی، برای وی سودی نیست وبدین ترتیب فکر « طبقات » و «جنگ طبقاتی» در اجتماع اسلامی بکلی از بین میرود ... ازبین میرود بخاطر آنکه در اینجادیگر قانونی نیست‌که فقط مصالح طبقه بخصوصی را در نظربگیرد و اورا برخلاف طبقه دیگری ، مقدم بشمارد ، هرفردی حقوق و وظائفی داردکه هردو باهم توأم است . واین چنین مجتمع اسلامی ، بصورت مجموعه افرادی درمیآیدکه حقوق ووظائف آنان درقانون، بموازات همدیگر ملاحظه شده است.

مجتمع اسلامی ، اجتماعی نیست‌که منافع ومصالح مجموعه‌ای از طبقات مختلف ، باهم تضاد و تصادم داشته باشد و قانون ، بعضی را بربعض دیگر مقدم شمارد .

بنابراین ، اصولا در اسلام ، نظام طبقاتی معنی ندارد . و در نتیجه ، جنگ طبقاتی نیز وجود ندارد. البته در صورتیکه قوانین اسلامی در میدان حکومت واقتصاد ، کاملا اجرا شود و اینجاست که دیگر احساس فقدان عدالت قانونی و فکر قیام برضد همچو قانونی ، اصولا بوجود نمیآید . بلکه فقط ممکن است یک سلسله انحرافاتی دربعضی از افراد بوجود آیدکه آن نیز درقبال اکثریت و اجتماع چیز قابل اعتنائی نیست ، و در جبر جریان اجتماع ، خودبخود از بین میرود .

همچنین ، دیگر مجالی برای بیگانگی میان روح قانون‌گزاری و روح افراد و جماعات باقی نمیماند .

شریعت اسلامی بحکم همبستگی کامل و جامع خود ـ چنانکه نمونه‌هائی از آنرا درگذشته بیان داشتیم ـ درهر میدان‌کوشش انسانی ، بخواستهای مشروع بشریت جواب مثبت میدهد .

قانون اسلام به نیازبدن واحتیاج فکـر و خواست روح ، در شعائر و شرائع خود بطور یکسال جواب میدهد .

قانون اسلام احتیاجات افراد را درحال «فرد» بودن ونیازمندی آنان را درحالیکه جزو «**اجتماع**» هستند درنظر دارد ومراعاتمیکند. ودرعین حال ، حدود وقوانینی نیز بـرای انحـرافهـای شاد ومضر، وضع میکند تا از وقوع آنهاهم جلوگیری کند .

اسلام به همه مردم اختیار و قدرتی میدهدکه در حکومتیکـه انتخاب میکنند، ازآن بنفع همهوبرای همه استفادهکنند وازکوشش ومحصول همه ، بهرهبرداری مینماید و بوسیلهآن، برای سود، همه از هرگونه کوشش غیرقانونی و ضد انسانی و فعالیت غیر مشروع جلوگیری میکند .

درگذشتههم مثالهائی نقلکردیمکه در آنها نمونههائی بـرای اثبات این وجه تمایز وبرتری روشن طبیعت وحقیقت قانون اسلامی میتوان پیداکرد .



در اجتماع اسلامی همچنین علل و عواملی نیستکـه احساس نیاز فرد بتمرد وقیام ـ برای تحقق و تجلی شخصیت ! و احساس بلزوم قیام علیه برتریجوئی فرد یاگروهی ـ را تحریک یـاتولید کند، مگر آنکه این تمرد وقیام وبرتریجوئی خندهدار برخداباشد!.

اگر فرد واقعاً احساس کندکه نیروئی بالاتر از نیرووقدرت همه افراد بشر ، بروی قانون میگذارد ، همین کافیستکـه در او حس عزت و سربلندی ، بیشتر از حس بندگی باشد و شخصیتوی را بجای آنکه از بین ببرد، بیشتر جلوهگر سازد واین مزیتی استکه درهیچنظام و رژیمی ، جز نظام اسلامی ، عملی نیست ، نظامیکه همه را درقبال تشریع و قانون عملا وحقیقتاً ـ نه باگفتار وتظاهرـ برابر و یکسان میکند .

تنها اسلام استکه اطاعتوپیروی ازحاکم رامربوط به قیاموی براجرای شریعت و قانونی میداندکه خودوی آنرا وضع نکرده بلکه خدای همه مردم آنرا وضعکرده است .

این اطاعت موقوف بهمین مسئله است واگر هیئت حاکمه و توده ملت در مسئله یا قضیه‌ای اختلاف پیداکردند ، راه حل مسئله ین آخرین و تنها راهیستکه فرد- تاروزیکه فطرت وی‌منحرف محکوم ، بخدا ورسول اورجوع‌کنند :

نساء۵۹ شماکه ایمان دارید، خدا را فرمان ببرید و پیغمبر و کارداران خویش رافرمان برید وچون در چیزی اختلاف کردید . اگر بخدا وروز جزا ایمان دارید آنرا بخدا و پیغمبر ارجاع‌کنید .

این آخرین و تنها راهیستکه‌فرد- تاروزیکه فطرت وی‌منحرف نگشته ودست نخورده باشد ـ برای بروز شخصیت و استقلال خود میتواند بخواهد ، اسلام براین اکثریت توده مردم قانون میگذارد و در محیط آن ، امنیت و صلح را محقق و عملی نموده و برقرارمیسازد .

صلح جهان

صلح جهان

وحدت جهان بشریت :

درپرتو طرز فکرکلی اسلام ، درباره هستی وزندگی وانسان ، که‌در ابتدای کتاب، مسائل اساسی آنرا اجمالا شرح دادیم وسپس در سایه طبیعت **صلح** دراسلام‌که باز درصدرکتاب سخن‌آن‌گذشت.. میتوانیم روش اسلام را درتحقق بخشیدن به **صلح جهانی ، صلح بین‌ملتها** روشن سازیم .

ماقدم بقدم باگامهای اسلام بسوی صلح : ازصلح و سلامتی وجدان ودرون انسانی، به صلح خانه وخانواده، تا صلح بین مردم واجتماع ، پیش رفتیم ، تا اینکه این گامهای اساسی ، با نظم‌و ترتیب ، مارا بروش اسلام درباره **صلح‌جهان** رسانید .

طرز فکرکلی اسلام درباره زندگی مارا هدایت میکند که اسلام سراسر زندگی رایکی میداند : وحدت از نقطه نظر زمان دوره‌های بهم آمیخته ، گامهای تدریجی ، ضمانت نسلها و پی‌درپی بودن تحولات واطوار .. ووحدت ازنقطه‌نظر فطرت بهم‌آمیختگی انگیزه‌ها وشوقها و تمایلات درونی ، ماده و روح‌بهم آمیخته شده‌که اگر کیفیت تهذیب و تزکیه آن نیکو باشد، قابل تکامل و تعالی بوده و هنگامیکه برنامه ورهبری آن غلط وبد باشد ، آماده برای تنزل و سقوط است :

شمس۷ـ۱۰سوگند بجان و آنکه جان را پرداخته و بدکاری و پرهیزکار بودنش را باو الهام‌کرده ، هرکه جان مصفا

کرد ، رستگار شد و هرکه آنرا بیالودزیانکار شد .

مسئله صلح در اسلام‌که برپایه این طرز فکرکلی اولی‌که قبلا اشاره شد ، استوار است ، بما میگویدکه اسلام همه بشریت را واحدی میشمارد، ودین را نیز دین واحدی میداند وهمه مؤمنین و ایمان آورندگان راهم ملت وامت واحدی معرفی میکند ، واسلام‌راهم آخرین نقطه و نهائی‌ترین مرحله تکامل یافته این‌دین واحد میداند، وروی همین اصل ، اسلام ادیان آسمانی گذشته را تصدیق وتأیید نموده و آنرا برای اینکه نهائی‌ترین مرحله‌آن ادیان است، نگهبانی میکند .

مائده ۴۸ ما این‌کتاب را بحق برتو نازل‌کرده‌ایم‌که مصدق و نگهبان آن کتابها است‌که پیش ازآن بوده است .

وبنابراین مسلمانان بحکم این رسالت ووصایت جهانی‌که بعهده دارند ، واین وصایتی‌که‌کتاب آنها بر کتب سابقین دارد ، در مقابل بشریت‌به فروعات وتبعات وکارهای انسانی زیادی مکلف هستند .

آنها وظیفه دارند این صلح‌کامل وهمه‌جانبه‌ای را در سراسر روی زمین تحقق بخشیده واجرا سازند ، صلحی‌که برنامه وروش آنرا در مورد :

درون ووجدان، خانه واجتماع بیان نموده و اساس و مبادی آنرا درباره عدالت ، مساوات ، آزادی و ضمانت‌های قانونی درباره زندگی ومعاش ، وبازداشتن ظلم و تجاوز و برطرف ساختن ستم وجور و تحقق بخشیدن به توازن اجتماعی و تعاون وتکافل ، واز بین‌بردن علل وعوامل تفرقه وجدائی ، نزاع وجدال بین افراد و بین اجتماعات ، و عملی ساختن «**سدذرائع**» (۱) که فقدان آن بـه قیام طبقات وتمیز ومبارزه آنها دعوت میکند ... شناختیم . وهمه آنچه را در فصول‌گذشته این‌کتاب درباره آنها بحث‌کردیم .

ملت وسط

این ملت، ملت‌وامت میانه‌ای است‌که درسراسر مسائل‌زندگی،

۱ـ مراد از « سدذرائع» آنست که وسیله کار محـرم حرام و وسیله کـار واجب ، واجب است و درفصول‌قبلی کتاب شرح داده شده است .

حدوسط واعتدال را چنانکه حدود واصول ومبادی ایــن دین ترسیم میکند، وماگوشه‌ای از آنرا درباره «**صلح**» گفتیم ، در مقابل افـراط وتفریط پیش‌گرفته است . پس بعهده این ملت استکه بـرای حل این مشکـل بپاخیزد وسستی نورزد، بـرای اینکه نصب و بهـره مقدر آنها در زندگی ، از طرفـ خالق زندگی ، چنین بوده‌است .

بقره۱٤۳ بدینسان شمارا جماعتی معتدل‌کردیم‌که بـرمردم گواه باشید و این پیامبر شما گواه باشد .

آل‌عمران ۱۱۰ بهترین دسته‌ای‌که براین مردم نمودار شده‌اند ، شمـا بوده‌اید، به نیکی وامیدارید واز بدی بازمیدارید و بخدا ایمان دارید .

جهاددر راه خدا

پیکار برای چیست ؟ با همه ایــن ، اسلام سخت‌گیری نکرده ومسلمانان را موظفـ و ملزم نساخته‌کــه بخاطـر اینکه این دیــن نهائیترین و کاملترین و جامعترین مرحله ازمراحل دین‌واحد خداوند در روی زمین است، مردم دیگر را بزور و اکراه و اجبار بپیروی دین خود بخوانند :

بقره۲٥٦ هیچگونه اکراه واجباری در دین نیست ، راه هدایت از ضلالت وگمراهی مشخص ومتمایزگشته است .

بلکه اسلام ، مسلمانان را نخست مکلفـ ساخته‌کــه از مردم باایمان پشتیبانی‌کنند تا در دین‌خود بضلالت وگمراهی نیافتند و جلو زورگوئی وتجاوز برآنان رابازور بگیرند، زیرا « دعوت‌حسنی» ونرمش و تبلیغ زبانی و حسن اخلاق دراین قبیل مـوارد فـایده‌ای نمی بخشد و جای آن اینجانیست !

بعداز این‌اسلام آنان راموظفـ مینمایدکه برای تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی بزرگـ در سراسر روی زمین ، بپا خیزند تـا بشریت در تمام مراحل زندگی ، ازآن عدالت بنحو کاملی بهره‌برده واستفاده‌کنند ، خواه درقسمت مخصوص بافراد در اجتماعی بـاشد یابه جماعتی درمیان یکـ ملتی ، ویا به ملتهائی‌کــه در روی زمین زندگی‌کرده وبشریت بزرگـ راتشکیل میدهند .

این وظیفه و تکلیفـ ، از مسلمانان میخواهدکه باظلم و ستم

درهرکجاکه باشد مبارزه‌کنند . ولو اینکه ظلم فرد نسبت بخود باشد یاستم جماعت واجتماعی برخود ، یاظلم و تجاوز حکومتی بر ملت خود .

پس درهرکجای روی زمین ظلم و ستمی باشد ، مردم مسلمان از نظر تکلیف دینی وظیفه دارندکه باتمام قوا برضد آن بمبارزه برخاسته واسباب و علل آنرا از بین ببرند .. البته اینها همه نه برای آنستکه کره زمین را مالک شوند ، جهانگشائی کنند و بر اوضاع عمومی مسلط گردند و مردم را برده و بنده خود سازند ، بلکه فقط و فقط برای تحقق بخشیدن‌کلمه حق درسراسر روی زمین، بدون هر غرض و سود شخصی است، و این همان چیزیستکه اسلام آنرا «**جهاد در راه خدا**» مینامد .

پس جهاد درراه خدا ، یعنی جهاد برای تحقق‌کلمه‌والای خدا و اعتلای نام حق است، نه اجبار مردم برای قبول اسلام، بلکه ایجاد شرائط وامکاناتی است که همه بتوانند خود را از ظلم و ستم ، ذلت‌وبدبختی‌نجات دهندوآزادی واستقلال‌رابدون‌آنکه‌نیروهای متجاوز وگمراهی دخالت‌کنند بدست آورند تا از عدالت اجتماعی مطلق و همه‌جانبه‌ای‌که خداوند برای آنها میخواهد بهره‌برداری‌کنند.

نساء۷۶ کسانیکه ایمان دارند در راه‌خدا پیکار میکنند وکسانی که کافر شده‌اند در راه طغیانگر پیکار میکنند .

واز همینجاستکه جهاد و پیکار در راه خدا از پیکار درراه خواستهای نفسانی و هوسها جدا میشود .

مبادی یک انقلاب

مبادی واصول اساسی‌اسلام متضمن یک انقلاب حقیقی‌کاملی است واز بزرگترین انقلابهائی‌که بشریت از بدو پیدایش تا بامروز شناخته دیده است شمرده می‌شود.. انقلابی برضد ظلم وستم ، بهرشکل و صورتی‌که باشد ، درهرکجا وهرمیدانی‌که باشد، و انقلابی برضد رژیمها و حکومتها واوضاعی‌که مرکز اتکاء و پایگاه این ظلم بوده و آنرا بحساب فرد یاجماعتی در شکل حاکم یا استثمارگری نگهداری میکند، ویا بخاطرطبقه‌ای برضد طبقه دیگری درشکل اقطاعی‌ها وسرمایه‌دارها و یابرای دولتی علیه دولتی دیگر،

بصورت اشغال‌گران پشتیبانی مینماید .

البته در این صورت چاره‌ای جز این نیست‌که افراد و طبقات ودولتها با آن بمبارزه ومقابله برخیزند. ودر این میان راهی جزاین نبودکه اسلام درتحت عنوان این مبارزه و مقاومت به انقلاب کامل وهمه‌جانبه‌ی خود ادامه داده وپیش‌رود وهیچ راه‌دیگری‌هم جز این نبودکه برای پیروزی این انقلاب جهانی و برتری نام خداوند در سراسر روی زمین ، ونجات وآزادی افراد و اجتماعات بشریت از جور و ظلم افراد وحکومتها ورژیمها واوضاع، جهاد رابرای مسلمین یک واجب دینی بداند،تابدینوسیله صلح جهانی‌بزرگ برپایه‌های اصیل آن ، فقط در اوضاع بین‌المللی بلکه در داخل همین‌کشورها ، دولتها و ملتها نیز استوارگردد .

بنابراین اسلام بر وقوع و پیدایش ظلم و ستم در داخل کشوری ازکشورها راضی نشده و در قبال آن ساکت نمی‌نشیند و بهرقیمتی‌که تمام شود، میخواهد امنیت و آرامش و عدالت رابرای مردم آن بدست آورد .

طرز فکر جهانی

داشتن جهان بینی جهانی، مسئله ایست‌که باروح اسلام‌عجین شده و روی این اصل ، هدف اسلام این نیست‌که صلح و امنیت دروغین را بین دو دولت (مثلا) بوجود آورد و سپس آن دولت را بحال خود بگذارد تا بملت خود ظلم و ستم‌کند و آنرا از عدالت قضائی واجتماعی محروم سازد.

هرگروه وملتی‌که دولت ظالم و ستمگری بر آن حکومت میکند، بهر دین وبهرشکلی ورنگی‌که باشند بالاخره افرادی ازجامعه‌بشریت هستند ومردم مسلمان وظیفه دارندکه ظلم وستم را از آنها دور ساخته و برای آنها عدالت اجتماعی واقتصادی‌کسب‌کنند .

واز اینجا است‌که‌کیفیت جهاد و پیکار اسلامی روشن میشود که‌**تنها برای تحقق یافتن مسئله انقلاب جهانی برای نجات بشریت** است ، نه برای حکومت و سلطنت و غنیمت‌های جنگی ... و در سایه همین انقلاب استکه صلح واقعی را با تمام انواع و اقسام آن : تحقق بخشد: آرامش وجدان و درون، آرامش خانه وخانواده،

صلح‌بین‌مردم واجتماع، ودرمرحله‌نهائی: صلح‌جهانی‌برای انسانها . آری صلح انسانی درسایه عدالت اجتماعی همه‌جانبه‌ای‌که انسان بدان میرسدواین چنانکه قرآن می‌فرماید، فقط بخاطر آنستکه آنان انسانند و این‌هم ازحقوق انسانیت است.

نساء ۱۳۵ ای‌کسانیکه ایمان دارید ، بانصاف و عدل رفتارکنید وبرای خدا گواهی دهید ، اگرچه بضرر خودتان یا پدر ومادر و خویشان توانگر و فقیر باشد ... پیروهوی و هوس مشویدکه از عدالت بازمانید .

مائده ۸ شما ایمان دارید، برای خدا قیام‌کنید وبانصاف‌گواهی دهید ، دشمنی قومی وادارتان نکند که عدالت نکنید ، عدالت‌کنیدکه بپرهیزکاری نزدیکتر است .

این برنامه‌ها و اصول ، طبیعت وروش صلح جهانی در اسلام راکاملا تصویر وروشن می‌کند ، پس در اسلام ، صلح بمعنی تنگ وکوچک آن که اجتناب ازجهاد و جنگ باشد ـ بهرقیمتی‌که تمام شود وبهرنحوی‌که اجرای این صلح عملی‌گردد ـ معنی ندارد ... این همان صلح پست و بی ارزشی استکه بحساب بشریت و بخاطر مبادی عالی انسانیت ـ آنطورکه خدای برای بشر خواسته است ـ نباشد و خداوند ازاین صلح ، مسلمانان رابرحذر میدارد :

محمد ۳۵ سست مشوید و کافرانرا بصلح مخوانیدکه شمابرترید و خدا با شماست برتر وبالاترید از آنجهت‌که شما عالیترین طرز فکر و جهان‌بینی را برای زندگی دارید ، طرز فکری‌که چون ازجانب خدا است و اگر مردم بدان روی آورند ، حتماً پیروز خواهند شد.

محمد ۷ اگر خدا را یاری‌کنید ، خدا شمارا یاری خواهدکرد و قدمهای شما را خواهد نگهداشت .

حج ۴۰ـ۴۱ خداکسانیراکه یاری اوکنند ، یاری میکند ، که وی توانا و نیرومند است همان‌کسانیکه اگر در زمین استقرارشان دهیم ، نماز بپاکنند وزکات دهند و بمعروف وادارند و از منکر بازدارند و سرانجام همه کارها باخدا است .

پس‌بنابراین ، اسلام همیشه دریک نبرد و جهاد آشتی‌ناپذیری

برای پیروزی حق و خداپرستی در سراسر روی زمین‌است و در واقع برای تحقق دادن وایجاد یک سیستم و رژیم صالحی است که پایه‌ها و مبادی عالی آن ، درمیان فرد و اجتماع و همه بشریت استوارگردد . اسلام وظیفه داردکه باهیچ نیروی ستمکاری درروی زمین ، سازش‌نکند خواه این قدرت دریک «فرد» متمرکز گردد و بصورت دیکتاتوری جلوه‌کندکه برهمه افراد وجماعات حکومت‌میکند وزور میگوید ، یا بصورت طبقه‌ای ظاهرگردد که طبقات دیگر را استثمار میکند ، یا درقیافه دولتی جلوه‌گر باشد که ملتها ودولتها را برده و مستعمره خود ساخته باشد .

همه اینها از نظر اسلام ، شکل واحدی دارند ، شکلی که با مبادی اساسی اسلام تضاد بارز دارد و این وظیفه حتمی اسلام استکه تاآنجاکه میتواند برضد آن مبارزه کند وهرگز باآن سازش نکند ، مگر برای جمع‌قوا، برای ادامه مبارزه، وروی این حساب ، اسلام هرگز نمیتواند همچو قدرتی را یاری کند وبآن مساعدت نماید یا بنحوی از انحاء در صف آن قرارگیرد ، بلکه بایستی درست درنقطه مقابل آن قرار گیرد و باتمام قوا علیه آن بجنگد :

«ازگناه و دشمنی یاری نکنید» .

نیروی اسلام یک نیروی آزادی‌بخشی استکه برای خاطر دفع اصول بردگی و ستمگری واستثمارگری ، از روی کره زمین ، به پیش میرود و در این راه‌هیچگاه نظری بملیت نژاد رنگ، زبان ودین افراد ندارد ومردم همه درنظر اومساوی هستند . زیرا همه انسانند .

اما طرزفکر اختلاف نژادی و ناسیونالیستی بآنمعنای تنگی که اروپا آن را اداره می‌کند و متأسفانه در همان حدود مسخره‌آمیز سخیف و تنگی‌که دارد بماهم منتقل شده است ! ، اسلام بعلت طرز فکرکه نسبت بوحدت ویگانگی جامعه بشریت دارد، بهیچوجه آنرا برسمیت نمیشناسد و بلکه شدیداً علیه آن میجنگد .

هرجاکه پای‌بیدادگری بمیان آید، خواه آن‌ظلم نسبت بمسلمین باشد یا اهل ذمه (یعنی‌کسانیکه زمام امر خود را بدست اسلام سپرده‌اند تا از آنها حمایت نماید) ویا غیراینها ازکسانی‌که با

مسلمانان عهد و پیمانی‌هم ندارند درهر صورت اسلام میشتابد و تلاش میکند تا آن ظلم رابهر نحوی‌که هست دفع نماید .

درهرجاکه اسلام با شخص ظالم ، یا طبقه ستمکار و یادولت بیدادگری روبرو شد،باین عنوان‌باآنها مبارزه می‌کندکه آنها نسبت بانسان تعدی و ظلم میکنند نه چون آنها سیاه یازرد ، یا سفید و یامسیحی ویا یهودی و یا مشرکند !! و بهره‌مقداریکه ستمکاران از برقراری و تحقق کلمه خدا درزمین و صلح حقیقی در میان‌فرزندان آدم جلوگیری بعمل آورند ، بهمان نسبت اسلام باآنها نبرد می‌کند وبهر مقداری‌که آنها نام خدا و صلح عمومی را تعطیل‌کنند ومرتکب فساد و ضلالت وستمگری شوند، بهمان نسبت اسلام باآنهامبارزه میکند . ولی هنگامیکه این نیروهای ستمکار وطاغی تسلیم شدند ویا هدایت گردیدند ، در اینصورت افراد ، مادامیکه نسبت بخدا ایمان داشته باشند ، آزادند، میتوانند هرگونه عقیده ومرامی برای خود اتخاذ نمایند .

از همین‌جا اختلاف موقعیت‌کفار ومشرکین ، واهل‌کتاب ، از نظر اسلام سرچشمه میگیرد، زیرا کفار ومشرکین منکراساس‌عقیده توحیدند و درنتیجه منکر تمام قواعد اخلاقی وادبی‌که متضمن‌قواعد عدالت‌الهی است، میباشند روی‌همین جهت است‌که وجودکفاربمنزله جنگ بانام خداکه اسلام آنرا تحقق می بخشد ، بشمارمیرود .

با اینحال اسلام باآنهانمیجنگد، جز اینکه ازتبلیغ‌آن‌جلوگیری کنند و باطرز فکرش مبارزه نمایند ومسلمانان رااذیت وآزار نمایند بلکه اسلام از برقراری روابط مبنی برعدالت ونیکوکاری ، میان آنها ومسلمین ، جلوگیری نمیکند مادامی‌که با مسلمانان و اسلام مبارزه ننمایند .

ممتحنه۹ـ۸ «خدا از نیکوئی‌کردن و انصاف ورزیدن با آنکسان‌که درکار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرونتان نکرده‌اند ، منعتان نمیکندکه خدا انصافگران رادوست دارد . خدا فقط از برقراری دوستی با آن‌کسان‌که در کاردین باشما جنگ کرده ، واز دیارتان بیرونتان‌کرده ودرکار بیرون‌کردنتان معاونت نموده‌اند ، منعتان‌میکند وهرکه با اینها دوستی‌کند آنها خودشان ستمگرانند» .

وضع اهل کتاب

اما اهل‌کتاب ... آنها یادارای دولتهای مستقلی هستند و یا اینکه گروه،گروه در میان مسلمین زندگی می‌کنند ... اگر دارای دولت مستقلی باشند : یا میان آنها و مسلمین پیمانها ومعاهداتی بسته شده، یابسته نشده است ، اگرمیان آنها معاهدات ومواثیقی برقرار شده باشد در اینصورت لازم‌است برطبق پیمانها عمل شود وبطوریکه در آینده توضیح خواهیم داد بهیچوجه جائز نیست آن پیمانها نقض شود. اگر میان آنها و مسلمین معاهدات و پیمانهائی نباشد ، دراینصورت سرنوشت آنان همانست‌که درنصوص سابق گفته‌شد : اگرچنانچه اذیت و آزار خود را از مسلمین باز داشتند و از نشردین جلوگیری بعمل نیاوردند ، از نیکی وعدالت اسلام و مسلمین بهره‌مند خواهند شد، وگرنه اسلام آنان را میان سه چیز مخیر میسازد : یا «**اسلام**» بیاورند ، یا «**جزیه**» بدهند ویا «**جنگ**» کنند .

اما رمز اینکه اسلام آنها را میان این سه چیز مخیرکرده‌لازم است ذیلا تذکر داده شود :

«**اسلام**» ، برای اینکه آخرین رسالت جاوید و بهترین برنامه تربیتی برای جمیع افراد بشر است وتنها ناموس خلل‌ناپذیری‌است که عدالت مطلقه را در سرتاسر عالم گسترش میدهد .

اما «**جزیه**»، برای اینجهت‌که آن ، دلیل آتش‌بس و برقراری آزادی تبلیغ در راه دین و از بین رفتن قوای مادی‌که مردم را از پذیرش اسلام جلوگیری مینموده ، بشمار میرود .

اما «**جنگ**» ، برای اینکه آن تنها راهی‌است‌که دراین صورت میتوان از آن علیه‌کسانی‌که بانام خدا مبارزه میکنند و مردم را از بهره‌مندی ازآنهمه نورانیت وعدالت وصلح عمومی‌درکلمه خداموجود است ، عنودانه محروم میسازند ، استفاده نمود .

وآن‌عده از افرادیکه در میان مسلمین زندگی می‌کنند آنها همان اهل ذمه هستندکه اسلام آنها را محترم شمرده و متعهد شده‌که از آنها حمایت‌کند و مراعات حال آنان را بنماید آن حقوقیکه بسود یا ضرر ما است بتصریح اسلام ، برای آنها نیز ثابت است .

اما آنچه‌که از آنها بعنوان جزیه‌گرفته میشود ، بمنزله

زکاتی استکه از مسلمین گرفته می شود واین جزیه درحقیقتسهمی استکه اسلام در مقابل حمایتیکه ازآنــان ، مانند افــراد مسلمین میکند، بعنوان هزینه اداره مملکت میگیرد ودر برقراری عدالتمطلقه درحق آنان بدون هیچگونه امتیازی کوتاهی نمیکند ودرحال مرض وناتوانی و پیری آنچه راکه وظیفه یکدولت نسبت بملت خــودش است از تأمین زندگی ورفع نیازمندی نسبت بآنان، انجام میدهد .

نظر باینکه زکات از امور عبادی مخصوص اسلامــی است از اینجهت اسلام نخواستهکه اهل ذمه را مجبور باداء زکات نماید و آزادی عقیدهکه اسلام بافراد بخشیده، مانع آنستکه آنها رامجبور بانجام عبادت مخصوص اسلامی نماید ازینجهت مالیاتــی از آنهـــا بعنوان «**جزیه**» نهبعنوان «**زکات**» میگیرد تا مراعات اینقانونعمومی اسلامی را که میفرماید: «لااکراه فیالدینـ اجباری در دین نیست» کرده باشد .

هنگامیکه آنها روی رضا واختیار خود بخواهند مانندمسلمین مالیات زکــات را عوض جــزیــه بپردازند ، حق دارنــد و میتوانند ، همچنانکه قبیله «بنیتغلب» درزمان عمربجایجزیه زکاتدادند (۱).

بنابراین **در محیطی که اسلام حکومتکند ، بهیچوجه نسبت باقلیتهای مذهبی خــواه مسیحی ، خواه غیر مسیحی ، ستم نخواهد شد** واین تهمت بسیار شگفتآور و ناجوانمردانهایستکه برخی از ایادی ناپاکــ و احمق این اقلیتهاکــه دلهــایشان مملو از عــداوت وکینه اسلام است، باین دینرواداشته واسلام را اینطــور معرفــی میکنندکه نسبت باقلیتها سرستیزودشمنی دارد وهمواره نسبت به آنها ایجاد ترس و هراس مینماید ! وتأسفــ آورتــر اینستکه بعضی از افرادیکه تنها از اسلام نام آنرا دارند و معمولا جوانهای سودطلبی هستند،که مراکز تبلیغات سوء بــرای خاطر منافــع پست و مــادی ویا شهرتطلبی ، الهام میگیرند ، اینگونه تهمتهای ناجوانمردانهرا باسلام روا میدارند و برای اینکه پیش مبشرین صلیبی و بعضی از مستشرقین برای خود مقامی بدستآورند ودر مقابل اینخدمتیکه

۱ـ کتــاب «الدعوة الــیالاسلام» تالیف « سر ت. و. ارنولد» ترجمه بعربی از حسن ابراهیم حسن و همکارانش . ص ٤٩ .

برای صلیبیهای خارجی انجام میدهند ، منافعی تحصیل نمایند ، مرتکب چنین‌گناه غیرقابل بخششی میشوند، ولی یک فردمسلمان وشریف هیچگاه مرتکب چنین کارپستی نخواهدشد .

این‌عده دراثر حسن خدمتی‌که برای اربابان خودانجام میدهند! مقام ارجمندی درمیان مسیحیان پیدا میکنند ! ولی مایه خوشبختی است‌که اینعده افرادکم‌اند و علت آنهم اینست‌که‌کم اتفاق میافتد شخصی تا این اندازه فطرت انسانیت خود را نادیده بگیرد، حتی در روزگار انحطاط و پراکندگی ! اینعده افراد پست، درمیان‌طوائف مختلف فعلی‌ماکم پیدا میشوند :



روح بزرگواری انسان

در روح وواقعیت اسلام ، بزرگواری وگذشت انسانی در نظر گرفته شده‌که هیچ‌آدم با انصافی نمیتواند منکر آن شده و یا درآن شک و تردید روا دارد و آن بزرگواری و گذشتی است که بتمام افراد بشر ، تنها بخاطر اینکه انسانند ، بدون درنظرگرفتن ملیت ویا پیروی دین خاص ، داده شده است .

هنگامی‌که اسلام وظیفه خود رادرموضوع هدایت بشر، انجام داده و در راه دفع ظلم و فساد ، به تکلیف خود عمل نمود، دیگر جای آن باقی نمیماندکه اسلام‌نسبت بافراد و یا اقوامی ، روش دیکتاتوری وزورگوئی را پیش‌گرفته و عملی سازد و نسبت بدین ویا نژادی ابراز حقد و حسد نماید .

واین همان روحی است‌که باسلام اجازه میدهدکه صلح عمومی را در روی زمین برقرار سازد ، وتمام ملتها ونژادها ودینها راباهم بپیوندد و روح بزرگواری ، محبت ورحم را درمیان افراد بشر اشاعه دهد ، و فضای زندگی را از سموم خطرناک حسد فردی ، خوردکردن و اجحافات طبقاتی، گفتارها ومبارزات مادی وتعصبات بیجای دینی ، پاک سازد ، همچنانکه باو اجازه میدهدکه ازجنگها وکشتارهائیکه روی این عوامل و اسباب برپا میگردد و همچنین جنگهائیکه تنها برای علاقه به پیروزی و کشورگشائی بمنظور

استعمار وبزرگی کاذب ، بوجود میآید، خودداری‌کند .

درقوانین ومبادی عمومی اسلام، چیزهائیکه این‌روح بزرگواری خالص آدمی را مجسم سازد ، وجود دارد :

حجرات۱۳ ایمردم ما شمارا از مـرد وزن بیافریدیم و جمـاعتها و قبیله‌هایتان‌کردیم تا همدیگر را بشناسید . گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است .

عنکبوت٤۹ بااهل‌کتاب جز بطریق نیکو مجادله نکنید، مگر کسانی از ایشان‌که ستم کـرده‌اند، گـوئید: بکتاب خویش و کتاب شما ایمان داریم ، خدای‌ما وخدای شما یکی‌است وما مطیع اوئیم.

جاثیه ١٤ بکسانی‌که ایمان دارند بگو : کسانیراکـه از روزهـای خدابیم ندارند ، ببخشند تا خداگروهی رادرقبال اعمالی که میکرده‌اند سزادهد .

جابربن عبدالله میگوید : «جنازه‌ای از کنارماگذشت ، پیغمبر برخاست ما نیز برخاستیم و عرض‌کردیم: یارسول‌الله این جنازه یکنفر یهودی است ، آنحضرت فرمود آیـا جنازه انسان نیست ؟ هرگاه جنازه‌ای دیدید برای احترام برخیزید(۱) .

اغلب جانشینان پیغمبر ومسلمانان، طبق همین روح‌بزرگواری خالص اسلامی ، قدم برداشتند ، وجز در موارد مخصوصی ـ بطور اتفاق زودگذر ، از راه تعصب درغیر وظائف دینی و درغیر دفع ظلم و فساد ـ ارتکاب ضد اینگونه اعمال ، دیده نشده است وآنهـم از دست‌کسانیکه نمونـه اسلام واقعـی و حقیقی نبودند و از مبادی عالی اسلام وروح انسان دوستی آن خبر نداشته‌اند .

عمر ، پیرمرد پریشان‌حالی رادیدکه دم‌دربها ، بگدائی مشغول است از او احوال‌گرفت ، معلوم شدکه او یهودی است . عمر بـاو گفت: چه چیز ترا باین کار وادارکرده است ؟ گفت: «جزیه‌دادن ، نیازمندی و پیری» عمر دست اورا گرفت وبمنزل خودبرد بمقداریکه نیازمندی فوری اورا دفع‌کند ، باو بخشید آنگاه اورا پیش خـازن بیت‌المال فرستاد و باو دستورداد: «مراعات حال اینمرد وامثال‌اورا

۱ـ از بخاری.

بنما ، قسم بخدا اگر در حال جوانی از آنها سود ببریم و درهنگام پیری آنها را رهاکنیم ، انصاف نکرده‌ایم :
صدقات مال فقراء ودرماندگان است واین مرد نیز ازدرماندگان اهل کتاب است.»
هنگامیکه عمر به « **دمشق** » مسافرت‌کرد ، ازمیان مردمی از نصاراگذشت‌که درحال بدبختی زندگی میکردند ، لذا دستور داد بآنها صدقه وقوت روزانه رابطور دائم بدهند. همین روح بزرگواری اسلام ، باعث گردیدکه در مدت کوتاهی مردم را بطرف خود جذب نماید و برای او آسان‌گردیدکه با این سرعت عجیب خارق‌العاده در روی زمین پیشرفت‌کند . در آنوقت مردم‌از نبردها و کشمکشهای دینی ومادی‌که برهمه حکومت میکرده ، خسته شده وبطرف اسلام رو آوردند و آنها درآنوقت منتظر چنین بزرگواری، عدالت‌ومساوات بودند .

شاهد از دیگران

درکتاب : «**الدعوة الی‌الاسلام**» تألیف «سرت . و . ارنولد» ترجمه حسن ابراهیم حسن وهمکارانش از ص ۵۳ ببعد اینطورآمده است : «میخائیل بزرگ Michael The Eider توانست که از طریق انطاکیه یعقوبی آنچه راکه در نیمه دوم قرن‌دوازده نوشته است ، یعنی برادران دینی‌وی نوشته‌اند . تحسین‌کند و دست خدا را در فتوحات اعراب ببیند ، حتی پس از آنکه‌کلیساهای شرقی ، حکومت اسلامی را پنج قرن بدردسرانداختند ! ..
وی پس از بررسی و تقبیح فشارها و تضییقات « **هرقل** » مینویسد : «واین تنها علتی است در اینکه خدای انتقام ! که متفرد در قوه وجبروت است و دولتها وقدرتها را بهرکس‌که بخواهد میدهد ، افراد وضیع وبظاهر پست را بالامیبرد هنگامیکه کارهای زشت اشرار و ستمگران رومی را دیدکه درپناه نیرو ، کلیساهای مارا غارت میکردند و منافع شهرهای مارا بطورکلی میبردند و بدون هیچگونه ترحم و شفقتی برما شکنجه و عذاب‌روا میداشتند، همان خدای قاهر ، فرزندان اسماعیل را از بلاد جنوب برای خلاصی ما از چنگال رومیها ، فرستاد .

ودر حقیقت ماخسارات زیادی بوسیله جداشدن‌کلیساهای کاتولیکی از ما ، تحمل‌کردیم و آنها بمردم «خلقیدونیه» داده شد . ولی وقتیکه شهرها تسلیم عربهاگردید ، هرکدام ازکلیساها را در حوزه فعالیت خود مخصوص بطائفه‌ای نمودند (در اینوقت‌کلیسای بزرگ «حمص» وکلیسای «حران» را از ماگرفته‌بودند) .

«ودرعین حال خلاصی ازقساوت کاریهای روم واذیتها وکینه‌ها وزورگوئیهای آنانو بدست آوردن امنیت وصلح برای ماکارآسانی نبود . هنگامی‌که لشکر اسلام بوادی اردن رسید ولشکر «ابوعبیده» مانند اسبان سرمست واردشدند ، مسیحیان اردن‌نامه‌ای برای‌آنان بایـن مضمون نوشتند : «ای‌مسلمانـان شماپیش مـا ، از رومیان محبوب‌ترید ، گرچه آنها همکیش مایندولی شما نسبت بماباوفاتر، رؤف تر ، عادلتر و نیکورفتارترید ولی‌آنهاهم برما وهم بمنازل ما پیروزی یافتند و مالک الرقاب ماشدند» مردم «حمص» دروازه‌های شهر خود را بروی لشکر «هرقل» بستند ولی نسبت بمسلمین پیام فرستادندکه حکومت وعدالت آنان، ازظلم واجحاف رومیان‌برایشان محبوب‌تر است .

«درشهرهـای «شام» نیز هنگـامیکه جنگ در میان سالهـای ٦٣٣ــ٦٣٩ م درگرفت و عرب بطور تـدریج ارتش روم را از ایـن ولایت بیرون‌کردند همین احساس وجود داشت .

«وقتیکه اهـل « دمشق » در سال ٦٣٧ م پیمـان صلـح بـا عـربها بستند و بدینوسیله از قتل و غارت ، امنیت یافتند ، سایر شهرهای شام نیز راه آنان را پیموده واز برقـراری پیمـان صلح سستی نکردند ، لذا «حمص» و «منبج» Hiero Polis وبعضی شهرهای دیگر بمقتضای همان پیمانهائیکه اهل دمشق بـا عربهـا بسته و تابع‌آنها شده بودند ، پیمانهائی برقرار ساختند .

بیت‌المقدس بـا چنین شرائطـی تسلیم شد . از اینکه مبادا امپراطور روم آنها را مجبور به پیروی از مذهب خویش سازد ، بـا مسلمین پیمان بستندکه آزادی دینی داشته باشند واین پیمان‌برای آنان از ارتباط بادولت روم‌وهر حکومت مسیحی دیگـر ، محبوب‌تر بوده است . وبالاخره آن ترسها و وحشتهائیکه لشکرهـای فـاتح درآن بلاد ، ایجادکرده بودند محیط را برای سازش بانیروهای عرب

آماده ساخت وبا طیب خاطر بالشگر اسلام میساختند .
«اما ولایت‌های دولت روم ... مسلمانان بآسانی برآنها مسلط میشدند و این بخاطر آن بودکه آنها ازیک نوع بزرگواری وگذشت بهرمند میشدندکه درطول‌قرنهای متمادی بعلت شیوع آراء «یعقوبی» و«نسطوری» بین‌آنان ، رنگ آنرا ندیده بودند ، اسلام بر آنان اجازه میدادکه شعائر دینی خود را بدون مزاحمت احدی ، انجام دهند ، و فقط بعضی ازقیودی راکه برای جلوگیری ازتصادم خونین پیروان ادیان لازم بوده، وبرای منع تحریک تعصب دینی ضروری بنظر میرسید- آنهم بخاطرآنکه احساسات اسلامی‌جریحه‌دار نشود- وضع کرد! .

«البته ممکن است که ما مقدار این گذشت و بزرگواری راکه با مراجعه بتاریخ قرن هفتم جلب توجه میکند - از پیمانها و عهد - نامه‌هائی‌که عرب بامردم این شهرهائیکه برآن مسلط شدند بستند بدست آوریم و سپس ببینیم‌که چگونه جان ومال و دارائی آنان و آزادی انجام فرائض دینی ، فقط در قبال اطاعت و پرداخت جزیه ، برای آنان تحقق یافته بود ... و پس از مراجعه بهمه این دلایل ، قضاوت کنیم .

«البته آسان نیست‌که مابتوانیم متن مفصل ودقیق این‌پیمانها را که ممکن است بازیاداتی توأم باشد ، بدست‌آوریم ، ولی اعم ازآنکه این پیمانهای‌مفصل کاملا صحیح باشد یا نباشد بایستی اعتراف کردکه آنها دارای اهمیت فراوانی میباشند . چون شامل قسمتی از بحث‌های تاریخی هستند ، برای اینکه اینها را تاریخ- نویسان مسلمان درقرن دوم هجری ، یادداشت کرده‌اند و بی‌مناسبت نیست‌که ما دراینجا شروطی راکه میگویند عمربن خطاب آنها را موقع‌تسلیم بیت‌المقدس وضع‌کرده ، بیاوریم :
«بسم‌الله‌الرحمان‌الرحیم . این امان‌نامه‌ایست‌که بنده خدا ، امیرالمؤمنین ! به مردم «**ایلیا**». اعطا میکند بآنان در جان و مال کنیسه وصلیب ومریض وبی‌گناه وسایر افرادش امان میدهد.کلیسای آنان مسکن نمیشود و تخریب‌هم نمیگردد واز آن‌ها چیزی کاسته نشده و به صلیب وچیزی از اموال آنان تعریض نمیشود. کسی از آنان دردین خود اکراه نمیشود وکسی از آنان به زیان و ضرر

نمیرسد »..

«وخراج ومالیات‌آنان : ٥دینار ازطبقه غنی و٤دینار از طبقه متوسط و ۲ دینار ازطبقه پائین ، میشود . ومیگوید : عمر اماکن مقدسه را بهمراهی « بطریک » دیدن‌کرد وهنگامیکه ازکلیسا بازدید میکردند ، وقت نمازکه رسید ، بطریک ازعمر خواست‌که همانجا نماز بخواند ! ولی او پس از مختصر تأملی ، معذرت خواست و گفت: اگر من چنین کاری انجام دهم بعدها پیروان من اینجا را بمحل عبادت مسلمانان تبدیل خواهند کرد !!...

وی همچنین دستور داد که بنصارای جذامی صدقاتی داده شود و مایحتاج ضروری آنان تامین گردد...».

کاروان واحد انسانی

در سایه این گذشت و بزرگواری، و این عدالت اجتماعی بود که اسلام در گذشته توانست ـ و در آینده نیز خواهد توانست صلح جهانی‌را درروی زمین برقرار سازد، برای‌اینکه اسلام بمردم امکاناتی میدهدکه هیچ عقیده وسیستم دیگری چنین امکانات را نمیدهد و همه آنان را در کاروان واحد انسانی براه میاندازدکه همه در سایه آن احساس آرامش و صلح میکنند.

آقای «**گب**» درکتاب «**حیثمایکون‌الاسلام**» میگوید: «هنوزاسلام، میتواندکه برای انسانیت خدمت بزرگ ونافعی بکند . هیچ مکتب وگروهی اکنون نیست‌که بتواند، نژادهای مختلف را دریک جبهه‌ای که اساس آن مساوات باشد ، جمع‌کند و در این گروه کاملا پیروز شود .

جامعه اسلامی بزرگ، **در آفریقا وهند واندونزی** ، بلکه همین جامعه‌کوچک ! در**چین** و همین جامعه کوچکتر در **ژاپن** ، همه اینها نشان میدهدکه اسلام هنوز قدرت کامل دارد که درهمه این‌گروههائی که نژادها وطبقات آنها باهمدیگر اختلاف دارند ، نفوذکند و آنهارا مطیع خودسازد .

اگر ما اختلافات بزرگ شرق و غرب را مورد بررسی و تحقیق قراردهیم می بینیم‌که برای رفع قاطع تمام اختلافات بایستی‌به‌اسلام پناه برد».

من دراینجا ازگفتار دونفر اروپائی مسیحی شاهد آوردم چون شهادت اینها برگذشت وبزرگواری کامل و عدالت همه‌جانبه‌ای اسلام چه‌درگذشته وچه‌امروز ، دررفتار بامخالفین فکری خود، شهادتی‌است که بالاتر ازشبهه وتهمت است ونمیتوان‌گفت‌که آنها از راه‌احساسات وتعصب دینی برای اسلام گفته شده و یا از راه مبالغه‌بوده است!.

گذاشت و فداکاری و بزرگواری انسانی، عامل مهمی‌دربرقراری صلح است‌که همه تمدنهائی‌که فعلا برجهان سایه افکنده‌اند، فاقد آن هستند این جهانیکه تعصبات دینی واختلافات نـژادی ومناقشات فکری و مذهبی آنرا ویران ساخته و در سراشیبی سقوط قـرارداده است ....

تعصباتیکه روح‌گذشت انسانی و روح عدالت واقعی را از بین میبرد.تعصباتیکه آزادند ! ودر سایه آن کینه‌ها و حسدهـا ومطامع اقتصادی وغیراقتصادی، بحرکت درمیآیند وزندگی‌بشری‌رادرجهنمی‌از جنگ قرارمیدهند وگرسنگیهاوبدبختیها را درمیان‌آن‌عمومی‌میسازندو ملتها نسبت بهمدیگر، درترس واضطراب دائمی میمانند و این امر براعصاب آنان سنگینی میآورد وباعث میشودکه بفشار خـون ! و بحرانهای روحی‌وعصبی‌مبتلاشوند ودردل‌وجان‌خود، آرامش‌نیابندودر محیطی‌پر ازترس وناراحتی وکینه وتاریکی بسر برند .

باهمه اینها این تمدنهای فاسد کننده ، طرفداران و هواداران عجیبی‌هم پیدا میکنند! درصورتیکه این تمدنهـا، برای بشریت جز بدبختی‌وجنگ وبلای‌بیشتر،ارمغان دیگری‌نیاورده‌است. برای‌چه؟برای اینکه این تمدن توانسته آهن وآتش و برق وبخاررا مسخر خودسازد وتوانسته بمب‌اتمی وبمب هیدروژنی بسازد ولی ذره‌واحدی‌ازذره‌های محبت وگذشت و بزرگواری ونیروهای انسانی را دارا نیست .

آری ! این لعنت و نفرین و مسخ شدنیست‌که روح بشری در عصر تاریکی روحی و سقوط اخلاقی ... دچار آن شده است .. وآنجا داروئی نیست‌که باین روح ، نیرو برساند و آنرا شفا بخشد ، در آنجا پرتوی نیست‌که تاریکیها وظلمتکده‌های آنرا روشنائی‌بخشد.

مگر آنکه اسلام بشریت را ازنو ، رهبری‌کند و آنـرا بسوی گـذشت وبـزرگواری انسانی بـرگرداند و بر علـوم و کشفیات و اختراعات وی، نمکی‌هم از رحمت وتمدن وصلح و آرامش واقعـی و

خدائی بزنند!.

عامل اخلاقی درکارها

شاید بارزترین چیزیکه روح اسلامیت راازغیرآن متمایزمیسازد، همان سیطره عامل اخلاقی برروابط بین‌المللی در صلح وجنگ بطور مساوی است وهمچنین دوری آن از روح انسانیت کوچک ومحدودی است که در مقابل «**دولت**» سرتسلیم و عبادت فرود آورده و آنرا آخرین هدف مقدس وفوق نمونه‌های مبادی اخلاق میداند... آن روحیکه برارتباطات دولتها در ضمن سایر نظامهائیکه در زمین شناخته شده ـ منهای نظام اسلامی ـ حکومت میکند، و درنتیجه، فضای زندگی بشری را فاسد میکند و زندگی را تبدیل بحیات حیوانات و گرگها دربیشه‌ها میسازد که در چنین زندگی حیوانی عهد و میثاقی درمیان نخواهد بود و جز غدر و نفاق در آن اثری دیده نخواهد شد.

بشریت ، شاهد دورانهائی استکه دراروپا نمونه‌هائی از زندگی غارنشینی ورسوم زندگی درندگان و گرگها ، واخلاق ناپسند نیرنگ ونفاق وپستی وعهدشکنی وخیانت در وعده‌ها و برهم‌زدن موافقتنامه‌ها وتعریف آنها باینکه ورق‌پاره‌ای بیش نبوده‌اند ، حکومت میکرده است وهمچنین شاهد جنگهای وحشیانه‌ایستکه حیوانات وحشی از آن شرمگین و از شرکت درآن شرم دارند و آخر ! این وحشیگریها بمبهای اتمی بوده‌که روی «**هیروشیما**» و «**ناگازاکی**» انداختند و مردم بیگناه بسیاری را کشتند و درآینده نیز بشریت ناظر انواع خیانتها ونیرنگها ووحشیگریها وبربریتهائی که مناسب باروح این مدنیت مادی ـ که نه معتقد بدین و نه اخلاق ونه مبدء و نه وجدان است ـ خواهد شد وبالاخره این روح مادیگری عمیقی‌که براین مدنیت‌کنونی حاکم است و در زندگی جز بمصالح مادی پست اهمیت نمیدهد ، عنقریب یک وحشت وبربریت عجیبی دردنیا ببار خواهد آورد . (۱)

درسایه این تمدنیکه روحش پست و وجدانش گندیده ! است ، بعید استکه یک فکرانسانی صحیح درعالم تحقق پیداکند، ولواینکه

۱ـ بمقدمه این کتاب رجوع شود.

چنین فکر واحد جهانی دردنیا اعلام شود . زیرا یک چنین فکر واحد جهانی باید مبتنی به عقیده واخلاق باشد تاپیوندهای مادی را روی اساس صحیحی استوار سازد و آلات وادوات ووسائل زندگی را در مسیر صحیحی بگردش درآورد ، نه آنکه آنها را درنابودی نسل بشر بکاربرد.

ولی قرائن موجود این فکر را تقویت میکندکه در آینده نزدیکی جز طمع‌ها وآزهای‌دولتهای بزرگ درجهان چیزدیگری حکومت نخواهد کرد و هرگونه کارهای زشت وجرم‌ووحشیگری رابرای سیاستمداران وپیشوایان مملکتها مباح خواهد ساخت زیرا همه این جنایتها متوجه حکومت ودولت دیگری خواهد بود! .

مادامیکه فکر مقدس بودن دولت «نه‌مقدس‌بودن انسان» در دنیا حکومت میکند بهیچوجه مانعی از انجام پست‌ترین جرمها نسبت به حقوق دیگران، وجود نخواهد داشت. و آنگاه شخص مجرم را قهرمان وآدم فریبکار راسیاستمدار بحساب خواهند آورد، همچنانکه بشریت درطول تاریخ ـ مگر چند صباحی‌که اسلام مانند جرقه‌هائی از نور دنیای تاریک را روشن کرده بود ـ همیشه چنین مناظر ومظاهری را مشاهده کرده است .



همچنانکه سابقاً گفته‌ایم، اسلام یک نیروی آزادی‌بخشی‌است که در روی کره زمین روانست، تا مردمرا از زنجیرهای اسارت نجات بخشد و بدون اینکه عصبیت مادی و نژادی و دینی داشته باشد به‌آنها آزادی و کرامت و روشنائی اعطاء کند.

هنگامیکه این نیروی آزادی‌بخش، با نیروهای شر و طغیان و استعمار و استثمار مواجه گردید به تنهائی مبارزه میکند در حالیکه خود، هیچگونه هدف استعماری و اقتصادی ندارد.

همچنانکه فرماندار «**عمربن عبدالعزیز**» از اینکه مردم، اسلام را پذیرفته درنتیجه جزیه کم‌شده‌بود باو شکایت کرد. عمربن عبدالعزیز در جواب گفت:

«خدا، محمد صلی‌الله علیه و آله را بعنوان اینکه راهبر و هادی

مردم باشد فرستاد نه برای گرفتن اموال و مالیات»

درآنوقتیکه اسلام برای آنکه بوظیفه خودکه عبارت از آزاد ساختن و پاک نمودن مردم است، قیام مینماید هیچگاه فراموش نمیکند که نخستین هدف او مصالح عالیه جامعه بشریت است نه مصالح مخصوص فاتحین و مسلمانها...

عهد و پیمان از نظر اسلام، حتی تا آنجا که مصالح نزدیک و منافع مورد توجه را از مسلمین تقویت کند وازبین ببرد مقدس و محترم است و رعایت شرافت حتی تا آنجا که خسارتها و مشکلات فراوان برای مسلمین پدید آورد، لازم است. احترام ادراکات انسانی حتی تا جائیکه منجر بقساوت میدان جنگ و حرارت زدو خورد شود مورد توجه است. اسلام همه اینها را تاجائی‌که موجب نهایت زیان کاری نگردد، صحیح دانسته و از اینراه ارواح و قلوب را بدست آورده و مبادی عالیه‌ای را که اسلام برای برقراری آن آمده، کاملا در زمین محکم و پابرجا ساخته است و آنمقدار از خسارتها و مشکلات مادی را که در جنگها و صلحها تحمل کرده است بوسیله نیروی «**اخلاق**» جبران نموده است وروی همین جهت در مدت کوتاهی، شاهد و ناظر اینمعنی بوده که چگونه فتح و پیروزی خدا شامل حال آنان گردیده، و مردم بطور دستجمعی وارد دین خدا شدند.

وفاء بعهد

اسلام قانون خود رادر عالم دولتها بلکه در عالم انسانی وفاء بعهد قرار داده است.

اسراء۱۷ بعهدوفاکنید زیرا ازآن پرسش خواهد شد .

نحل۹۱-۹۲ هنگامیکه عهدکردید، بعهد خدا وفاکنید، و سوگندها را بعد از استوارکردن ، نقض نکنید در حالیکه خدا را بر خود نگهبان قراردادید، همانا خداآنچه راکه بجامی‌آورید، می‌داند، مانند آن‌زن‌که آنچه را پس‌ازاستوارشدن‌تارهای گسیخته رشته بود واتابید، نباشید، سوگندهای خویش رانیرنگی میان خویش نسازید ، تاگروهی فزوده‌تر از گروهی‌گردد .

این‌دلیلی‌که در اروپا دولتها برای درستی عهد شکنی خود می‌آورند و عنوان مصلحت دولت را پیش میکشند، قرآن تصریح به‌آن

میکند: «این که گروهی‌از گروه دیگر بهـــره بیشتر بدست آورد» و تصریح میکند باین که این مقدار مصلحت نمی‌تواند موجب نقض عهد شود و لذا مسلمانها را از آن نهی کرده و چنین عهد شکن را اینطور معرفی میکند: «مانند زنیکه بعد از داشتن نخهای گسیخته شده آنها راواتابید» خداوند بهمان مقدارکه وفاکنندگان بعهد را بزرگـشمرده ، عهدشکنان را کوچک بحساب آورده تا جائی که آنان را از مقام عالی انسانیت طرد کرده و در زمره حیوانات قرارشان داده است.

رعد۱۹ تنها صاحبان خردکه بعهد وفـا میکنند و پیمـانهـا را نمیشکنند، متذکر میشوند .

رعد۲۵ آنهائیکه عهد خدارا پس از استحکام آن میشکنند وآنچه راکه خدا امربوصل‌کرده قطع‌میکنند ودرزمین فسادمیکنند لعنت خدا برآنان و برای آنان بدخانه‌ای است .

انفال۵۵ـ۵۶ بدترین جانوران درنظر خـدا آنکساننـدکـه به‌کفـر خو کرده‌اند آنها ایمان بیارنیستند همان‌کسان‌که ازآنهاپیمان گـرفته وهـردفعه پیمان خـویش را میشکنند و از خـدا نمیترسند .

توبه۸ دستور عمومی اسلام راجع‌بوفاء بعهدوپیمان حتی شامل حال مشرکانی میشودکه بااسلام ومسلمانها مبارزه کرده ونسبت به آنها اذیتها وآزارها نموده‌اند وبلکه شامل‌حال آنعده‌ایکه خدا ازآنها برای مسلمین چنین نقل می‌کند : واگر برشما چیره شوند، درحق‌شمانه رعایت‌خویشاوندی ونه‌هم‌پیمانی را نخواهند نمود» ، نیز میشود .

اسلام در عین اینکه آخرین دستور را در حق اینعده از مشرکین مبنی باینکه بعد از این با آنها از ناحیه خدا و پیغمبرش عهــد و پیمانی بسته نخواهد شد، صادر فرموده، در عین حال بر مسلمانهـا فرض و لازم کرده‌که نسبت بعهود گذشته‌ایکه باآنها بسته‌اند وفادار باشند، هیچگاه در عهد شکنی پیشقدم نگردند :

توبه ۳ اعلام خداست و پیغمبر او در روز حج‌اکبر که خدا و پیغمبر اونیز، از مشرکان بیزار است اگرتوبه کنیدبرای شما بهتر است و اگر روی بگردانید که از خدا فرار کـردن نتوانید و کسانی را که کفر میورزند بعذابی‌الیم بشارت! بده، مگــــر

آنکسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید و چیزی از پیمان شما را نقصان نداده و با کسی برضد شما هم پشتی نکرده‌اند برای آنها پیمانشان را تامدتشان‌کامل کنید که خدا پرهیز کاران را دوست دارد.

و این دستور عمومی حتی شامل حال مسلمانانیکـــه دیگـر از مسلمانانرا برای مبارزه بادشمن‌بیاری میطلبند، می‌شود. و اینمقدار، کافی نیست عهدیرا که قبلا با کفار و دشمنان بسته‌اند، بشکنند:

انفال۷۲ واگرازشما دردین‌یاری خواستند ، یاری‌کنید مگر نسبت بقومیکه میان شما وآنها پیمانی است .

و این عالیترین مراتب وفاء بعهد است که الفاظ از بیان آن عاجز است. و بایستی در نظر داشت که اینها نمونه‌های خیالی و یا مبادی وهمی نیست بلکه یک سلسله حقائقی است‌که در زندگی مسلمانها ودر روابط بین‌المللی آنها تحقق و واقعیت پیداکرده است .

چند نمونه از تاریخ...

اینموضوع در متن تاریخ اسلام نمونه‌های زیادی دارد که ما در اینجا به بعضی از آنها اشاره مینمائیم:

«**حذیفة‌بن‌الیمان**» میگوید: چیزیکه مانع‌آن گردیدکه من در «**بدر**» حاضر شوم: جزاین، چیز دیگر نبوده که من و «**ابوالحسیل**» خـــارج شدیمو بکفار قریش بر خوردیم، آنها بمـــا گفتند: شما محـــمد را میخواهید گفتیم نه! ما مدینه را می‌خواهیم، از ما عهد وپیمان خدائی گرفتند که بشهر وارد شویم و با او همکاری در جنگ نکنیم. بسوی پیامبر آمده و جریان را گفتیم. فرمود: «منصرف شوید، با پیمـــان شما مسئله منتفی شد ما از خدا کمک و یاری می‌طلبیم»

بعضی از مشرکین در «**صلح حدیبیة**» خیانت‌کردند، دراین‌پیمان نامه، طرفین متعهد شده بودند که اگر کسی از پیروان محمد صلی‌الله علیه‌وآله بسوی قریش آمد، قریش آنرا قبول کرده و بپذیرند و هـــر کسی‌که از قریش بسوی محمد(ص) بیایداو آنرا قبول‌نکند ، پیامبر همچنان برعهد خود باقی ماند ، و کسی از افراد قریش رادرآن هنگام نپذیرفت . «ابورافع» میگوید: قریش مرا پیش پیامبر فرستادند ، من هنگامی‌که پیامبر را دیدم ، در دلم‌نور اسلام تـــابید، به پیامبر

عرض کردم :

یا رسول‌الله من دیگر بسوی کفار برنمی‌گردم، پیغمبر فرمود: نه من برخلاف عهد عمل نمیکنم وپیام آوران رانگه‌نمیدارم،توبه‌سوی آنها بازگرد، واگر دیدی‌که بازاسلام را میخواهی ، ازنو بسوی ما بازگرد.

هنگامیکه «**سهیل‌بن‌عمر**» درباره صلح «**حدیبیه**» با پیامبر مذاکره میکرد ـ هنگام نوشتن موافقتنامه و قبل از امضای آن «ابوجندل» فرزند سهیل که از کفار فرار کرده بود، درحالی که پاهایش ! درزنجیر بود، پیش آنها آمد، وقتیکه سهیل ، پسر خودرا دید، بلند شد و او را گرفت و گفت:

یا محمد قضیه پیمان بین من و شما خاتمه یافته است. پیامبر فرمود: بسیار خوب او جندل فریاد زد: مسلمانان! من‌بسوی مشرکین برگردم؟ آنها دین مرا در خطر میاندازند؟ ولی این درد دل هم فائده نبخشید و پیامبر وی را بمقتضای شروطی که در عهدنامه نوشته شده بود، بسوی آنان برگرداند، با اینکه این عهدنامه هنوز امضاء نشده بود.

ابو عبیده که رئیس‌ارتش اسلامی بود، بخلیفه صدر اول (عمر) نوشت: برده‌ای از مسلمانان، بمردم عراق، تأمین داده است، شما چه میگوئید؟ خلیفه نوشت: خداوند وفاء بعهد را بزرگ میشمارد، شما وفادار نمیشویدمگرآنکه عمل‌کنید . به آنهاتأمین‌بدهید و ازآنها منصرف شوید. این قضیه و حادثه دو نکته جالب دارد:

۱ـ خلیفه، وعده‌ایراکه از برده مسلمانی صادر شده بود ، تصدیق کرد و برئیس ارتش خود دستور داد که باید برطبق آن وفا کنی. او از طرفی این مساوات مطلق را بین مسلمانان برقرار میسازد و بفرد ـ در هرمقامی که باشد ـ این احترام وافی را قائل میشود. احترام بگفتار وپیمان وی، بطوریکه برمسلمانان دیگر نیز لازم‌الاجرا میشود. چنانکه پیامبر نیز فرمود: «**المسلمون تتکافأدمائهم و یسعی بذمتهم ادناهم** ـ یعنی خون مسلمانان، باهم برابر است وبرذمه آنها است که به عهد و پیمان کوچکترین افراد عمل کنند» و ازطرفی دیگر

۱ـ صحیح بخاری.

میخواهد رجالی تربیت‌کندکه بدانند تبعات و آثار اعمال آنان با سرنوشت همگی بستگی دارد بطوریکه گفته او گفته تمام امت اسلامی بحساب می‌آید. بنابراین او بایستی در گفتار و کردار خود دقت بیشتری بنماید زیرا همه ملت مسئول کارهای او خواهند بود.

۲ــ نکته دوم آنکه جمله «شما وفادار نمی‌شوید مگر آنکه عمل کنید» معنی عمیقی دارد و چگونگی طرز فکر اسلام را میرساند.. هیچ گفتاری جز با تحقق خارجی مدلول آن، در واقع وجود خارجی ندارد و بایستی بین گفتار و عمل خارجی، توافق و تطابق کلی باشد.

اسلام در همه قوانین عالیه خود چنین است. اسلام تنها برای موعظه و سخن پراکنی نیامده است، بلکه سیستمی برای اجرا و نظامی برای عمل‌است دستورات اسلام نمونه‌های عالی وحی آسمانی است و برای اینستکه در خارج تحقق پیدا کند.

***

سپس اسلام، همچنان در راه بزرگ خود، با عزت و اخلاق، پیش میرود و خیانت و غدر راحتی اگر از خیانت دیگران در امان نباشد، جائز نمی‌شمارد. اسلام نا گزیر بایستی با آنان علنی‌دشمنی کند و آشکارا باآنان بجنگد، عهد و پیمانشان را بی‌پرده به آنان رد کند واگر آنهاپای‌بند به عهدومیثاق خودباشند، اسلام اجازه نمی‌دهد که به‌آنها شبیخون زده شود و اگربعد از این، بصلح رو کردند، قبول کند.

انتفال ۵۸ــ٦۲ اگر ازقومی خیانتی بدانستی ، منصفانه به آنها اعلام‌کن که خدا خیانتکارانرا دوست نمی‌دارد، آنهاکه کفر میورزند ، مپندارشان‌که از دسترس دورشدند، آنها فرار نمی‌کنند، هرچه‌توانستید، قوه واسبان‌بسته برای‌جنگ با ایشان آماده‌کنیدکه باآن دشمن‌خدا ودشمن خودتان را وغیرآنها ، دیگران‌که شمانمی‌شناسیدشان و خدا میشناسدشان ، بترسانید، هرچه درراه خدا خرج‌کنید بشما برگشت یابد وستم نخواهید دید ، اگر بصلح مائل شدند، تونیز بدان مائل‌باش وبخداتوکل‌کن‌که اوشنوا و

داناست واگر بخواهند ترا فریب دهندوبتو خیانت‌کنند،
خداترابس‌است، او استکه توومؤمنان را بنصرخویش،
نیرو داد .

شاید برای بعضی این اشتباه حاصل شود که پس چگونه پیغمبر فرمود: «الحرب خدعة ـ جنگ نیرنگ است» (۱) در واقع باید گفت این اشتباه محل‌ندارد، زیرا درجنگ نیرنگ جائز است و جنگ غیر صلح است.

هنگامیکه اعلان جنگ داده شد، اینجا دیگر میدان نقشه‌های جنگی است و دشمن نیز بیدار و مطلع است و وسائل دفاعی فراهم میکند، و نقشه‌های جنگی میکشد، بنابراین حیله و نیرنگ دراینصورت، تنها یکنوع مهارت و کاردانی نظامی ولشگری درمیدان جنگ است نه میدان صلح.

پیامبر (ص) وقتی میخواست به غزوه‌ای برود، اقدام خود را از مردم پنهان میداشت تا بطور ناگهانی بدشمنانیکه بطور صریح اعلان دشمنی کرده‌اند، درآید، نه نسبت به‌آنهائیکه بجهت عهد و میثاق، دارای امنیتند، خدعه کند و بطور ناگهانی به‌آنها حمله نماید.
اسلام نیرومند، این‌چنین در مقام شرف قاطع خود می ایستد بنابراین در اسلام نه حیله‌ناجوانمردانه است و نه ضعف وسستیو نه ذلت و بدبختی ، بلکه اسلام، عزت نیرومندان وشرافت‌درستکاران و پیمان وفاداران است.

همین‌نکته اساسی ، در امان دادن بکافر پناهنده نیز آشکار است. چون دشمنی که پناهنده میشود، دیگر قدرتی برای آزار ندارد و شهامت در اینست که اورا آزار ندهند، زیرااسلام نابودی دشمنان خود را نمیخواهد، بلکه میکوشد که آنانرا براه راست هدایت کند اسلام در اذیت و آزار آنان سعی نداردمگر آنکه آنها شروع بدشمنی کنند، در این صورت استکه باآنها دشمنی ومبارزه خواهد شد .
توبه۶ اگر یکی از مشرکان ازتوزینهار خواست وی‌را زینهار ده
تاگفتار خدابشنود ، آنگاه وی رابه امان‌گاهش برسان .
بنابراین تنها پناه دادن نیست بلکه باید از آنها حمایت کرد

۱ـ روایتی است که ابی‌داود آنرا در صحیح خود آورده است.

تا بمحل امن خود برسند، واین یکی دیگر ازافقهای بلند پایه‌ای است که جز اسلام هیچ کسی و مکتبی به‌آن نمیرسد.

روی این زمینه، قانون بین‌المللی اسلامی، ضامن امنیت نمایندگان وهیئت‌های خارجی است و بهیچوجه نمیگذارد به آنها صدمه برسد.

«**ابن‌نواجه**» و «**ابن‌آثال**» ، فرستاده‌های «**مسیلمة**» به پیش پیغمبر آمدند، پیامبر ازآنها پرسید: آیا شهادت میدهید که‌من پیامبر خدا هستم؟ گفتند:نه! شهادت میدهیم‌که مسیلمه پیغمبر خدا است!! پیامبر فرمود: بخدا و پیامبر او ایمان آوردم اگر من فرستاده‌ای را میکشتم حتماً شما را میکشتم».

جنگ برای آزادی بشریت

اسلام اگر جنگ را تجویز کند، تنها بمنظور آزادی بشریت است، جنگ برضد رژیمهای فئودالی و نظام اقطاعی و استبدادی است، جنگ بر ضد پرستش فردی از افراد بشر است ، جنگ برضد ظلم وستم طغیان و تجاوز، برضد خرافات واوهام و افسانه‌ها است، جنگ برای بدست آوردن آزادی بتمام معنی آنست.

جنگی دور از هوی و هوس و انگیزه‌های اقتصادی و نژادی و زورگوئی است، جنگی که انسانیت را از راه رسیدن بمقام مقدس انسانی، شرافتمند و گرامی میسازد. چون این جنگ بخاطر اثبات ارزشهای انسانی وحقوق بشری ومبادی عالی انسانیت است .

این جنگی نیست که سرمایه‌ها و سرمایه‌داران جنایت پیشه بخاطر رسیدن بمنافع شخصی، درپناه اسلحه‌های جهنمی که لطمه وخسارتهای جبران ناپذیر روحی و جسمی بربشریت وارد میسازد وفرهنگها وتمدنها را ازبین برده ، بشریت واخلاق را نابودمیکند ، آنرا پدید آورند .

جنگی نیست‌که شرکتهای احتکاری و تراستها و کارتلها ، بخاطر حمایت از منافع خود ، درکشورهای مستعمره و بیغما بردن مواد خام ونیروهای طبیعی وبشری وبازکردن‌بازارها برای‌مصنوعات وکالاهای خود ، بوجود آورند، یاجنگی‌که بانکهای رباخوار بین‌المللی برای بدست آوردن سودهای بیشتر و پشتوانه کسبهای

حرام و بیغما بردن فرصتها وماهی‌گرفتن ازآب‌گل‌آلود ! برپا منمایند.

این‌جنگی نیست‌که بخواهدیکدیوارفولادی دورملتهابکشد وآنهارا از علم ومعرفت و فرهنگ و تمدن دورکند ، تا مردم آن کشورهای اشغال شده کوروکرولال بمانند و همانند چهارپایان باذلت وخواری بسوی قتلگاه جهالت و بردگی رفته وقربانی شوند .

این جنگی نیست‌که تمدن مادی ناپاک غربی بخاطر سودمادی وتعصب دینی ـ **صلیبی**ـ و برتری نژادی برضد انسانیت برپا دارد همانند جنگهائیکه جهان غرب درطول تاریخ ننگین وتاریک خوددیده است این جنگ ، جنگ درراه آزادی بشریت است و برای همه‌مردم روی زمین مساورات و عدالت و عزت واستقلال واقعی وخارجی‌میآورد نه اینکه در عالم ایده و خیال آنرا متوقف سازد بلکه امور یادشده در قانونگزاری واجراء برای سیاه و سفید ، مسلمان و پیمان‌دار ... در یک شکل وبایک وسیله ودریک سطح‌برای همه ، رعایت شده و تحقیق یافته است .

اسلام رباواحتکار وسود غیرعادلانه واستثمار انسان ازانسان راتحریم میکند وبدینوسیله همه عوامل ابتدائی جنگهای استعماری مادی راباطل‌کرده وازبین میبرد و آنها را درنطفه خفه میکند.

پس‌این شرکتهای احتکاری تراستها وکارتلها و بانکهای رباخواری است‌که استعمار را بدنبال خود میکشانند تا از منافع نامشروع وضدبشری احتکارچیان ورباخواران‌واستثمارگران حمایت نمایند .

نقشه های استعماری

درقرن‌گذشته، **مصر** ، شاهد این‌حقیقت بوده‌که چگونه‌استقلال اورا بانکهای رباخوار جنایت‌بار ، ازبین برد ... و چگونه بدست شرکتهای استثماری‌که «**پنبه**» مصر وبازار آنرا برای کالاهای خود میخواستند وهم‌چنین «**کانال‌سوئز**» را بخاطر توسعه مستعمرات شرکت «**هندوانگلیس**» و غیراینها درماوراء بحار ، ازدست نمیدادند،

لطمه باستقلال اوزده شد ؟ . (۱)

وهمچنین هرکشور اسلامی ، یاآسیائی و آفریقائی‌که توسط اشغالگران غربی ، استقلال خود را ازدست داده است. تنها عامل این بدبختی ، همین شرکتها وهمین خانه‌های رباخواری ، بوده است (۲).

این نکته‌ایست‌که اسلام ازاول‌کار، متوجه آن‌گردید وناخنهای ربا واحتکار واستثمار را کشید ودست آنها راقطع‌کرد وهمه درهای جنگ را بست و فقط یک در را بازگذاشت وآن عبارت از**جهاد در راه خدا** است، بدون اینکه بخاطرهدفهای مادی زندگی باشد.

بنابراین وقتیکه جنگ تنها منحصر بهمین صورت باشد،این یک جنگ انسانی است ودر آن قصد زورگوئی و قتل وغارت وکشتارهای بیرحمانه ، بهیچوجه وجود ندارد وهرگز اجازه نمیدهد که به بی‌گناهان و بیچارگان، کوچکترین صدمه‌ای برسد ویا ازهدف اولی خودکه نابودی نیروهای ظلم و ستم وبدبختی ، بخاطر نجات انسانیت بود ، منحرف گردد وهرگز بقصد نابودی ملتی ویابخاطر انتقام واستعمار بوجود نمیآید .

۱ـ خوشبختانه درقرن ما ، مصر ، در اثر مجاهدتهای بیدریغانه گروههای اسلامی که در رأس آنها «**اخوان‌المسلمین**» قرار داشت واستاد سید قطب نیز در آن سهیم بود استقلال خود را بازیافت و پس‌از مبارزات فراوان وجنگهای‌پارتیزانی در «**کانال‌سوئز**» ومبارزات ضداستعماری دیگر، توانست استقلال خود را بدست آورد و کانال سوئز را ملی‌کند.

۲ـ منشأ دو جنگ جهانی همین مسئله بود. و جنگ سوم را نیز همین سرمایه‌داران و تراستها و کارتل‌ها بوجود خواهند آورد چنانکه همه جنگهاوبحرانهای محلی کوبا ، کنگو ، لائوس ، فرمز و غیره نیز ناشی از همین عوامل ضد انسانی است (بمقدمه رجوع شود) .

هفته‌نامه «**اکسپرس**» فرانسوی اخیراً درضمن مقاله‌ای‌روشن ساخت که جنگ ضدانسانی در الجزایر بخاطر «پولداران» «صاحبان سهام بانکها» و «مدیران کارخانه‌های شرابسازی » و .. بود. درنتیجه این انگیزه پست مادی در طول۸سال جهاد مردم‌مسلمان **الجزائر** یک میلیون‌نفر مسلمان فدای‌شهوات سرمایه‌داری جنایت بارغربی گردید و در این راه کشته شد. خوشبختانه اکنون که الجزائر در سایه جهاد اسلامی خود پیروز گشته است، همه این شرکتها وکارخانه‌های استعماری ، ملی و بنفع توده مسلمان صادر شده است واین یکی از دستورات اقتصادی‌اسلامی است که گوشه‌ای از آنرا در این کتاب مطالعه کردید.

دستور جنگی اسلام

«**رباح‌بن‌ربیعة**» نقل میکند: در یکی ازجنگها باپیامبر بودم ، پیامبر جنازه زنی را دید، ایستاد وفرمود: «چرا این زن راکشته‌اند اینکه سزاوارکشتن نبود؟!» و سپس بیاران خود، روکرد وبیکی از ازآنها گفت : «زودخودرا بخالدبن‌ولید برسان و بگو : نبایستی کودکان ومزدگیران وزنان‌کشته شوند» (۱) .

بعداز یکی‌از حادثه‌هابه پیغمبرگزارش دادندکه دختری راازمیان صفهاکشته‌اند، پیغمبر، شدیداً ناراحت شد، اصحاب عرض‌کردند :

یارسوال‌الله چرا ناراحت شدید ، او دختر یکی از مشرکان و کفار بود ؟! پیغمبر از شنیدن اینحرف خشمناک شد و فرمود : «اینحرف چه‌معنی دارد؟ اینها از شما بهترند ، زیرا اینها هنوز بر فطرت پاک خود هستند ، مگر شما فرزندان مشرکان نبودید؟ هرگز کودکان را نکشید، هرگز ...» .

یکی از خلفاء صدراسلام میگوید : «گروهی میآیندکه خیال می‌کنند، خود را وقف راه خداکرده‌اند ؟ آنان رابحال خودواگذارید! وهرگزکودک وزن و پیررا نکشید» .

درروایت دیگراست: «درخت راقطع نکنید و ساختمانها را خراب نسازید» .

یکی دیگر از خلفاء صدراسلام دستور داد : «غش‌نکنید ، غدر ننمائید ، وکودک را نکشید و درحق کشاورزان ، خدا را فراموش نکنید» . بازاو میگوید : «پیروزن وکودک را نکشید و از قتل‌آنان درهنگام برخورد دولشگر ، ودربحبوحه مبارزات، خودداری‌نمائید» .

اینها تعلیماتی نبودکه صرفاً جنبه‌نظری داشته باشد وهنگام عمل و تحقق خارجی ، چون برف آب‌گردد وبزمین فروروود ... اینها

۱ـ صاحبان صحاح‌سته، بجز نسائی این روایت را نقل کرده‌اند «که در یکی از جنگهای پیامبر جنازه زنی پیدا شد، پیامبر با دیدن آنزن ، از کشتن زنان و کودکان نهی کرد، مسلم، ابوداود و ترمذی این روایت را از بریده نقل کرده‌اند: «پیامبر، هنگامیکه امیری برای لشگر تعیین میکرد ، او را به‌تقوی و پرهیزکاری توصیه میفرمود و سپس باو میگفت : «بنام‌خدا ودرراه خدا باکسانیکه بخدا کافرند بجنگید ، غدر نکنید ، کشتگان را مثله نکنید ، نوباوگان راهم نکشید» . مؤلف .

برنامه عملی ، درجنگهای اسلامی بوده و هست ، وهیچکس ، جز افراد نادر بی‌ارزش ، برخلاف آن کار نمیکند و این قانون کلی اسلامی ، هیچگاه باکارهای اینعده قلیل ، از بین نمیرود وکارهای اینان مقیاس عمل ومیزان قضاوت درباره اسلام قرار نمیگیرد.

ما اگر از این نقطه مرتفعیکه اسلام ، در صلح و جنگ خود، درآن نقطه قراردارد ، نظری بوضع تمدن کثیف ومتعفن غربی‌که نشان دهنده طرز فکر آنها درحال جنگ و صلح است بیافکنیم ، فاصله دور و عمیق رژیمی راکه خدا برای بشر فرستاده، ورژیمی راکه گروهی از مردم ، برای بشر وضع‌کرده‌اند ، در می‌یابیم ومی‌فهمیم‌که بشریت از روزیکه نظام خدائی راکنارگذاشته ، تاچه‌حد خسارت دیده است . واو در تکبر و تعالیم خنده‌آوری سقوط کرده وشاید میخواهد بگوید : من‌برای خود ، خیری، بیشتر از آنچه‌که خدا خواسته ست میخواهم وآنچه که من برای خود تحصیل کرده‌ام، بیشتر ازآن استکه خدا داده است !!

وبزودی این بشریت ، درراهی‌که سراسر ، سنگلاخ وبدبختی است، قدم خواهد گذاشت ودرمصائب وبدبختی‌های تمدن کثیف مادی مغرور ودور از خدا ، نابود خواهدشد ... مگر آنکه اسلام ، زمام امور را بدست گیرد و بشر حیران وسرگردان وآواره وبیچاره رادر راه عدالت و نظام وصلح رهبری نماید .

و اكنون ...

واکنون ...

اکنون... بعدازبررسی اندیشه اسلام در مورد صلح واشاره به طرز تفکرکلی اسلام درباره زندگی ... اکنون بعداز شناخت معنی واقعیکلمه صلح در اسلام ، این معنیکه شامل برقراری صلح در زمین بخاطر تحقق بخشیدن نام خدا براساس عدالت مطلقه وخیر عمومی میشود وگرنهبرای تحقق بخشیدن ایننام ورفع ظلم وتجاوز ونبرد مداوم بافساد و شروطغیان ، جهاد و مبارزه همواره ادامه خواهد داشت .

اکنون باید ببینیمکه راه ماملت مسلمانکدامست ؟ و در برابر این جنگ جهانیکه در اطراف ماجریان دارد، دارای چهموقعیتی هستیم ؟ ووظیفه مادربرابر زندگی وانسانیت وخودمان چیست ؟ .

من دراوائل اینکتاب گفتمکه: عقیده اسلامی ما میتواندهنگام روبروشدن با مشکلات داخلی وخارجی مارا یاریکند وپاسخگوی همه نیازمندیها و مشکلات ما باشد. واز بررسی بحثهای گذشته معلوم گردیدکه : اسلام فرقی میان مشکلات داخلی وخارجینمیگذارد بلکه میان آن وزندگی انسانی وعوامل رفعکننده آن همبستگی و ارتباط ایجاد میکند و بخوبی دیدیمکه : ارتباط زیادی میان صلح جهانی ـ در سطح بینالمللی ـ وزندگی فرد در وجدان و خانواده و اجتماعش وجود دارد، و نیز دیدیمکه: پیوند زیادی میان عوامل کشمکشها و جنگ وجدالهای بینالمللی و بسیاری از طرز تفکرها ونظامها وامور اقتصادی درداخل جامعه، وجود دارد. پساکنونباید

ببینیم‌که راه کدامست ؟ وچگونه می‌توانیم باایدئولوژی اسلامی خود، بامسأله صلح جهانی روبرو شویم وطبق این عقیده و برنامه درسطح بین‌المللی رفتار نمائیم ؟ .

پیش‌از پاسخ به این سؤال ، دوست دارم وضع اجتماعات بشری‌راکه درسطح بین‌المللی در کشمکش هستند ، وعواملی‌که موجب این کشمکشها و جنگ و جدالها می شود مورد بررسی قرار دهیم‌که در پرتو این بررسی ، ممکن است نظر اسلام را درباره‌این عوامل بشناسیم و نیز بفهمیم‌که در برابر این دنیای پرآشوب چه روشی را باید اتخاذکنیم ، و آیا راهی راکه عقیده‌ما پیشنهاد می‌کند عین همان راهی است‌که مصالح مارا تحقق می بخشد و یاآن‌که‌میان آنها تضاد وتعارضی وجود دارد ؟ . وقتی که‌روشن شد: میان‌راهی که اسلام نشان می‌دهد و مصالح ماهیچگونه اختلافی وجودندارد ، بلکه اسلام ، همان راهی رانشان می دهدکه مصالح عالیه انسانی و خیر همه انسانهـا درآن است، درآن صورت با روشنی و نیرو و اطمینان درآن راه پیش خواهیم رفت .

درهمین حال معلوم خواهدشد سروصداهای بیهوده‌ای‌که درمورد کنارگذاشتن عقیده اسلامی از مسائل زندگی سیاسی و اجتماعی ، پدید آمده بکلی نادرست وعاری از ارزش واعتبار است . واینک به یاری خدای‌توانا وضع نابسامان بشریت را در دنیای کنونی مورد بررسی قرارمی‌دهیم تا دراین بررسی مصلحت‌انسانی و ملی و اسلام رابشناسیم .

برلب پرتگاه آتش

ناقوس جنگ می نوازد واین صدای زشت به گوش بشربدبخت می‌خورد ، ومن ایـن صدا را در **آمریکا** حتـی پیش ازجنگ **کره** شنیده‌ام . وهرکس‌که در آمریکا در این سالهای اخیر زندگی‌می‌کند به روشنی می‌یابدکه آمریکا به زودی جنگ خواهدکرد . همه چیز به این حقیقت‌گویا است و مارابه آن توجه می‌دهد .

تمام نیروهای ملی برای این منظور بسیج شده و تنها پرده نازکی از دیپلوماسی روی آن قرارگرفته‌که‌گاهی ممکن است درخارج از آمریکا مانع از بروز حقائق گردد، ولی درداخل آن ، حقیقت به

قدری آشکار استکه نمی‌شود آنرا کتمان‌کرد وزیرپرده نگهداشت . وهرکس‌که روزنامه‌ها ومطبوعات و دیگر وسائل تبلیغاتی ـ رادیوو تلویزیون و سینما ـ وبلکه داخل دانشگاهها و مراکز علمی ـ آمریکا را مورد بررسی قراردهد، بطور آشکار می یابدکه این ملت، آماده جنگ است (جنگ نزدیک) واین‌دستگاههای تبلیغاتی‌وانتشاراتی افکار عمومی را برای جنگ آماده می‌کند واگر اینکار پرخرج عمل احمقانه نباشد بی شک جنگی حتمی ونزدیک بدنبال خواهد داشت .

امریکا خواهان جنگ است واگر اروپا در این راه با او همگامی نشان دهد ، دیگر تحمل نخواهد کرد و جنگ را آغاز خواهد نمود ولو از مسئله **کره** باشدکه می‌خواهد بعداز مشکل معروف **برلن** (۱) آنرا جنگ کامل العیار قراردهد .

ولی اروپای شکست‌خورده عاجزترازآن استکه‌خواسته آمریکا را در این مورد پاسخگو باشد ، زیرا او هنوز خسارت وبدبختیهای ناشی از جنگ‌گذشته را نتوانسته است جبران‌کند و جراحتهایش را التیام بخشد ، بعلاوه کشورهای کمونیستی دراروپا برای‌لحظات موردنظر چنان نیروئی ذخیره‌کرده‌اند که قدرت چنین‌کاری را از آن سلب کرده‌اند .

درست استکه قدرت دلار آمریکا همه‌کار را در اروپا می‌تواند انجام دهد ، اماهیچگاه قادرنیست اروپا را به جنگ جهانی سوم وادار نماید وروی همین جهت استکه آمریکا از جنگ خودداری می‌کند .

مسأله اساسی در لزوم پیدایش جنگ جدید سرمایه‌های آمریکائی است زیرا پیشرفتهای علمی و تجاری‌که از راه صنعت و فراهم‌کردن بازارهای مناسب دردوران جنگ گذشته نصیب آمریکا

---

(۱) آمریکا اصرار به جنگ در هندوچین دارد و فرانسه را وادار می‌کند که به آن ادامه دهد و باطیاره‌های بمب افکنش وارد معرکه شود واعلام خطر می‌کند که نیروهایش وارد کارزار خواهندشد نهایت‌آنکه فرانسه راه صلح وسلامت را پیش گرفته است ؟ (البته همه‌میدانیم که طبق پیش‌بینی سید قطب امریکا با تمام قوا وارد جنگ هندوچین شد.. و پس‌از میلیاردهادلار خرج وصدهاهزار کشته و زخمی، با رسوائی از آنجا بیرون رانده شد. مترجم).

گردید ، به صنعت آمریکا فرصت تازه‌ای بخشیدکه تولیدات خودرا افزایش دهد درصورتی‌که از لحاظ مصرف در مضیقه سختی قرار گرفت .

وبا آن‌که بازارها بعد ازجنگ راکد و خالی از رقابت‌کشورهای اروپائی بود ومردم نیز نیاز مبرم به تولیدات مختلف داشتند ، اما قدرت مردم به خرید ، مخصوصا در اروپای شکست خورده ضعیف بود و نتیجه آن ، کسادی فرآورده‌های آمریکائی وزیان قطعی سرمایه‌های ایالات متحده بود ! واز همین‌جا «طرح‌مارشال» پدید آمد و این پروژه دارای سه هدف اساسی زیر بود :

هدف اول : مصرف کردن فرآورده‌های آمریکائی ، بدون‌آن‌که کشورهای اروپائی‌که ازآن بهرمند می شوند موظف باشند قیمت‌آن کالاها را بطور نقد بادلار آمریکائی بپردازند واز این راه حکومت آمریکائی درب اعتماد را بروی دولتهای‌اروپائی می گشاید، تا آنان در خرید فرآورده‌های آمریکائی پیشگام باشند .

وحقیقت این استکه سرمایه‌های آمریکائی مالیاتهای سنگینی می‌پرداخت تا دولت را وادار به اجرای «پروژه مارشال» کند، ولی‌با آن‌همه مالیات ، بازسودی نصیبش می‌شود واز خسارت در امان می‌ماند .

هدف دوم: پرهیز از حالت بیکاری وعوارض آن از قبیل : تفریحات ناسالم وخوشگذرانیهای غلط اجتماعی بودکه بامتوقف ـ کردن تولید فرآورده‌های جنگی میان کارگران آمریکائی پدید آمده بود، واین مطلب ایجاب می‌کردکه بازارهائی برای فراورده‌های مختلف ـ باپدیدآوردن کارخانه‌ها و اشتغال‌کارگران در آنجاها ـ بوجود آید .

بنابراین ، پروژه مارشال و تغذیه دولتهای اروپائی باوسائل آمریکائی وسیله خوبی برای تحقق این هدف بوده بنوبه‌خودشامل نوعی سود برای سرمایه‌های آمریکائی بوده است .

هدف سوم: آبادکردن اروپاوبرگرداندن‌سیرزندگی، مخصوصاً زندگی‌کارگری درآن ، بخاطر فعالیت اقتصادی جهانی ازیکطرف و مقاومت باکمونیستی ، درمیان بیکاران ، ازسوی دیگر بوده است و بی‌شک « پروژه‌مارشال» به تحقق این هدف کمک می‌کرده‌است .

. روی همین جهت است‌که «مارشال» صاحب‌این‌پروژه ، در نظر آمریکائیهایکی از رجال تاریخ آمریکا شمرده می‌شود تا جائی‌که مجله «لوک Look» اورا یکی ازآن «بیست‌نفری‌که قرن بیستم»رانه‌تنها درآمریکا ، بلکه درتمام جهان ساخته‌اند، به شمار آورده است ! .



ولی باید توجه داشت‌که طرح مارشال رانمی شودبرای‌همیشه حفظ کرد، زیرا طبیعت‌هرچیزی عمرمعینی دارد، وقتی‌که بازارهای اروپائی اشباع شد ووسائل تولید وفراورده‌های اروپائی بحدکمال خود رسید، دیگر عمر پروژه مارشال‌هم به‌سرآمد.

واینک اروپا قدرت‌کاملش را برای تولید بازیافته و در موقعیتی قرار داردکه صادرکننده است نه‌مصرف کننده و حتی‌مزاحم‌تولیدات آمریکائی ، نه تنها دربازارهای اروپائی بلکه درهمه بازارهای جهان است .

دراین وقت انگلستان نقشه ماهرانه‌اش را بکار برد و از سادگی وکم اطلاعی بین‌المللی آمریکا استفاده‌کرد وآن نقشه‌پائین آوردن قیمت «لیره‌استرلینگ» در برابر قیمت دلار بود . و به این جهت انگلستان در بازارهاازآمریکا جلوافتاد ودرظاهر از اینکار ابراز ناراحتی‌کردولی حقیقت راازهم‌پیمانش مخفی‌نگهمیداشت تاآنکه‌اخیراً آمریکا آنر فهمید . ونتیجه آن شدکه بازارها بسوی اجناس‌آمریکائی که قیمت آنهانسبت به لیره استرلینگ درمنطقه لیره بالا بود ، بسته شد ، درصورتی‌که همان بازارها نسبت به‌کالاهای انگلیسی ، که قیمت آنها به خاطر پائین آوردن قیمت لیره تغییر نکرده‌بود،برای اجناس انگلیسی همچنان باقیماند. امادرغیر منطقه لیره‌استرلینگ، اجناس باقیمت لیره، خیلی ارزان‌تر از دلار آمریکائی برای‌مردم تمام می‌شد . ودر این اواخر هنگامی‌که آمریکا از این نیرنگ وزرنگی آگاه‌گردید ، باقدرت خریدی‌که نسبت به اجناس ، بطور نقد داشت شروع بفراهم‌کردن مواد خام از بازارهای جهانی‌کرد تا از این راه بتواند قیمت این مواد خام را در برابر صنعت انگلستان بالاببرد و اور را از رقابت‌کردن باخود ناتوان سازد، زیراباالارفتن قیمت اشیاء

خام ، صنعت انگلستان را مجبور می‌کرد که نرخ محصولاتش را نیز بالا ببرد و از این راه تعادلی میان نرخهای آمریکائی وانگلیسی پدید آورد . و روی همین اصل ، نرخ پشم پانصددرصد بالا رفت ، چون پشم از مواد اصیل صنعت انگلستان است و همچنین قیمت بیشتر موادیکه اساس صنایع انگلستان را تشکیل می‌داد ، روی این نقشه آمریکا بالارفت و همین خود **بزرگترین عامل تورم قیمتها در جهان** ، درکنار عوامل طبیعی دیگر آمادگی برای یک جنگ جهانی بوده است .

نهایت آنکه این راهی راکه آمریکا پیش گرفته بود ، تنها یک طریقه موسمی برای هجوم معین بود ، اما حالت عمومی در بازارها نسبت به استقبال مردم از محصولات آمریکا ، تغییر چشمگیری نکرده بود .

ودر این وقت باکمونیستی شدن کشور پهناور **چین** ، ضربه کاملی‌به یکی از بزرگترین بازارهای آمریکائی وارد آمد، زیرا چین دارای پانصد میلیون جمعیت یعنی یک چهارم تقریبی مردم روی کره‌زمین بوده است (۱) .

درست استکه چین یکی از بزرگترین بازارهای مصرف کالای آمریکائی نبود ، اما بعدازشکست **ژاپن** امید می‌رفتکه چنین باشد، ولی وقتی که کمونیسم این منطقه راگرفت ، این درب را بست و سرمایه‌های آمریکائی احساس یکنوع رکودکرد وهمچنانکه در اجتماع آن آثار بیکاری هویداگردید ، تاجائی‌که آمار بیکاران پیش‌از جنگ کره به پنج میلیون‌نفر رسید. (۲) و درهنگام جنگ به سه میلیون‌نفر تنزل‌کرد) روی این جهت آمریکا ناگزیر بودکه بجنگد . درست استکه «جنگ‌کره» دو میلیون‌نفر از بیکاران را جذب‌کرده بود ، اما تنها این موضوع نمی توانستکه این مشکل را حل‌کند و ناگزیر می باید یک جنگ وسیعتری پدید آید تا از یکطرف همه بیکاران را جذب کند و ازطرف دیگر سود بیشتری نصیبش گردد .

۱ــ اکنون جمعیت چین درحدود هشتصد میلیون نفر است.

۲ــ آمار بیکاران آمریکا اکنون بالغبر ۱۲ میلیون نفر است و تعداد گرسنگان آن دیار را بالغ بر ۲۰ میلیون نفر می‌نویسند. مترجم

پس جنگ برای آمریکای امروز (۱) ، صرفنظر از این‌که‌عامل مهمی برای جلوگیری از پیشرفت سریع کمونیسم بین‌المللی است ــ که هرلحظه درحال پیشرفت ونفوذ درمنطقه و سرزمین خاصی است ــ خود یکضرورت «ملی»! هم هست واگر اروپا در همگامی با آمریکا در مورد جنگ درنگ کرده با این کار جنگ را برای روز معینی به تأخیر انداخته‌است‌وهیچگاه‌این درنگ بطول‌نخواهدانجامیدوبالاخره بزودی باهمان اسبابی‌که امریکا به جنگ کشانده شده ، به جنگ کشانده خواهد شد .

ودرآن روزی‌که فرآورده‌های سرمایه‌داری اروپا به اوج خود برسد ، همان وضع آمریکا را دربازارها پیدا خواهدکرد ومادامی‌که کمونیسم درحال پیشرفت است ــ و قطعاهم پیش خواهد رفت ــ زیرا این وضع بدی‌که دربزرگترین مناطق جریان دارد و اختلاف طبقاتی شدیدی‌که دشمنی‌ها را دردلها برمی‌انگیزاند و سرمایه‌داری زشت ، مخصوصاً درکشور های خاوری ازآن تغذیه‌می‌کند ... و بالاخره مادامی‌که کمونیسم درحال توسعه است، هرروز بازار تازه‌ای‌رابروی فرآورده‌های سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا می بندد ...

واینجا محل برخورد منافع سرمایه‌داری اینجا و آنجا استکه می‌خواهد جلو این پیشرفت را بگیرد و بازارها را بانیروی اسلحه برگرداند ، یا اقلا از راه فروش اسلحه و دیگر سازوبرگهای جنگی تصرف نماید . و همان اسلحه‌ای‌که ضامن کار درکارگاهها وسود برای سرمایه‌ها ومرگ‌برای میلیونها بشر است ! ...

بنابراین موقعیت‌کنونی اروپا و کوتاهیش در پاسخگوئی به ندای جنگ و کوششهایش برای آرام‌کردن اعصاب ناآرام مردم آمریکا ... همه اینها عوامل موسمی برای صلح است نه ضامنهای حقیقی ودائمی وهمین عوامل سود سرمایه‌ها استکه بالاخره‌بشریت بدبخت را به سوی کشتارگاه می‌کشاند و سپس بسوی طرز تفکر مادی،که پشت‌سر این منافع ومطامع قرار دارد و هیچگونه ارزشی برای هیچ عامل روحی وادبی علی‌رغم ادعاهای بشردوستانه‌اش قائل‌نیست ، می‌کشاند .

۱ــ نخستین چاپ عربی این کتاب در سال ۱۹۵۱ م ــ ۲۵ سال پیش ــ صورت گرفته است.

برسر دوراهی

امروز بلوک کمونیسم در ناحیه‌ای وبلوک سرمایه‌داری در ناحیه دیگر قرار دارد وهرکدام تلاش‌می‌کنندکه بقیه مردم جهان رابه خود ملحق کند و تمام امکانات بشری، اقتصادی و جغرافیائی آنان را در استخدام منافع خود درآورد .

بلوک سرمایه‌داری غرب وسائل زیادی برای این‌منظور بکار گرفته است :

۱ـ سرمایه‌داران جهان بخصوص فئودالیسم دنیای عربی را از پیشرفت‌کمونیسم می ترساند ومنافع ومصالح مشترک بین‌استعمار وسرمایه‌داری را بآنهانشان می‌دهد و در این راه به‌هم‌پیمانی طبیعی که میان سرمایه‌داری‌های محلی و منطقه‌ای و سرمایه‌داری جهانی وجود دارد، پناه می‌برد.

۲ـ به کشورهائیکه تحت نفوذمستقیم ویاغیر مستقیم‌کمونیسم قرار دارند، فشار سیاسی واقتصادی واحیاناً نظامی واردمی‌کند ، چنانکه در پاره‌ای از کشورهای عربی می بینیم .

۳ـ فریفتن مردم باپول‌به عناوین مختلف از قبیل : «کمک‌های اقتصادی» که‌جانشین «طرح‌مارشال» گردید و همچنین «اصل چهار» ترومن ! .

بلوک سرمایه‌داری سروکارش باطبقات حاکم وبهره‌بردار است وکمتر به مردم تکیه می‌کند ، زیرا تنها مصالح این‌طبقات بستگی به پیروزی این بلوک دارد وآن‌هم دراین راه‌کوشش خستگی‌ناپذیر می‌کند و هیچگونه ارزشی برای مصالح و خواسته‌های ملی‌مردم‌قائل نیست؛ چون به طبقات حاکم اطمینان‌کامل دارد و می داندکه این طبقات درراه خواسته‌های ملی با استعمار به نبرد واقعی نخواهند پرداخت وضعش همچنان باقی خواهد ماند تاخود ملتها بپاخیزند و سرنوشتشان را خود بدست گیرند و اثبات‌کنند که آلت دست مزدوران ... نیستند و تصمیم دارند برای استعمار وسرمایه‌داری مشکلات حقیقی به وجود آورند و بادرگیری و نبرد باسرمایه‌داران، مصالح مادی ونظامی آنان را درمعرض خطر قرار دهند ... و تنهادر این وقت است‌که‌بلوک سرمایه‌داری استعماری‌درگوش‌دادن‌به‌پاره‌ای از این خواستهای ملی اقدام‌می‌کند !.

این‌بلوک می‌خواهد مارا بخود ملحق سازد تاچنانکه دربعضی از تلگرافها آمده بتوانند تنها از اعراب یک‌میلیون سربازفراهم‌کند واز نفت ومواد غذائی و موقعیت استراتژیکی مابرای قتل‌گاه جهانی آینده ، نیروی قابل توجهی برای پیروزی فراهم نماید و مخصوصاً بعدازاین گوشمالی سختی‌که در هندوچین خورده و بیحال شده در صدد فراهم‌کردن چنین نیروئی است .

و گفته‌شده که‌درجنگ گذشته، جنگ‌افروزان گاهی درصحرای‌غربی مینهای‌منطقه‌را بارهاکردن‌شترهاو استرها درآن‌منطقه پاک‌می‌کردند وهرگاه شتر واستر نداشتند ، بجای آن سپاهیان سیاهپوست مستعمرات آفریقائی را می فرستادند و بابدن متلاشی شده آنان ، مینهای منطقه راپاک می نمودند ! .

خواه این خبردرست باشد یا نباشد، قطعاً وظیفه سربازان مناطق استعماری همواره پاک‌کردن میدانهای جنگ و آماده‌کردن آن برای اربابان سفیدپوست‌ومتحمل شدن ضربه‌های نخست درکارزار-های سخت بوده است .

ودراین جنگ جدید **کره** هنگهائی از سربازان **ترکیه** که به‌آنجا رفته بودند، همین سرنوشت را داشتند و گرفتاریها را تحمل کردند! . ووضع یک میلیون سرباز عرب ساده‌ای‌راکه بزرگانشان در جنگ آینده برای‌هم پیمانهای طبیعیشان خواهند فرستاد ، بهتر از این نخواهد بود ! .



واما بلوک کمونیسم ؟ بظاهر سروکارش بامردم زحمت‌کش است.کمونیسم میلیونها مردمی راکه زحمت می‌کشند وخود گرسنه و برهنه‌اند مورد خطاب قرارمیدهد ... مردمی‌را که سالها ازحقوق‌فردی واجتماعی محروم بودند و قربانی اهمال و تجاوز ، واینک هرکس که یک لقمه نان نشان بدهد و یابه آنان نوید بدهدکه از چنگال اهریمنانه یکمشت فئودال‌خوشگذران‌که از دسترنج‌آنان‌آلاف والوف فراهم‌کرده درنازونعمت بسر می‌برند ولی آنان برای نان شب نیازمندند ، آزاد خواهد ساخت بی‌شک بدنبالش راه خواهندافتاد .

عواملی‌که موجب شد بلوک کمونیسم این مناطق را تسخیرکند و روزبه‌روز بروسعت‌وپیشرفتش بیافزاید عبارتست از: اشتباهات‌و فجایع استعمار ، علاقه ملتهای استعمارزده در گسستن این زنجیرو بهره‌مندی ازآزادی طبیعی که استعمار پلید آن‌را با همکاری خائنان محلی غصب‌کرده بود ، وجلوگیری صلیبی غربی و سرمایه‌داری محلی از هرگونه دعوت‌صحیح اسلامی و اجرای عدالت اجتماعی اسلامی .

درهرصورت ، هرکدام از این دوبلوک تلاش می‌کنندکه بقیه مردم جهان را به اردوگاه خود بکشانند . آنها معتقدند که چاره‌ای جز این نیست مگر این‌که بشریت بیکی از این‌دوطریق بگرود و به یکی از این دو بلوک به پیوندد ، و برای برقراری صلح وامنیت چاره‌ای جز پیروزی جبهه غربی و یاشرقی نیست ! و تنهاپیوستن بقیه مردم‌جهان بیکی ازاین‌دو باوک است‌که‌می‌تواند یکی‌از آنها را بطور قاطع بردیگری پیروز گرداند وکفه‌توازن را به نفع آن بالا ببرد درنتیجه حالت نگرانی و تشویش و کشمکش بین‌المللی را از بین‌ببرد. حال‌باید دیدکه حق باکیست؟ مصلحت ملی وانسانی در قبال این ادعا چه‌چیزی را ایجاب می‌کند ؟

حقیقت این است که نه مصلحت ما و نه مصلحت انسانیت ، هیچکدام ایجاب نمی‌کندکه یکی از این دوبلوک چنان بردیگری‌پیروز شودکه آنرابه طورکلی محو ونابود نماید ، زیرا مادرحال‌پیشرفت و تکامل واسترداد حقوق از دست رفته خود از دست استعمار هستیم و در اینحال نه‌مصلحت ما، و نه مصلحت انسانیت، ایجاب نمی‌کند که جبهه شرقی به‌طور کلی از بین برود، زیرا وجود کمونیسم باین نیرو در این برهه از زمان، یکی از عواملی است که به ماامکان می‌دهد حقوق از دست رفته خود را یکی پس از دیگری بدست آوریم،همچنانکه به‌بشریت‌امکان‌می‌دهدکه نیروهای‌استعمارپلید براو چیره نشود.

گرچه درمیان ماکسانی پیدا می‌شوندکه نسبت‌به آمریکا خوشبینند وفکر می‌کنندکه پیروزی آمریکا ، سرانجام ازحرص وطمع استعمار جلوگیری می‌کند ! ، ولی این‌ها باید توجه داشته باشندکه

چگونه آمریکا درجرگه کشورهای استعماری قرارگرفته وچگونه در موقع مقتضی بانیروی آهن و آتش دستش رابه سوی کشورهای‌دیگر درازمی‌کند ؟ ومن دعامی‌کنم‌که خودخواهی واستعداد پست آمریکائی که هیچگاه خودخواهی واستبداد انگلیسی درمناطق‌استعمار شده‌اش به‌آن نمی‌رسد، بربشریت حاکم نشود ، زیراکه دشمنی آمریکائی نسبت به غیر سفیدپوستها بسیار زشت وناپسند است و پست شمردن آنان در آمریکا تعالیم نازیها را درخاطره‌ها زنده‌می‌کند و خودخواهی انسان سفیدپوست درآمریکا ازهمه اوهام نژادپرستی هیتلری بالاتر است ... وای بربشریت‌که روزی بدبختی اورا اسیر خودخواهی امپریالیسم غرب‌کند ودر روی زمین قدرتی‌که امپریالیسم ازآن نترسد وحساب نبرد ، نیز وجود نداشته‌باشد ! و همچنین ما برای ترساندن طاغوتها و ستمگران و استرداد حقوق از دست‌رفته ملتهای بدبخت نیاز موقت به اردوگاه کمونیسم داریم ! .

در بلاد عربی به‌خاطر ترس ازکمونیسم ناگزیرند عدالت‌اجتماعی را به اجراء درآورند واگر این ترس نبود ، چنین‌کاری راهم نمی کردند ! وخود به غارت ملل محروم و ستمدیده می‌پرداختند ! . اما بایدتوجه داشت‌که مفهوم این امر، آن نیست‌که خیرماوانسانیت این باشدکه بلوک کمونیست‌پیروزی قطعی پیداکند و همه مردم به آن بگروند!، هرگز!.

هیچگاه اردوگاه‌کمونیسم خیر مارانمی خواهد ونمی‌تواند استقلال وعزت مارا ببیند، زیراکه کمونیسم‌هم مارا بعنوان‌لشگر وبرده برای خود می‌خواهد نه آن‌که دارای استقلال وموجودیت مخصوص بخود باشیم .

حادثه‌فلسطین به مانشان دادکه قبله‌گاه کمونیسم، روسیه شوروی درباره ماچه نقشه‌هائی دارد و لذا دیدیم‌که در مجمع عمومی سازمان ملل در زمره‌دشمنان ما قرارگرفت ، چنانکه اسلحه بلوک کمونیسم به یهودی‌ها امکان‌دادکه در برابر ما بایستند و این به‌آن جهت است که شوروی نمی‌خواهدکه ملل عربی دارای‌کیان واستقلالی باشد و می‌ترسدکه درآینده جهان عرب نیروی سرکشی در برابر کمونیسم باشد و لذا راهی پیش گرفته و درعین آن‌که جهان عرب را برای خود حفظ می‌کند ، از استقلالش جلوگیری می‌نماید و آن‌این‌که:

درهمه ادعاهایش سخن‌از حقوق‌طبیعی ملتهابرزبان جاری می‌کند و ازمخالفت بااستعمار وضربه‌زدن به‌منافع آن‌دم‌می‌زند ولی حکومت اسرائیل را تنها براساس دین(که‌کمونیسم آنراافیون ملتهامی‌داند !) استوار سازد آری او همه اینها را برای این می‌کندکه جهان عرب تنها برای خودش باشد و به اردوگاه سرمایه‌داری نپیوندد اما او ضربه مهلکش رابه کیان عرب از راه پیدایش اسرائیل وارد ساخته است که همانند خاری در قلب‌کشورهای عربی قرارگرفته و وحدت‌جغرافیائی و همبستگی و نیرو و شخصیتش را پاره کرده و از بین‌برده است. آری روسیه دشمن وحدت ، نیرو واستقلال ما است و هرچه راکه دستگاههای تبلیغاتیش برزبان جاری می‌سازد ، تنها وسیله‌ای است برای کوبیدن رقیب نیرومند غربیش همانطور که‌اونیز از ابزارمشابه درکوبیدن‌کمونیسم استفاده می‌نماید ...(۱) .

ازدیدگاه کمونیسم شوروی این‌که حاضرنیستیم ذخایرخودرابه اردوگاه سرمایه‌داری بدهیم ، و همه آنها را درجنگ علیه او به کار می‌گیریم‌کار خوبی است ، اما خودماهم باید دارای استقلال وارزش ونیرو و قدرت ملی باشیم؟ هرگز ! ...

طرفداران شوروی وقتی‌که می‌شنوند مامی‌خواهیم متشکل‌شویم صدای ناله‌شان مانند افراد مارگزیده بلند می‌شود ، زیرا آنها مارا طفیلی‌کمونیسم می خواهند ، تا هنگام جنگ تسهیلات و پایگاههای لازمرا درسرزمینمان برایشان فراهم‌کنیم وقربانی‌هوسهایشان‌شویم. اما این‌کار بامصالح ماواین‌که ما انسانیم نه حیوان ، منافات دارد.

گرچه امروزکمونیسم بنظررنجبران محروم‌که خونهای‌سرخشان بمثابه یاقوت گلو وسینه و عرقهایشان بمثابه شراب ، درپای منافع خودکامگان مست می‌ریزد ، درخشنده وخیره‌کننده است ... اما این طرز تفکرکه تنها مرام کمونیستی صحیح است و همه افراد بشر بایستی به آن بگروند و هیچ قلبی نباید برخلاف نظر لنین‌واستالین

۱ـ و جالب است که در عصر ما، طبق نوشته روزنامه‌های خبری تهران، شوروی سالانه پنجاه هزار یهودی ـ کارشناس ، مهندس، خلبان و غیره ـ با خرج امپریالیسم غرب، به‌اسرائیل «صادر» می‌کند و «غرب» هم اسلحه وهواپیما و تانک در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد... و ظاهراً مفهوم کمک به «ملل عرب» درقاموس هر دو امپریالیسم غربی و شرقی یکی است!. مترجم

بطپد ... این طرز فکر چنان خطرناک و وحشت‌انگیز است که از شنیدن آن بدنها می‌لرزد واز تحقق آن احساس هرآدم پاکی جریحه‌دار می‌شود .

بعلاوه، طبیعت زندگی طوری است که نمی‌شود یکی از این‌دو بلوک ـ که جزاز لحاظ چگونگی منافع و مصالح فرقی باهم‌ندارند ـ پیروزی قاطع و کامل بردیگری پیدا کند و از سوی دیگر همواره شکست از عوامل پیروزی سرچشمه می‌گیرد چنانکه پیروزی از شکست ... وخود مادیدیم : همپیمانانیکه نهایت‌کوشش را برای نابودی **آلمان** و **ژاپن** کردند ، امروز خود شکست خورده وتکه‌تکه شدند تا متجاوزیکه دیروز با او جنگید از آنها استفاده‌کند و ازآنها برای نابودی متجاوز جدید، کمک‌بگیردچنانکه درجنگ جهانی اول دیدیم ...

واگر فردا برجبهه شرقی پیروز شدند تازه با **آلمان** روبرو می‌شوند واگر کمونیسم پیروزشد بجهت‌فشارواهانتی‌که‌برمردم وارد می‌کند واز طاقت بشر بطور دائم بیرون است، از ذات خودش دشمن می‌زاید و با او درنبرد می شود **ویوگوسلاوی** حتی پیش ازجنگ این کار را آغاز کرد وقطعاً در اردوگاه کمونیسم به همان جهت که گفته شدـ و بسبب جمود وتوقفـکه ناشی ازریختن بشریت درقالب خاصی است‌که تنها فکر خاصی براومسلط است و هیچگونه تکاملی بعداز کمونیسم برایش قائل نیست و مارکسیسم را پایان تکامل خط مشی بشر می داند ـ مخالفینی برایش پیداخواهد شد و با او نبرد خواهد نمود . بسیار سادگی است‌که فکر کنیم می توانیم ثمره صلح جهانی را دروراء برخورد این دوبلوک نیرومند دریک جنگ قاطع آینده بدست آوریم. و بسیاری از افراد بافضیلت در جهان فکر می‌کردندکه بعداز هرکدام از این‌دوجنگ جهانی‌گذشته این ثمره شیرین به دست خواهد آمد، ولی به تجربه دیدیم‌که درخت جنگ جز ثمرات تلخ به‌بار نیاوردکه همان نیکان نیز ازآن تلخکام شدند و تنها میوه‌شیرینی‌که ازآن بدست آمد ، مخصوص ستمگران و استعمارگران شرقی و غربی بود.

راه نجات :

بنابراین ، راه نجات‌برای بشر بدبخت این نیست‌که به این ویا

آن اردوگاه بپیوندد تایکی از آنها دیگری‌را نابود کند و فرمانروائی همه جهان مال او باشد، زیرا درواقع جنگ در خارج از سرزمین دو اردوگاه است درترکیه، عراق،سوریه، مصر وشمال‌آفریقا،پاکستان، افغانستان و در منابع نفت ایرانی و عربی، آبادان وطهران است....

جنگ آینده ذخائر ما ، وزندگی ما را نابود و سرزمین مارا ویران می‌کند ، خواه این اردوگاه ویا آن‌اردوگاه برماپیروز شود ، در هرصورت جنگ بانابودی ماتمام خواهد شد ، نه چنانکه اروپا از جنگهای‌گذشته بذرآمد،بلکه چنانکه تاکنون نظیر آنرا هیچ ملتی‌ندیده است .

بعداز «هیروشیما» که بایک بمب اتمی کوچک از بین رفت نوبت‌ما خواهدبودکه همانند موشهای‌کوچک! موردآزمایش بمب‌های اتمی، هیدروژنی ، گازخفه‌کننده، اشعه مرگ، جنگ میکربی وسائر چیزهائی‌که غربیهای ازخدابی‌خبر برای‌نابودی بشر اختراع‌کرده‌اند، قرارگیریم ... (۱)

طرفداران اردوگاه سرمایه‌داری برمامنت می‌گذارندکه اگر به جهان سرمایه‌داری‌که از آن به اردوگاه دموکراسی تعبیر می‌کنند ، بپیوندیم مشکلات ما با ستعمار حل خوهد شد! ، گویاکه مادوبار متوالی به آن نپیوستیم و از این سوراخ دوبارگزیده نشدیم . ومن سبب این کار فریبنده را بخوبی می‌دانم ... و آن‌همان‌همپیمانی طبیعی ومصلحت مشترکی‌استکه میان سرمایه‌داری محلی واستعمار غربی و اشغالگران وستمگران وجود دارد. ستم‌گران و استثمارگران محلی بخوبی می دانند که بدون اتکاء به استعمارگران غربی‌که آنان را پدیدآورده و نفوذ وقدرت را به آنها بخشیده‌اند ، قادر به ادامه ستم و جنایت نیستند . استعمار استکه به خائنانی‌که به لشکر **غرابی** خیانت کردند و به نیروهای اشغالگر در مصریاری نمودند ، پاداش می دهد و به آنان مال وزمین می‌بخشد تاجائی‌که امروز آنها را فرزندان «خانواده‌ها» می خوانند و به آنها

۱- بعضی از سلاحهای یادشده در جنگ رمضان گذشته، توسط اسرائیل، علیه ملتهای مصر و سوریه بکار برده شد.... مترجم.

«خانوادهکریم» (۱) لقب می‌دهند .

آری استعمار درهرکجاکه برود چنین می‌کند و نزدیکترین مثال آن دراین سالهای اخیر همان «**جلاوی**» خائن در «**مراکش**» استکه از افتخارکردن بهکشتهشدن فرزندش درحمله فرانسویها بهمردممسلمان آن منطقه ، شرم‌ندارد .

برای اربابان استعمارگرچه خواهدشد اگر آتش جنگ جدیدمردم را خاکسترکند؟ جنگها اموالشان‌را زیاد خواهدکرد وبدهکاری‌هایشان راکه از راهقمار وافراط در زندگی‌پیدا شدهوروی‌اراضی وشرکتهایشان سنگینی می‌کند ، اداء خواهدکرد، و آنان درسایه احکام‌عرفی‌که با جنگ همراه است واز آنها حمایت‌می‌کند ودهانها را می‌بندد وقلمهارا می‌شکند، وبرآزادیخواهانی‌که ملت‌رابیدار می‌کنند،ستم‌روامی‌دارد،با اطمینان زندگی می‌کنند.

آری آنان‌دربدبختیهای‌جنگ باتمام‌اموالشان درپناهگاههایشان باخاطرجمعی استراحت می‌کنند . بنابراین در مشرق‌زمین مالیات «خون» راتنها فقرا ، می دهند . وما درجنگ فلسطین دیدیم‌که چگونه افسرانی‌که از « فرزندان ذوات محترم!» بودند ، با آن‌که ازغوغای میدان جنگ بدور بودند ودر کابارهها وترياهای «**قاهره**» به سر می‌بردند ، نشانههای شجاعت ومدال می‌گرفتند .

برای سردمدارانیکه ازهرگونه خسارت وزیانی دراماننند ، چه خواهد شدکه سرزمینشان را به جرگه کشورهای سرمایهداری (هم‌پیمانهای طبیعیشان) بپیوندد ؟

چرا سرمایهداری غربی فریاد ملتها را در مورد آزادی تحقیر نکند درحالی‌که اختیار بزرگانشان‌که ولی‌نعمتهاوحامیان اصلی‌شان‌را می‌شناسند ، دردست آنها است ؟ . وامابلندگوهای کمونیستی نوید می‌دهندکه اگربه اردوگاه کمونیسم تا پیروزی نهائی پیوستیم درآن صورت به مانان و صلح ! خواهند بخشید ! .

البته ملل ما حقیقتاً به نان و صلح نیازمند است، اما بعلاوه آنها، ما به نیرو واستقلال و کرامت نیز محتاجیم، ولی کمونیسم‌نمی‌خواهد ما دارای استقلال‌باشیم وهمانندآدمها، سربالاکنیم وازباب مثال این

۱ــ ایــن مطلب را در زمــان فاروق نوشته بودیم و آنــرا بعنوان سند تــاریخی حفظ کرده و در این چاپ آوردهایم. مؤلف.

یوگوسلاوی استکه خواستاستقلال داشته باشد ولی‌باچه‌مشکلاتی از ناحیه آن روبرو گردید ؟

شایدکمونیسم تنها راه برای برقراری عدالت‌اجتماعی دراروپای مسیحی باشد ! اما درکشورهای ماکه وسائل کاملتر و جامعتر دیگری برای برقراری عدالت اجتماعی وجود دارد، تنهاراه‌نیست بهمین سبب نمی‌تواند استقلال وکرامت مارا که از هرچیزی درنزد ما گرامی‌تر و برتر است ، سلب نماید .



تنها راه خلاص اینستکه در این میان گروه سومی پدید آید و به اینها و آنها بگوید : نه ! ما نمی‌گذاریم که شما جنگ را روی اراضی واموال ما پدید آورید ، ما حاضر نیستیم‌که ذخائر ما مورد بهره‌برداری شما قرار گیرد ، مابدنهایمان را وسیله «مین‌روبی» شما قرارنمی دهیم و همانند افراد نفهم وابله خودرا اسیرتان نمی‌سازیم.

این تنها راهی استکه می‌تواند به دماغهای مریض کمی‌سکون وبه گامهای دیوانه‌وار اعتدال ببخشد، آنگاه‌اینها وآنها خواهندفهمید که دراین سرزمین وسیع ، آدمهائی وجود دارندکه باید بـرای آنهـا ارزشی قائل بود و آنها انسانند نه حیوان ! ..

ولی‌کسانی‌که دستگاههای‌تبلغی دواردوگاه افکارشان رااستعمار کرده‌اند ، می گویند : اینکار محال است و راهی برای تحقق آنوجود ندارد ، زیرا ماچنان نیروئی را نداریم‌که بتوانیم میان این‌دواردوگاه نیروی سومی بوجودآوریم وبالاخره ازاینجا وآنجا پامالتان خواهند کرد وبی طرف بودن نیز کافی نیست وناگزیر یاباید به این ویابه آن بپیوندیم .

من می‌دانم‌که دستگاههای تبلیغی آنان ، افکـار این گـروه را تسخیر کرده‌اند ، اما نمی‌دانم چگونه ممکن است آدمی تا این‌حدخود را سست و زبون سازد و از اعلام‌بردگی و جمادبودن خود شرمنده نشود ؟ .

هیچ ارتشی نمی تواند در سرزمین دیگران بجنگد درصورتی که درداخله‌اش، مردم ذخائرومؤنه‌اش‌را تلفـکنند، خطوط وارتباطات

آنهارا قطع کنند، برضد دشمن‌بکوشند، آسایش و راحتی‌را برایش حرام‌کنند خواه از درمسالمت‌وارد شوند و آنها رابه حال خودبگذارند ویا آنکه علیه آن حمله آغاز کنند، تا درعین‌آن‌که جنگ خارجی‌دارد، جنگ داخلی نیز داشته باشد و لشکر **آلمان‌پیروز** ، دو مرتبه به‌سبب انقلابات وشورشهای داخلی شکست‌خورد، قبل‌ازآنکه درمیدان جنگ شکست بخورد. وهیچ لشکری‌که بادشمنی داخلی مردم روبرو شده باشد ، خواه در جنگهای قدیم یا جدید، امنیت نخواهد داشت و جز افراد پست و در غفلت نگهداشته شده بغیر این معتقد نیستند . این ملتهائی‌که صدها میلیون‌نفرند، و موقعیتهای استراتژیکی ومنابع و ذخائر طبیعیشان برای‌تعیین پیروزی‌یاشکست هرجنگی نقش‌اساسی را بعهده دارد ، همین ملتها هرچه‌راکه بخواهند می‌توانند انجام‌دهند وهرگفته‌ای غیراین بیهوده و نادرست است .

اسلام چه می‌گوید؟

اینها واقعیاتی از اوضاع واحوال زمان ما است‌که در اطراف ما جریان دارد ، حال باید ببینیم‌که وظیفه ما از نظر اسلام، دربرابر این واقعیات چیست واسلام در این‌باره چه‌می‌گوید ؟

۱ــ اسلام با جهان‌بینی خود در مورد زندگی و صلح ... این جنگهائی راکه بشریت در این روزها به وجود می آورد و اسبابی‌که بشریت را به سویش می کشاند وآتش‌افروزان آنرا دشمن می‌دارد . این جنگها چون بخاطر مبارزه بانام خدا و خواستها و هدفهای عالی الهی است ، از اینرو بطورکلی چه از لحاظ انگیزه وچه از لحاظ واقعیت وچه از لحاظ نتیجه ، مورد نفرت اسلام است .

روی همین جهت است‌که اسلام برای ماجائز نمی داندکه به نیروهای «طاغوت» و ستمگران در زمین بپیوندیم وبه‌آنها در گناه وتجاوز کمک نمائیم :

« کسانی‌که ایمان دارند در راه خدا جهادمی‌کنند وکسانی‌که کافرند در راه «طاغوت» مبارزه می‌نمایند».(۱)

و شکی نیست که عوامل و اهداف این جنگها اعلای نام خدا

۱ــ نساء آیه ۷

نبوده و به‌هیچوجه مبارزه در راه خدا نیست.

۲ـ اسلام به ما اجازه نمی دهدکه دستهایمان رابه سوی‌کسانی درازکنیم‌که به مسلمانها آزار و آسیب مـی رسانند و آنـان را از خانه‌هایشان بیرون می نمایند و در بیرون‌کردنشان باهم همکاری دارند :

« قطعاً خداوند شمارا از دوستی باکسانی‌که در راه دین با شما جنگیده‌اند و ازسرزمین‌هایتان بیرون کرده و در بیرون‌کردنتان همدستی نموده‌اند، نهی می‌کند»(۱).

بطور مسلم انگلستان و آمریکا با همکاری روسیه شوروی ، در بیرون‌کردنمان از فلسطین همدست بوده‌اند وازطرفی هرمنطقه‌اسلامی در روی‌زمین خانه ماست و فرانسه نیز در آزار و جنگ باما درشمال آفریقا شرکت داشته است و همه آنها درراه دین باما جنگیده‌اند و همچنان می‌جنگند . بنابراین هر نوع تعاون و همکاری بایکی ازاین دولتهای چهارگانه از نظر اسلام حرام است و هردولت عربی راکه با آنها پیمان ببندد ویا همکاری‌کند از اسلام بیرون می داند ، ومردم نه تنها وظیفه ندارندکه دراین‌کارحرام ازآنهااطاعت‌کنند بلکه موظفند باتمام امکاناتشان ازآن جلوگیری نمایند .

۳ـ اسلام برمافرض قرار دادمکه ظلم را از انسانها دورکنیم و این‌کار را از ستمگرانیکه‌برماستم می‌کنند، آغازنمائیم ودرروی زمین هیچ قسمتی از «استعمار» زشتتر نیست و اینک مظهر استعمار نسبت بـه‌وطن اسلامی مـا، سه کشور متجاوز یعنـی انگلستان، فرانسه و اسرائیل است(۲).

بنابراین اسلام مارا دعوت می‌کندکه بااین دولتها در همه جهات بجنگیم و بتمام نیرو در برابرشان بایستیم و آن قدر در این راه مبارزه‌کنیم تا از این عدوان و ستم دست بردارند : «در راه خدا ، باکسانی که باشما جنگ می‌کنند، نبرد کنید»(۳).

٤ـ آنچه راکه در باره این دولتهای استعمارگر گفتیم دربـاره اجتماعات وافراد نیز صادق است بنابراین هرشرکت ومؤسسه مالی

۱ـ ممتحنه آیه ۹

۲ـ این مطلب ناظر به‌تجاوز سه‌جانبه دولتهای فـوق به‌کشورهـای عربی است.

۳ـ بقره آیه ۱۹۰

یاتجاری و ... بهرنحوی از انحاء بااین دولتها همکاری‌کند از اسلام وامت اسلامی دور بوده و مخالف فرمان خدا عمل‌کرده است .

این مقاطعه‌کارانی‌که برای لشکریان استعمار در هرمنطقه‌ای غذا و مهمات تهیه می‌کنند ، واین‌کارگرانی‌که برای آنها درباردوگاهها کارمی‌کنند و یا در اسکله‌ها و فرودگاهها و غیره بارگیری می‌نمایند واین صاحبان تخصص‌هاکه شرکتهای استعماری برای نجاتشان از گرفتاریها استخدامشان می‌کنند ... همه اینها به خدا وپیامبر و خودشان خیانت می‌کنند ، وهرگاه دستهایشان رابه سوی لقمه‌ای یا خدمتی یاکمکی یا اظهارنظری دراز می‌کنند معصیت خدا وپیامبر را انجام می دهند .

اسلام برهرفرد واجتماع وهرگونه‌حکومت ودولتی درهرمنطقه‌ای از مناطق اسلامی فرض می‌داندکه با نیروهـای متجاوز و اشغالگـر ستمگر مبارزه‌کنند و باهمان نیروئی‌که آنان به جنگ مسلمین قیام کرده‌اند، دربرابرشان نبرد نمایند ومابا‌آنان درجنگ دائم وهمیشگی هستیم تا از عدوان وستم برما وبرهرنقطه‌ای از سراسر روی زمین دست‌بردارند.

این همان نظر صریح وعالی و علاج‌گراسلام در مورد رامنجات وصلح همه جانبه است اما این‌که چگونه باید این دکترین رادر واقع زندگی پیاده‌کرد ؟ پاسخ آن‌این‌است‌که درشرائط کنونی جهان، اینکار تنها از ان راه ممکن است‌که امت اسلامی این‌دوگام بهم پیوسته را بردارد :

گام‌اول: بازگشت بسوی اسلام‌درداخل هردولت‌کوچک وبزرگ اسلامی و استمداد هر قانونی از قرآن واسلام و به اجراء درآوردن اصول اخلاقی واقتصادی واجتماعی اسلام‌وپیاده‌کردن روشهای تعلیم وتربیت وبرنامه‌های زندگی در سایه طرز تفکر اسلامی .

گام دوم : جمع‌شدن همه این دولتهای‌کوچک و بزرگ ، چه در میدان سیاست بین‌المللی وچه در قسمت اقتصادی نظامی، زیر پرچم وحدت اسلامی .

وحدت و یکپارچگی آنها باید روی این اساس‌باشدکـه: ۱ـ خواهان استقلال وآزادی کامل‌برای‌خودو مردمشان باشند وباهرکسی که به استقلالشان تجاوزکند بجنگند . ۲ـ در برابر هرنوع تجاوز

واستعماری در هرمنطقه‌ای ازجهان ایستادگی‌کنند .
وهمین جمعیت همانند ومتشکل ومتحد استکه می تواند پرچم نوینی راکه نشانه طرز تفکر انسانی جدید و نجات دهنده انسانیت گمراه و بدبخت است، حمل نماید .
این وحدت همبسته‌ای‌که از لحاظ جغرافیائی از سواحل‌اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام امتداد دارد و شامل : مراکش ، تونس ، الجزائر ، لیبی ، مصر، سوریه، لبنان ، عراق، اردن ، جزائر عربی ، یمن ، ترکیه، ایران، افغانستان ، پاکستان واندونزی و ... می شود این بلوک اسلامی‌که‌تعدادنفوسش‌بیش ازسیصدمیلیون‌نفر است(۱) ودارای غنی‌ترین منابع نفت و مواد خام دیگر می باشد و از لحاظ استراتژیکی موقعیت خاصی نسبت به همه جهان دارد ... آری همین بلوک می تواند ـ حتی بانداشتن اسلحه‌کافی ـ دارای ارزش‌خاصی باشد ومی‌تواند هرکدام ازدواردوگاه کمونیسم‌وامپریالیسم‌را پیش‌از جنگ وادار بتفکرکندکه این‌منطقه وسیع ، باهمه امکاناتش در میان آنها قرار دارد و بدون خراب‌کردن و نابودکردن آن ، نمی‌توانند باهم بجنگند و به سیاست استعماری خود در این منطقه ادامه دهند .
آری این کشورهای اسلامی درصورتی می‌توانند همه این‌کارها را انجام دهندکه خود ازخواب خرگوشی بیدار شوند و بتوانند در برابر تبلیغات دروغ هردو اردوگاه، ایستادگی‌کنند وبدانندکه چگونه زمامداران و بهره‌کشان این منطقه را مجبورکنند تاروش اسلامی خالصی اتخاذ نمایند واقتصاد وامکاناتشان رامنظم کند واز استعمار اقتصادی‌که سردمداران و سرمایه‌داران بهره‌کش ـ که برای آنها وطن وملیت و دین اهمیتی ندارد ـ بوجود آورده‌اند، رهائی یابند .



والبته ، من این مطالب راتنها برای ملتهاوتوده‌ها، نه استثمارگران و فئودالها ، می‌نویسم و در سراسرروی زمین تنها به آنهاایمان و امید دارم.

۱ـ امروز آمار مسلمین متجاوز از ۷۵۰ میلیون نفر است. به کتاب جدید ـ الانتشار نگارنده بنام «دنیای اسلام» مراجعه شود.... مترجم.

خیرخواهان بشر در هرشرائطی‌که باشند و عوامل ناتوانی و تفرقه فشار و ذلت هرچه باشد ، نباید ایمانشان را به ملتها ازدست بدهند ، زیراکه آنهاهرچه بخواهند می‌توانند انجام بدهند، می‌توانند برای زورمندان وهم پیمانانشان ایجاد مشکلات بنمایند و همواره چنان برای اینها و آنها ، ایجاد ناراحتی بکنندکه نتوانند از آن‌دفاع کرده و پشت‌شان را از زیربار آن خلاص نمایند .

واینک وقت آن‌رسیده است‌که ملتها به بازیگریهای خیمه ـ شب‌بازان واستثمارگران خاتمه داده‌سرنوشت‌شان‌راخود بدست‌گیرند وهردست بازیگری راکه بامنافع آنان بازی‌می‌کند ، قطع نمایند . این که فلسطین قربانی رقابتهای برخی از خانواده‌های حاکم عربی قرار گرفت، نه به این جهت بودکه نیروی ملل عرب (هرچه‌که ضعیف بوده) از مقاومت در برابر مشتی یهود (هرچه‌که ازناحیه‌اردوگاه کمونیسم وامپریالیسم تقویت شده بوده) عاجز بوده است و اگر در آن‌زمان‌که این حادثه جانخراش پدیدآمد، این ملت، بیدار بود هیچگاه چنین فاجعه‌ای رخ‌نمی‌داد ، اما درآن وقت پرچمهای متفرق کشورهای اسلامی،پرچمهای«ملی» ناتوان وپراکنده بودوهمین‌ناتوانی وپراکندگی دولتهای کوچک وخانواده‌های حاکم، برآنراچنان نافذالکلمه قرارداده بودکه ملت از ابراز هرگونه مخالفتی دربرابرآن عاجز بود ودرنتیجه پیش‌آمد آنچه‌که نمی‌بایست پیش بیاید.

واینک تنها راه باقیمانده‌ی نجات ، بازگشت‌بسوی پرچم واحد اسلام است و امروز تنها همین پرچم، علامت رهائی است و کلمه اسلام آخرین کلمه‌ای است که مسلمانان، بلکه همه‌ی انسانها رابرای آزادی وامنیت وزندگی دعوت می‌کند وهمگی بایستی دورآن جمع شوند .

پایان

تصحیح!

متاسفانه با همه دقتی که در تصحیح کتاب بعمل‌آمد، باز اغلاط چاپی چندی پس‌از پایان‌چاپ بچشم خورد که یادآوری‌آنها ضرورتی ندارد وخوانندگان محترم، خـود درموقع مطالعه کتاب متوجه آنها خواهند شد.

ولی اصلاح اغلاط آیات زیـر، ضروری است و از همه خوانندگان ارجمند تقاضا داریم که پیش از مطالعه کتاب، اغلاط چاپی این آیات را حتماً بشکل زیر اصلاح کنند :

صفحه ٤ سطر ۱۹ «وعلیها ما اکتسبت» .

صفحه ۲۷ سطر ۲ «فهم‌لایؤمنون» سطر۵ « فانبذالیهم » بـاز سطر۵ «سوءاً ان‌الله» سطر۹ « فی‌سبیل‌الله » سطر ۱۰ «وانجنحوا للسلم فاجنح‌لها» .

فهرست :